



# روحانیت

## در

## اسلام

نویسنده :

نصیر الدین امیر صادقی

## پاره‌ای از آثار نویسنده:

- طب الصادق
- طب الرضا
- فاطمه (ع)
- موجی از دریا
- روحانیت در شیعه
- هیاهو

بها: ۱۵۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی  
۳۶/۶/۱۴-۷۰۹



# روحانیت در اسلام

---

بقلم نصیرالدین امیرصادقی

محل فروش :

کتابفروشیهای تهران و شهرستانها

---

حق چاپ محفوظ

---

---

این کتاب در سه هزار جلد در چاپخانه آرمان به چاپ رسید .

فروردین ۲۵۳۶

بمنظور عرض ادب و اخلاص  
بمقام منبع روحانیت  
بمنظور همدردی با فضیلت کرام  
که از نابسانها خون میخورند و  
در پی فرصت اند نوشته و انتشار یافت :



تقدیم :

بیرادران عزیززودانشینند  
بدانشوران آگاه  
با فکار انقلابی  
بدلهای محکم و بی پروا  
بانان که تنها از خدایم هراسند  
بکسانیکه کم یا بیش چهره های  
مقدس علی و حسین (ع) را می نمایانند...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

درود بر انسان و انسانیت . بر صاحب خردان روشن نگر . بر اهل بینش و انصاف . بر آزادگان و آزادی دهندگان . بر کسانی که از اسارت عقلها رنج می کشند و نمی توانند تحمل کنند که انسانیت به بردگی می رود و اندیشه ها مهار .  
درود بر آنان که دلیرانه بپا می خیزند و برای رهائی برده ها مخلصانه فداکار .

درود بر آنان .



دو نوشته پرسروصدا (روحانیت در شیعه و هیاهو) کتاب نبود بلکه مقدمه‌ای بر کتاب (اسلام در تشیع) بود.

اسلام در تشیع . یعنی اسلام از دید تشیع . اسلام در کلاس و منطق و مکتب شیعه چگونه است . یا چگونه بود و چگونه تحریف شد .

این کتاب که بنا است در پنج مجلد انتشار بیابد کارش تمام شده و قریباً "بامید خدا در اختیار شما است . جز اینکه لازم بود پیش از انتشار اصل کتاب با نشر سه جزوه‌ی دیگر ذهن‌ها آماده شود .

کتاب اسلام در تشیع مجموعه‌ای است که تازه‌ها و سخت باورها فراوان دارد . بسیاری از مطالب کتاب قابل هضم عوام یا عوام زدگان نمی‌باشد . پس آمادگی قبلی لازم بود . اینک این جزوه بمنظور همان آمادگی است . دو کتاب مذکور در وضع و شرایطی منتشر شد که بهتر از آن برای ما امکان پذیر نبود زماتی که از هر جهت اختناق بود . استبداد دینی خیلی بیش از امروز حکومت داشت . کتاب در جهت خودش بی سابقه و مخالف میل عوام بود . ضد منافع استثمار و استثمار بود . نویسنده در آن تنها و بی یار بود . و دهها عوامل یا موانع دیگر در کار که نمی‌گذاشت ... اکنون که بار دیگر لازم شد در پیرامون روحانیت و اسلام سخن بگوئیم امید است که این نوشته ما بیشتر از پیش بتواند بازگوی فکر و عقیده‌ی ما باشد .

## تاریخ و ارزشها

در این کتاب مانند دو نوشته‌ی پیش قلم از کار انتقاد باز نایستاده است بی پرده از نابسامانیها شکایت و بی پروا از کسانی که در شکل و قالب روحانی آینه‌ی روحانیت را تاریک ساخته‌اند نکوهش شده .  
از اوضاع و تشکیلات مذهبی امروز انتقاد وزشت و زیبا از هم جدا و ممتاز گشته است .

کتاب اگر چه عیجوعی است اما بدگویی نیست نشان دادن دردها و بیان درمانها است . آروزی مرگ و تباهی نیست .

اگر چه در این کتاب از اصطلاح روحانیت انتقاد شده معذالک روح و معنویت

است که این قلم را بکار انداخته است توجه به شخصیت‌های جلیل روحانی و ارزشهای معنوی آنان بوده که مایه بیداری شده و به آگاه کردن دگران بر خاسته است . هرگز تاریخ جهان نمیتواند ارزشهای روحانی را فراموش کند و خدمت‌هایی را که بانسانیت کرده‌اند نا دیده بگیرد .

هرگز قربانیهای بینش و حق گوئی از یاد رفتنی نیستند که شهیدان علم و دین همه زنده‌اند و حیات انسانها مدیون شهادتشان . پاکبازانی محروم از عیش و نوش و خوراک و پوش که در راه هدف حتی خود را فراموش کردند تا پایه ییاد و سروش را استحکام بخشیده‌اند .

غربتها و محرومیتها ، رنج‌ها و شکنجه‌ها ، تبعید و قتل و نابودیها و تحمل اینها همه ارث گذشتگان از طبقه روح و روحانی بوده است که بدست نسل انقلابی - موجود رسیده است .

درود بر آنان

## روحانیت در اسلام .

روحانیت در اسلام امروز به معنای مقام رهبری دینی ( وعظ و تعلیم معارف اسلامی ) است ولی واقعیت آنست که این اصطلاح تقلیدی از مسیحیت بود .  
در اسلام هرگز بعالم دینی روحانی گفته نمیشد و قرآن و اخبار بجای آن ربانی گفته اند .

ماکان لبشر ان یوتیه الله الکتاب والحکم والنبوه ثم یقول للناس کونوا عبادا" لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بماکنتم تعلمون الکتاب وبماکنتم تدرسون .  
یعنی هرگز بشری حق ندارد به بهانه‌ی آنکه به او کتاب و وحی و نبوت داده شده مردم را به بندگی بگیرد (از آنان اطاعت بی دلیل بخواهد) بلکه می بایست به تعلیم و تربیت مردم بکوشند و کتاب خدا را تدریس کنند که در اینصورت ربانی اند نه استعبادگر مطاع .  
( آل عمران . آیه ۷۹ )

الناس علی ثلثه . عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاه و همج الرعاء یمیلون مع کل ریح . مردم بر سه دسته اند . علمای ربانی . و دانش آموزان در راه نجات و سرگردانها که همچون مگسهای بی اراده از پی کاروان در اختیار بادهای هستند و به هرجهت که باد آنها را براند می روند .

نهج البلاغه امیرالمومنین (ع)

## روح و روحانی در قرآن و حدیث .

در قرآن کلمه‌ی روحانی بکار نرفته ولی روح در مواردی استعمال شده است .

۱- نیروئی که چون در آدم (ع) دمیده شد مسجود ملائکه گشت .

۲- نیروئی که قرآن را بر پیغمبر اکرم نازل کرد .

۳- خود قرآن یا حقیقت کتاب و وحی .

۴- آنچه در شب قدر بر هر که لایق باشد فرود می‌آید .

۵- فرشته‌ای که به مریم ظاهر شد .

۶- آنچه در صف واحد با فرشتگان قیام می‌کند .

۷- کار یا فرمان خدا و یا آنچه غیب و ندانستنی است .

## در دعاها .

نیز به فرشتگان روح و روحانی گفته شده به هر چیز که دارای جسد و شکل و

ابعاد هندسی و ملموس نیست (۱) .

به آدمیان سفارش شده که خود را در سایه‌ی عبادت و طاعت پای کنند تا

همانند فرشتگاه گردند .

امیرالمومنین (ع) می‌گفت دانش در آسمان نیست که فرود آید و در زمین

نیست که خارج شود بلکه در خود شما است . خوی فرشتگان پیدا کنید تا از باطنتان

اشکار گردد . (۲)

## در کلیسا .

کلیسا به رهبران مذهبی خود روحانی می‌گوید (۳) و تاریخ این اصطلاح از

آنگاه شروع شد که دید دنیا در آستانه‌ی انقلاب علمی و صنعتی قرار گرفته . دیگر

زیر بار موهوم و تخیل نمی‌رود .

دید که جهان بیدار شده و دیگر چیزی را که برخلاف علم و آزمایش ادعا

می‌شود نمی‌پذیرد و دید که تعلیماتش بیشتر مخالف است پس چاره جز این نیست

که خلافها را تاویل کند .

در قرن هفدهم .

کلیسا باب تاویل را گشود که تعلیمات انجیل برخلاف تورات همه روحی و باطنی است .

گفت موسی ( ع ) به شریعت و ظاهر مامور بود و عیسی به حقیقت و باطن . پس اگر عیسی می گوید نماز . مرادش توجه دل به خداست . روزه . مقصودش ترک آرزو و هواست .

منظور از حرمت گوشت خوک و شراب . گوشت و خون برادران شماست . مراد از طهارت و نجاست ها صفات و اخلاق شایسته است .

این تحریف یا تاویلها بصورت یک مکتب مورد استقبال عموم قرار گرفت و در راس آن اشخاصی مانند ( جاکوب ) و ( میجول ) و ( حانون ) از کشیش های بزرگ قرار گرفتند و آنرا رواج دادند .

طرفداران این مکتب بنام روحیه و رهبران شان روحانی شناخته شدند .

**باطنیه .**

روحیه در مسیحیت تجدید مرام باطنیه در اسلام بود . باطنیه که همان فرقه‌ی اسماعیلیه از گروه شیعیانند عیناً همان مذهب را داشتند که روحیه در مسیحیت .

باطنیان در اسلام نماز را به پیغمبر و روزه و صبر را به علی تاویل کردند و شریعت را به بهانه‌ی حقیقت تعطیل نمودند . و ادعایشان این بود که توجه ما بروح و معنی است نه قالب و الفاظ .

**دثار قبل از شعار .**

حقیقت آنست که مسیحیت قبل از آنکه روحیه شناخته شود و روحانی پیدا کند جامه‌ی این شعار را پوشیده بود و مایه‌ی آنرا در اعتقاد و اندیشه‌ی خود داشت . مسیحیت عقیده داشت که آفریدگار جهان روح اعظم است . پس خدائیان روحیه

و رهبران‌شان روحانی .

عیسی روح الله است . پس پیروان عیسی روحی و سفیران او روحانی . اقوم سوم روح القدس است پس آنانکه از فیض قدسی برخوردارند روحانی .

جادوگران .

مسیحیت دید که دست و قدرتش از علم و صنعت روز کوتاه است از آن به کارهای روحی پرداخت . سحر و کهنات و فالگیری و دعاخوانی و افسونگری کار و شغل روحانیون مسیحی شد .

جادوگران در کارهای شگفتی که می‌کردند مدعی ارتباط با غیب جهان و استخدام ارواح بودند و به‌انان روحانی گفته می‌شد . به‌شاعران و خطیبان زبردست که می‌توانستند در جان مردم نفوذ کنند و بر عقل و روان مردم چیره شوند نیز روحانی گفته شد .

روح خدا .

مسیحیت عقیده داشت که عیسی یکپارچه روح خداست . پس کسانیکه منسوب باویند روحانی‌اند . یعنی از نیازمندیهای مادی و طبیعی آزاد . بهمین منطق رهبانیت اساس مسیحیت شد . گوشه‌گیری و انزوا و ترک ازدواج و مخالفت با صنعت و کار و ابتکار شعار مسیحیت گشت . البته مسیحیت تحریف شده نه مسیحیت اولین که در اولین رهبانیت اساس نبود بلکه مجعول و مبتدع و سیاست موقت بود .

رهبانیت در اسلام .

روحانیت در مسیحی از رهبانیت زائیده شد ولی در اسلام رهبانیت محکوم گردید و مسلمان حق ندارد رابطه‌ی خود را از مادیات و اجتماع قطع کند . در اسلام دین و دنیا از هم جدا نیست و جسمانیت و روحانیت دو چیز در برابر هم نیستند .

نخستین روز که آهنگ اسلام برخاسته شد شنیدند که دعوت بخیر و سعادت

دنیا و آخرت می‌کند .

پیامبر اسلام میان قومی برخاست که نه دین داشتند نه دنیا ، نه خانه و زندگی ، نه اخلاق و معنویت . اسلام همه چیز به آنان داد . ثروت و قدرت ، فرهنگ و شجاعت . سلامت و امانت . عزت و شخصیت .

به‌ملتی که نام و نشانی در جهان نداشتند . فقیر و بیمار و بی‌امان و بی‌ضمانت بودند همه‌چیز داد که اسلام بخشنده بود و ره‌ و رهبران اسلام بخشاینده ولی متاسفانه تحریف شد .

روحانی مبتدع بجای ربانی نشست . بجای کلمه‌ای که حاکی از یک معنای بزرگ و وسیع بود . تعلیم و تربیت ، بخشندگی و تکامل . نه به معنای آزادی از قیود مادی بلکه به معنای دوری از همه واقعیات زندگی .

من كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى و اضل سيلا .

کسیکه در اینجا کور باشد در آخرت نیز کور و گمراه‌تر است .

قل يا عبادالذين اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة

( الزمر آیه ۱۰ )

بگو ای بندگان که از مخالفت با پروردگارتان می‌پرهیزید برای نیکوکاران در همین دنیا هم نیکوئی است .

الذين امنوا و كانوا يتقون لهم البشري في الحيوۃ الدنيا و في الاخرة

برای کسانی که مومن و پرهیزکارند در دنیا و آخرت مزدگانی است .

### دنیاپرستی .

نکوهشهایی که در قرآن و حدیث از دنیا شده مقصود عالم حیات و نعمت‌های وجود نیست . خداوند در قرآن خیلی از نعمت‌ها را یاد کرده است از آسمان و زمین و موجودات آن سخن گفته و همه آنها را از آیات و آلاء رحمن شمرده است .

نکوهشها همه از دنیاطلبی و دنیاپرستی است . از آنست که دنیا مطلوب

نهایی انسان شود و خودش را بنده دنیا و متاع قلیل و ناپایدار آن بکند .

دنیا در لغت به معنای پست‌تر است . پس مقصود آنست که مسلمان همتش

عالی باشد و مقصدش این زندگی پست نباشد بلکه دنیا را وسیله‌ی آخرت قرار دهد.  
زندگی زمینی و مادی را نردبان حیات آسمانی و معنوی بداند.  
دنیا را پل عبور به سرای جاوید قرار دهد.

وقتی انسان نزدیک طلب و پست طلب و نقد طلب شد دنیا پرست شده چنانکه  
جهان نیز به معنای جهنده است انسان عاقل نباید دل به چیزی به بندد که می‌جهد  
و می‌پرد بلکه به آنچه که جاوید بماند.

نکوهشهای از دنیا و جهان نکوهش از پست شدن و نظرتنگ ماندن است نه  
از متاع و اسباب زندگی. دنیا مانند چاه یوسف است کسیکه همت یوسفی داشته باشد  
از وسیله ریسمان و کاروان استفاده می‌کند و خود را به پادشاهی مصر وجود می‌رساند.  
نیتی که در اسلام آنقدر به آن اصرار شده همین بلند نظری و والا همتی است.  
قصد قربت به خدا و هدف را بالاتر از ماده و طبیعت قرار دادن است.

### زهد و تجمل.

زهد در اسلام به معنای ترک زندگی نبود بلکه دل نبستن به باطلها و بی  
دوامها بود. اسلام امت خود را از جمال و زیباییهای زندگی محروم نساخته، از  
آنچه جلو گرفته است غرقه شدن در لذات و آرایش زندگی است.

### پرتگاه.

تا آنجا مسلمانان پیش می‌رفتند که با سادگی زندگی می‌کردند از آنوقت  
سقوط کردند که جمال و چهره‌ی زندگی آنان را فریب داد و به ناز و نعمت‌ها رسیدند.  
بزرگ عامل شکست کلیسا برابر مسجد، زرق و برقها بود که روحانیون مسیحی  
به رخ مردم می‌کشیدند. و عملاً " بجای صفا و حقیقت. پول و ثروت را ملاک امتیاز  
و شخصیت می‌دانستند.

امروز مساجد مسلمین گرفتار همان شد که کلیسا را سقوط داد. مسلمانان  
براهی افتادند که دشمنانشان در همان راه منکوب شدند. سلاح مسلمین در همه‌ی  
پیروزیها ایمان و توکل و قناعت و پشتکار بود. و از آنگاه مواجه با شکست شدند که



با سلاحی که دشمن به آنان فروخت جنگیدند .  
 بجای ایمان و اتحاد . به تاکتیک نظامی غرب روی آورد . اولین بار پشت  
 دیوارهای قسطنطنیه و سپس در دشتهای تور ( خاک فرانسه ) و از آن پس خواریها  
 و زاریها .

### علی و پارسائی .

با آنکه زهد در اسلام ترک تجمل نیست بلکه ترک علاقه است معذالک تجمل  
 و آب و رنگ دادن به زندگی را برای رهبران روحانی و زمامدارهانی پسندیده است .  
 مراجع صالح در اسلام کسانی هستند که چهره‌ی فریبنده‌ی دنیا آنان را  
 به خود مشغول ندارد و رسول خدا می فرمود هرگاه عالمی را دیدید که به دنیا روی  
 آورده است او را متهم بدانید . (۴)

سُویدبن غفله بزعلی ( ع ) درآمد . چشمگیری از وسایل و اسباب زندگی  
 در آن خانه ندید . پرسید که اثاث البیت شما پس بکجا است ؟ امام گفت در آنجا  
 که بسویش می رویم . ما اثاث زندگی را به سرای جاودان نقل داده ایم . (۵)

### اختراع رهبانیت .

رهبانیت که اساس روحانیت در مسیحی بود یکنوع سیاست مذهبی ( تقیه )  
 بود که شرایط زمان عیسی ( ع ) و انصارش آنرا ایجاب می کرد . عیسی و یارانش  
 یک اقلیت محدود و بی وسیله و بی پناه بودند که در برابر یک جمعیت کثیر غرقه‌ی  
 پول و قدرت و لذت قیام کردند .

قدرت و عوامی مردم برضد این اقلیت تا پای مرگ آنان را تعقیب کرد .  
 چاره‌ای جز سبکباری و فرار ، جز انزوا و اعتزال و آزادی از قیود مال و مقام و عیال  
 نداشتند .

رفته رفته این بی اعتنائی به مادیات که یک مصلحت موقت بود بصورت  
 سنت ثابت شد .

رهبانیت هرچه بود خلاف طبیعت بود. مردم عموماً "آنرا نمی پذیرفتند. جز عده‌ی انگشت‌شماری که به آنان راهب و راهبه و تارک‌دنیا و روحانی گفته شد. عامه‌ی مردم به آنان تن نمی دادند و از اینجاریوحانی یک طبقه مقدس و ممتاز شد.

### کلیسا و مقدس‌ها .

کلیسا که عبادتگاه مسیحی و جایگاه قدس و طهارت بود طبعاً " لایق تصدی و سرپرستی آن‌کسی جز مقدسها نبود. از اینجا ریاست کلیسا به روحانیون ( مقدس‌ها ) اختصاص یافت .

### حکومت کلیسا .

نفوذ روزافزون کلیسا همه قدرتها را تحت تسلط گرفت . ادعای کلیسا دعوت به‌خانه‌ی عبادت بود ولی عملش شاهی و حکومت . شعار کلیسا ترک دنیا و ریاضت . اما کارش دنیاداری و ریاست . کلیسا در بسط و حفظ قدرت خود از هیچ خشونت‌ی دریغ نکرد . گفته‌ها و نوشته‌ها را کنترل کرد . در افکار و عقاید مردم تفتیش نمود . هرگونه فکر و اندیشه‌ای را که خلاف مذهب او بود محکوم کرد . از اظهار عقیده و کشف و ابتکار جلوگیری کرد . زورگفت قهراً " زور دوام نداشت . بزودی با عکس‌العملهای شدید مواجه شد . احساس خطر انهدام و رسوایی کرد . ناچار از راه گذشته برگشت . تعصب و جمود را شکست و با علم و هنر همگام شد . آنکه دانش و دانشمندان بزرگ را کشت و سوزانید بزودی خود مشعل‌دار دانش و هنر شد و استادی دانشکده‌ها بیشتر به اسقفها و کاردینال‌های بزرگ واگذار گردید .

در سیاست و نظام مملکتی نیز کشیشها مقام‌دارهای بزرگ شدند . امروزه روحانیت در مسیحی تنها یک تشکیلات مذهبی نیست بلکه یک دولت وسیع است آنهم نه در قبال هیئت حاکمه بلکه هیئت حاکمه‌ای غیر از او وجود ندارد . و نه در مقابل علم و اختراع بلکه این خود کشیشها هستند که طبیبند و مهندسند .

استادند و مخترعند . وکیل و وزیر و مدیر و کارگزار و مسئولند .  
روحانیت در مسیحیت امروز روح و خون و قلب دولت و ملت شده به گونه‌ای  
که اگر پا از میان بکشد دولتی و ملتی برپای نخواهد ماند .

### دنیا و آخرت .

در اسلام میان دنیا و آخرت جدائی نیست و برای هرکدام راس و رئیسی  
و نظام و قانونی علیحده وجود ندارد .  
همان نظامی که در آخرت بهشت می‌سازد در این جهان دنیای ایده‌آل .  
صراط مستقیم راهی است که رونده آن خوشبخت و کامروای دنیا و آخرت  
است . امام در اسلام همان رهبر و راهنما در صراط مستقیم است . پس او کسی است  
که بر همه نیازمندی‌های انسان در تمام شئون دین و دنیا آگاه باشد و توانا و پرهیزگار .  
مرجع بودن و بی‌خبر از اوضاع و احوال جهان ماندن . رهبر بودن و شجاعت  
و تقوی و تدبیر و سیاست نداشتن همان شیر بی‌سر و دم و شکم است .  
به‌گوشه‌ای نشستن به صدها سال گذشته اندیشیدن . فتوی برای روزگار سرآمده  
و استخوانهای پوسیده صادر کردن .

### تحریف و بردگی .

هماره یکی از دامهای بزرگ تورچیان تحریف الفاظ از معانی عالی بوده  
است . واژه‌های مقدس را استخدام می‌کنند و از آن معانی پست می‌خواهند .  
از کلمات استعمار که نخست به معنای آبادخواستن ویرانه‌ها و عمران کشورها  
بود استثمار و استعباد می‌خواهند . پس فرهنگ استعمارپان همه استعمار است .  
کلمه روحانیت که به معنای همانند شدن به فرشتگان و کسب نور و طهارت بود  
به شغل و حرفه‌ی خاص تحریف شد . نشانه‌ی لباس و هیئت و شکل خاص پیدا کرد .  
روحانیون طبقه‌ی ممتازی از مردم شدند که شغلشان فقط بیان حلال و حرام  
و موعظه و ذکر مصائب شد .  
روحانیت شغل و حرفه شد در حالی که وظیفه خدائی بود برای همه .

سروری و ریاست شد در حالی که تواضع و ریاضت بود برای خدا .  
 طهارت و حریت بود ولی دام بردگی و اسارت شد .

### شئون روحانیت .

در اسلام وظیفه روحانی استنباط احکام شریعت و بیان و تبلیغ و ترویج  
 است . موعظه و قضاوت و دلالت است .

روحانیت در اسلام روح و ریحان زندگی انسان و راه و رهبری و هدف برای  
 مسلمان است .

روحانی در اسلام همان انسان موفقی است که از روح الهی زنده شده و نخستین  
 روحانی آدم ( ع ) بود که در او نفخه روح شد و سپس سایر خلفای خدا .

عیسی ( ع ) که شفا می داد و مرده زنده می نمود از روح الهی بود و مسیح  
 روح الله بود .

پیامبر آخرین و والاترین منادی حق و دعوت کننده بسوی حیات و روح خدا  
 بود . (۶) :

### حیات ایمانی .

از نظر اسلام فرق میان انسان و حیوان به روح تعقل است .

انسانی که روح تعقل و فکر در او نابود شده مرده است و کسی که انسانیتش  
 مرده به حیات بالاتر ( ملکوتی و ربانی ) نمی رسد . او مانند درخت خشکیده است  
 که زحمت باغبان در او بی اثر و بی ثمر است (۷) .

رسول اسلام در عصر و زمانی مبعوث شد و میان مردمی که انسانیت در حال  
 احتضار بود . برانگیخته شد و برانگیزانید . چشم از جهان پوشید حالیکه همه چیز  
 را منقلب ساخته بود .

پرچم انقلاب را بدست کسانی داد که جهش و جنبش طبیعت

آنان گشته بود . آن کسان را پرچمدار کرد تا جهان همیشه جهش و جنبش داشته  
 باشد . اهل بیت او که توانستند حاملان وحی و پیام او باشند .

## رکود و انحطاط.

خواستند که جنبش‌ها تعطیل شود و نخواستند که وحی و رسالت بماند. دودمان رسالت را از کار ولایت جدا ساختند یعنی میان دین و سیاست تفکیک.

## دین انبیاء.

انبیاء برای آن نیامده بودند که مردم در تنهایی خدا را بپرستند که عبادت فردی در خمیره‌ی انسان و فطرت اوست.

انسان به اقتضای فطرت خود نمی‌تواند خدا را بخواند و عبادت نکند. نمی‌تواند به خدا پناه‌نده نشود و به درگاهش نیایش نبرد.

انبیاء برای آن مبعوث شدند و شریعت‌ها برای آن نهاده شد که دین از حالت فردی به اجتماع درآید و مجتمع در شکل و قالب دین نظام بیابد و نظام دینی همان شریعت انبیاء است.

پس کسانی که می‌گویند دین از سیاست و نظام جداست معنایش آنست که وجود شریعت لازم نیست.

## نظام شریعت.

شریعت که همان شکل حکومت انبیاء است به ریاست خدا و سپس رسول و از آن پس جانشینان رسول (اولوالامر) اداره می‌شود.

از این سه مقام قوانین و مقرراتی صادر گشته و میشود که رویهم شکل و حکومت دین و شریعت را تشکیل میدهد.

## قوانین و مقررات.

در شریعت انبیاء مانند همه دولت‌ها سه دسته از قوانین حکومت می‌کند.

۱- قوانین اساسی و ثابت.

۲- قوانین فرعی و قابل تغییر.

## ۳- مقررات موقت .

قوانین اساسی آنها است که قابل تغییر نیست مانند احکام عقلی و اخلاقی که مثلاً هیچگاه قانون جدول ضرب ( $۴ \times ۴ = ۱۶$ ) شکسته نمی شود . هیچگاه قانون احترام به بزرگ و ترحم به کوچک منسوخ نمی گردد .

قوانین قابل تغییر مانند رسوم و آداب یک جامعه اگرچه عقلاً " قابل تغییر است ولی چون منطبق با اوضاع و احوال ثابت آن جامعه است دستخوش تغییر و تبدیل نیست . مانند رفتن و راندن از سمت راست و ممنوع بودن انحراف به چپ ، که در کشور ما وضع ثابتی دارد اگرچه ممکن است روزی برسد مانند بعضی از کشورها این قانون به عکس شود . ولی مادامی که ملت و دولت ما روی پای خود ایستاده و تسلیم آن کشورها نشده این قانون برایش ثابت است .

مقررات موقت . مانند اینکه عبور از این سمت آزاد و از آن سمت ممنوعست . این خیابان یکطرفه و آن دیگر دوطرفه است .

اینگونه مقررات از نخست بطور موقت وضع شده و تابع شرایط متغیر است . امروز از این طرف ممنوع . فردا از طرف دیگر . پس فردا از دو طرف آزاد یا ممنوع می شود .

## تغییر شریعت ها :

آنچه عقل و فطرت انسان به آن حکم می کند احکام ثابت است که قرآن می گوید *لن تجد لسنة الله تبديلا* .

آنچه شکل و صورت دین را تشکیل می دهد سنتهای ثابت انبیاء است که از آن به شریعت تفسیر می شود .

شریعت ها اگرچه ذاتاً " قابل تغییرند ولی تغییرشان به دست خود شارعست .

## شریعت اسلام .

اینکه می گوئیم شریعت اسلام قابل تغییر نیست نه از آن جهت است که عقلاً " تغییر شکل نماز و آداب حج مثلاً " ممتنع باشد بلکه از آن جهت است که نبوت ختم

شده و دیگر پیامبری پس از خاتم انبیاء نمی آید. و شریعتی ناسخ شریعت اسلام نمی گردد. دیگر شکل و قالبی خوبتر و کاملتر از شکل نماز و حج در اسلام پیدا نمی شود. تا محتاج به تغییر و تبدیل شود.

دسته‌ی سوم مانند مقرراتی که اولی الامر هر زمان وضع می کند. همچون نصاب‌های زکوة که به اقتضای زمان و مکان معین گفته شده یک پنجم از غنیمت‌های چندگانه. یک دهم، یک بیستم از محصول زراعی. یک چهارم از طلا و نقره. و گوسفند و چندچندم از سایر درآمدها.

و مانند جریمه و جزای بسیاری از خلافها. که در قرآن و سنت از آن خبری نیست.

بطور کلی همه احکام قضائی که محتاج به استنباط است و شارع به آن تصریح نکرده است مقررات موقت است و تابع شرایط متغیر.

### اطاعت از سه مقام .

از آنچه گذشت روشن شد که چرا خداوند ما را به اطاعت از سه مقام فرمان داده است. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .  
اطاعت از خدا عمل بگفته صریح خداوند است که بوسیله عقل و فطرت و وحی به ما رسیده است .

اطاعت از رسول عمل به سنت‌های دائمی است که رسول خدا نهاده اعم از آنکه با زبان گفته باشد یا عمل کرده باشد یا عمل دیگران را تصویب نموده باشد.  
اطاعت از زمامدار عمل به مقررات موقت است که امام و رئیس ملت در مدت امامت خود به مصلحت مردم زمان خود گذاشته است .

### دوگونه سنت به مقتضای دو شان .

قرآن مجید برای رسولان صاحب کتاب و امت دوگونه مقام اثبات کرده است . رسالت و امامت .

رسولان خدا به مقتضای آنکه رسول بودند احکام ثابت خدا را به مردم

می‌رسانیدند و به مقتضای آنکه امام و رهبر امت بودند مقرراتی که مصلحت موقت مردم ایجاب می‌کرد وضع می‌کردند .

مقام رسالت ثابت است و مقام امامت موقت .

رسول خدا تا قیامت رسول است و سنت‌های رسالت ثابت .

ولسی امامت او بر امت موقت بود و پس از او به اعتقاد شیعه علی (ع) و

بعد از علی (ع) دگران . تا قیامت امام پس از امام .

### بی‌نهایت تکلیف‌ها .

مقرراتی که امام وقت بر مردم می‌نهد مشروط و موقت است و لذا امام بعد

از او می‌تواند آن مقررات را بردارد و بجایش احکام دیگری مقرر کند . و از اینجا

است که برای هر زمانی امامی و برای هر مکانی والی و فرمانداری از قبیل امام لازم

است .

اگر مقرراتی که امام دوم و سوم می‌نهد همانها باشد که اولی نهاده دیگر

نیازی به امام پس از امام نبود و اگر احکام دومی غیر از اولی است این همان معنای

تغییر مقررات به تغییر شرایط است . زیرا معقول نیست که هر امامی آنچه مقرر کرده

ثابت و بر همه مردم تا قیامت واجب باشد چه در این صورت فرمان‌های هر امامی به

فرمان‌های امام بعدی اضافه می‌شود و پیوسته تکلیف مردم رو به ازدیاد تا به بی-

نهایت و چنین شریعتی قابل پذیرش نیست .

### حوادث واقعه .

اوضاع و احوالی که تغییر آن موجب تغییر احکام می‌شود همان حوادث

واقعه در حدیث مشهور است . که امام قبل از غیبت کبری فرموده است در پیش آمدها

و رویدادها به راویان احادیث ما رجوع کنید . (۸)



## راویان احادیث .

اینان کسانیند که با شنیدن و بازگوکردن احادیث آل پیامبر دارای قدرت استنباط شده‌اند و می‌توانند در احادوثه‌ها و پدیده‌ها نظر و رضای شارع مقدس را استنباط کنند .

## احادیث .

احادیث جمع حدیث و احادوثه است و مقصود از آن همان اقوال و افعال و احوال متغیر و غیرثابت است و کسی که به‌گفته و کرده و حالت غیرثابت ائمه دین آشنا باشد و بداند آنان چگونه در غیرثابتها نظر می‌دادند چنان کسی می‌تواند در غیرثابتها تکلیف مردم را روشن کند .

## زکات و اقتضای شرایط .

در آن عهد که رسول خدا زندگی می‌کرد درآمد عمومی مردم از نه چیز تجاوز نمی‌کرد . گندم ، جو ، خرما ، مویز ، گاو ، گوسفند ، شتر ، طلا و نقره . و از این جهت می‌فرمود از این نه چیز زکات بدهند از دیگر چیزها که محصول زیادی نداشت صرف‌نظر می‌نمود .

اکنون باید پرسید در زمان و مکانی که نوع دارایی مردم چیزهای دیگر است مثلاً " در کشور چین و استان طبرستان و مازندران که بجای گندم و جو مصرف عمومی برنج است یا در بیشتر کشورهای غربی و اروپایی که گوشت بیشتر مصرف می‌شود و خبری از گندم و جو نیست ، تکلیف چیست ؟

آیا مردم اینجاها از پرداختن زکات معافند و نیازمندی‌های اجتماعی آنان را مردم شرق و یک‌مشت عرب فقیر باید تامین کند بجرم اینکه گندم و خرما می‌خورد؟ یا باید قبول کرد که پیغمبر آن قانون را به اقتضای مقام امامت بطور موقت و مشروط نهاده نه به عنوان رسالت و رساندن وحی یا باید اعتراف کرد که پاره‌ای از احکام اسلام به مرور زمان عملاً " منسوخ می‌گردد .

## دگرگونی‌ها .

۱. در عهد اول اسلام سخن از سربازی زن نبود . اصولاً "نظام وظیفه‌ای وجود نداشت . در اقتصاد آنروز سیستم بانکداری و چک و سفته نبود . پول منحصر به - درهم و دینار ( نقره و طلا ) بود . اسکناس و برات نبود . بردگی و غلام و کنیز بصورت خود نماند . بصورت امروز هم که بردگی دسته‌جمعی ( استعمار ) است وجود نداشت فرهنگ و علوم آنقدر وسیع نبود . رادیو و تلویزیون و جراید کثیرالانتشار نبود و دنیا و کشورها چنین باهم ارتباط نداشت . دوات و ملت‌های مسلمان منقسم به چند کشور نبودند و مرزهای جغرافیایی نداشتند . مسلمانان به دو بخش بزرگ ( شیعه و سنی ) و هرکدام به شعبه‌های زیاد تقسیم نگشته بودند .

باری صورت زندگی مردم امروز با آنروز قابل مقایسه نیست و همه چیز عوض شده اختراعات و کشف‌ها زندگی را دگرگون ساخته است .

## رهبر امروز .

پس کسی که داعیه‌ی رهبری مردم در این زمان میدارد لازم است باوضع و احوال امروز که همه نو و بی سابقه است آگاه باشد . اینست که در هر زمان رهبری و در هر دهی کدخدائی علیحده لازم است .

## استنباط .

استنباطی که کار ولی امر و فقهای جامع‌الشرایط است بدست آوردن احکام و دریافتن مصالح وقت است . نه اینکه بکوشند تا حلال و حرام ثابت دین را از لابلائی اخبار و احادیث جستجو کنند .

## گفتار شیعه .

گفتار شیعه در برابر سنی همین است ( یا همین بود ) که احکام دین و شریعت ناگفته و تبلیغ نگشته نمانده است تا محتاج به استنباط باشد . مخفی یا مجمل و مبهم

نیست تا نیازی به جستجو و بیان و تفصیل داشته باشد. آنچه محتاج به استنباط است حوادث واقعه و رویدادها است.

### اجتهاد و قضاوت .

مجتهد در شیعه همان قاضی است که وظیفه‌ی شخص را در چهارچوبه‌ی شریعت و قوانین مصرح بیان می‌سازد.

### تقلید از غیرمعصوم .

تشیع می‌گوید ( یا می‌گفت ) که تقلید ( به معنای قبول بدون دلیل ) از غیر خدا و رسول جایز نیست و هرکس حکمی را بدون دلیل از غیرمقام عصمت بپذیرد آنرا ( آنکس را ) عبادت کرده است .

امیرالمومنین ( ع ) می‌فرمود من سمع لرجل فقد عبده . یعنی هرکه برای دیگری سراپا گوش شود ( نه هوش ) او را عبادت کرده .

ائمہ شیعه می‌گفتند هرسخنی از ما شنیدید دلیل آنرا بخواهید . ( ۹ )

می‌گفتند حدیث ما حدیث پدر و جد ما و بالاخره از خداست ما از خودمان چیزی بر شما تکلیف نمی‌کنیم یعنی به‌عنوان دین و شریعت حکمی و تکلیفی بر شما نمی‌گذاریم . ( ۱۰ )

### دین و تعقل .

در آن باب که حقایق را در لباس قصه و حدیث می‌فهمانند در احادیث اسلامی آمده که فرشته‌ی وحی به آدم ( ع ) گفت یکی از سه چیز را اختیار کن . یا عقل را و یا دین را و یا حیا . آدم عقل را برگزید . دین و حیا نیز با او ماندند که دین و حیا از عقل جداشدنی نبود .

اینست که گفته‌اند لا دین لمن لا عقل له . یعنی دین ندارد آنکه عقل ندارد تکلیف‌های شریعت بر عقلا است و دیوانگان مکلف نیستند . کسانی که عقلشان را بکار نمی‌برند دیندار نمی‌باشند .

در قرآن همه جا دعوت به اندیشه و عقل شده . فرقی میان اصول عقاید و فروع احکام نگذاشته است .

در اسلام از دید مکتب شیعه باب اجتهاد بروی هر عاقلی مفتوحست . و اجتهاد به معنای انطلاق عقل ( یعنی آزادی خرد ) و افساح مجال ( یعنی میدان - دادن به عقل ) برای استنتاج فروع از اصول می باشد .

### استنباط حوادث .

زندگی آدمیزاد همیشه دستخوش تطورات و دگرگونی ها بوده و هست . و انسان پیوسته با پیش آمدهای نو بنو روبرو می شود .

مسلمانی که می خواهد بفهمد اسلام در آن پیش آمدها که در زمان رسول خدا و امامان معصوم نبوده چه نظر دارد . مراجعه به قرآن و سنت می کند و می کوشد تا حکم و رضای خدا و رسول را به دست بیاورد . این جهد و کوشش را اجتهاد و استنباط می گویند .

مجتهد شیعه حکم و قانونی از خود نمی سازد زیرا خلائی در شریعت احساس نمی کند . بلکه می کوشد تا وظیفه را در مواردی که پیش آمده بفهمد . به بیان ساده تر او اجتهاد می کند تا بفهمد امری که پیش آمده مشمول کدام یک از احکام پنجگانه قرار گرفته است .

### شریعت از نظر شیعه .

شریعت اسلام از نظر تشیع به کتاب و سنت کامل و تبلیغ گشت . رسول خدا در حالی از جهان چشم پوشید که چیزی از احکام دین و شریعت ناگفته و تبلیغ نشده نمانده بود ولی تسنن عقیده به تمامیت شریعت نداشت لذا برای کامل کردن آن متوسل به رای و قیاس و استحسان شد .

سنیان شریعت اسلام را کامل شده بدست امامان اربعه می شناسند و مجتهد در سنی تکمیل کننده احکام شریعت است . اما در شیعه مجتهد برای فهمیدن تکلیف بود برابر حادثه ها . ( یعنی قضاوت )

مجتهد در سنی حق دارد به‌رای و اندیشه‌ی خود قانون وضع کند ( قانونی که در متن شریعت قرار بگیرد ) زیرا می‌گوید بسیاری از احکام هست که رسول خدا نگفته یا نتوانسته تبلیغ کند و فراموش شده بالنتیجه شریعت ناقص مانده و محتاج به قانون‌گذارهای دیگر است .

### داوری علی (ع)

شیعه و سنی هر دو علی را امام و رهبری بزرگ می‌شناسند چه بهتر که او را در این اختلاف داور کنیم . در آنجا که حضرت او از اختلاف فقها در احکام سخن می‌گوید و نکوهش می‌کند چنین می‌فرماید .

مسئله‌ی واحدی را پیش قضا ( یا باصطلاح فقهاء ) می‌برند . هر کدام رای و فتوایی مخالف دیگری می‌دهد . حالیکه همه بردین واحدند و خدا و رسول و کتابشان یکی است .

آیا خدا فقها و قضا را امر کرده باهم موافق نباشند و میان مردم اختلاف بیندازند یا نهیشان فرموده ولی اینان معصیت می‌کنند . آیا خداوند دینش را ناقص فرستاده و از اینان در تکمیلش کمک خواسته است . و یا ایشان خود را در قانون‌گذاری شریک خدا می‌دانند . ( آنهم شریک قوی و بالاتر بگونه‌ای ) که توقع دارند هر چه اینان بیاوند خدا به آن رضایت بدهد .

آیا می‌گویند خدا دینش را کامل فرستاد اما پیغمبر خدا در ادا و تبلیغ آن کوتاهی کرده است و حال آنکه خدا می‌فرماید ما چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم و در آن بیان همه چیز شده و آیات قرآن همه تصدیق کننده‌ی یکدیگرند و در آن اختلافی نیست و گرنه از جانب خدا نبود .

خطبه و کلام هیجدهم از نهج البلاغه

### سرایت بیماری .

چنانکه مشاهده کردید این توبیخ و اعتراض مولا متوجه فقهای مخالف است یعنی کسانی که شیعه‌ی او نیستند . اکنون نیز مشاهده می‌کنید که عیناً همان وضع را

فقه و فقیه شیعه پیدا کرده است. فقهای شیعه در بسیاری از مسائل شریعت باهم اختلاف دارند. احکامی در رساله‌ها به عنوان احکام خدا تکلیف می‌کنند که اثری از آن در کتاب و سنت نیست.

پس اینان نیز غیرمستقیم می‌گویند شریعت اسلام ناقص است و ما باید آنرا تکمیل کنیم و تبلیغ نمائیم. پس آن بیماری که علی از وجود آن در مخالفان متأثر بود به شیعیانش (شیعیان ادعائی) سرایت کرده است.

### گواهی قرآن.

قرآن می‌گوید پیغمبران خدا در تبلیغ رسالت‌های الهی کوتاه نیامده‌اند. در راه تبلیغ از چیزی نمی‌ترسیده‌اند.

الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا" الا الله.

از نكوهش و سرزنش مردم واهمه‌ای نداشته‌اند.

لا یخافون فی الله لومة لائم.

خدا به پیامبرش فرمان داد تا صدرا را به ابلاغ احکام خدا بلند کند چنانکه

بگوش عموم مردم برسد و جای شک و شبهه نماند.

فاصدع بما تومر.

پس کسیکه به قرآن ایمان دارد نمی‌تواند بگوید پیغمبر خدا در ابلاغ و تبلیغ

شریعت تقصیر کرده است.

### تبلیغ و ابلاغ.

هر دو از ریشه‌ی بلوغ (به معنای رسیدن) گرفته شده جز اینکه ابلاغ رساندن

یکبار و دفعی است اما تبلیغ رسانیدن همواره و تدریجی است. وقتی ما مور برای

یکبار صدایش را به آگهی بلند کند ابلاغ کرده و زمانیکه مکرر در اینجا و آنجا به

این کس و آن کس بازگو کند تا با اطلاع عموم برساند و جای شک و تردید نماند تبلیغ

کرده.

به هر حال ابلاغ و تبلیغ هر دو به معنای آگاه کردن عامه‌ی مردم است بگونه‌ای،

که کسی نتواند به عذر جهل و نشنیدن حکم خود را تبرئه کند .

#### وصیت .

کسی که مطلبی را بطور خصوصی به یکی دو نفر می گوید و سفارش می کند آنان به دیگران بگویند چنان کس تبلیغ نکرده بلکه وصیت و ارشاد نموده و اگر آن مطلب به گوش قاطبه‌ی مردم برسد به سعی و اهتمام دیگران بوده نه به کوشش او .

#### تحذیث .

هرگاه مطلبی را به گوش تن واحدی کشاندند و او هم به گوش دیگری و آن هم به دیگری و به این ترتیب به گوش دهها تن رسید این تحذیث است نه تبلیغ و چنین کس را محدث ( ناقل حدیث ) و راوی خبر می گویند نه مبلغ .

#### رسول خدا چکاره بود .

اکنون باید دید رسول خدا چکاره بود؟ محدث و راوی بود یا مبلغ وحی و شریعت . قرآن می گوید رسولان مبلغند . و ما علی الرسول الا البلاغ . بر رسول چیزی جز تبلیغ نیست .

#### پیغمبران از نظر خدا .

خداوند می فرماید رسولان او رسالت‌های خدا را تبلیغ می کنند و از هیچ چیز در راه وظیفه پروا نمی کنند . از غیر خدا نمی ترسند .

الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا" الا الله .

آنان می گویند پیغمبر خدا در وظیفه خود ناتوان بوده و بقدر لازم امکانات تبلیغ در اختیار نداشته . اما قرآن می گوید خدا رسالتش را از غیب مدد می فرستاده تا فرمان خدا را به تمامی ابلاغ کنند .

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا" الا من ارتضی من رسول فانه یسلک

من بین یدیه و من خلفه رسدا" ( ۱۲ ) .

یعنی عالم الغیب احدی را برغیث مسلط نمی‌کند ( نصرت نمی‌دهد ) مگر کسی را که برای رسالت به‌پسندد یعنی به‌عنوان رسول اخبار غیبی را که از راه وحی می‌شنود به مردم برساند . و خداوند چنین کسی را در میان نگهبانان غیبی محافظت می‌فرماید تا ادای رسالت کند .

لیعلم ان قدا بلغوا رسالات ربهم .

محافظت رسولان به نگهبانان غیبی تا وقتی است که کاملاً رسالتهای خود را ابلاغ کنند .

### آیا کوتاه آمده؟

خداوند پیغمبرش را خطاب می‌کند که ای آنکه پیام رسان از ما بمردمی (رسول هستی) تبلیغ کن آنچه را که از پروردگارت مامور شده‌ای که اگر نکنی وظیفه‌ی رسالت خود را انجام نداده‌ای ( مترس که ) خدا ترا از شرم مردم نگاه می‌دارد . (۱۳) اکنون با توجه به این آیه و آیات قبل و بیانی که از مولا (ع) گذشت آیا مسلمان معتقدی می‌تواند انکار کند که رسول خدا شریعتش را تبلیغ کرده و کوتاه نیامده است؟

### وحی و محدث .

وحی که سرورش از عالم غیب است بردو گونه است . گاهی مطالبی که به شخص الهام می‌شود وظیفه‌ی نوع مردم و امت است بچنین شخصی رسول گفته میشود . گاهی مطلب الهام شده وظیفه‌ی شخص اوست و مامور نیست به نوع مردم برساند جز به اشخاصی که مصلحت باشد . چنین کس را محدث می‌گویند . یعنی فرشته‌ی وحی برای او حدیث کرده و شیعه‌ی معتقد است که فاطمه زهرا (س) محدثه و امامان معصوم محدث بوده‌اند .

مطالبی که از رسول خدا رسیده دو قسم است . قسم اول به اقتضای شان رسالت اوست و آنها مطالبی است که به همه مسلمین رسانید .

قسم دوم به اقتضای آنکه محدث بود یعنی مطالبی که خاصاً به سرورش الهی



ملهم شده بود به شخص یا اشخاص معینی که مصلحت می دانست می گفت . اینگونه مطالب احادیث نبوی است .

### احادیث نبوی .

احادیثی که از رسول خدا بوسیلهی شخص یا اشخاص معدود رسیده نیز بر دو گونه است . قسمتی مطالبی است که پیغمبر خدا سفارش کرده حاضرین به غایبین برسانند . در این قسم اصحاب و امت او وظیفهی رسالت پیدا کرده اند . این قسم از احادیث فقط برای کسانی تکلیف ایجاد می کند که به آنان از طریق قطعی رسیده و راه انکاری برای آنان باقی نمانده باشد .

قسم دیگر احادیثی است که ارشاد اشخاص معین است و نگفته اند که آنرا تبلیغ نمایند . این قسم برای دیگران تکلیفی ایجاد نمی کند

### رسالت اصحاب و امت .

در آن قسم که امر به تبلیغ شده امت اگر تبلیغ نکنند مقصرند و گنهگار .  
در آن قسم که امر به تبلیغ نشده اگر تبلیغ کنند متجاوزند و بدعت گزار .

### پیغمبر از نظر فقهاء .

اکنون باید دید که رسول خدا چه کرده و چه بوده آیا کاملاً تبلیغ کرده یا از آن قاصر و ناتوان بوده یا در آن کوتاه آمده و مقصر؟  
کسانی که احکام و مقرراتی بر مردم می گزارند که در کتاب و سنت از آن خبری نیست خالی از دو حال نیست یا معتقدند پیغمبر از تبلیغ آن ناتوان بوده و نتوانسته چنان کند که جای انکار نماند . و یا می توانسته ولی عمداً کوتاه آمده و تقصیر کرده است .

خداوند می گوید پیغمبران در تبلیغ کوتاه نیامده اند . فقها می گویند کوتاه آمده اند .

خداوند می گوید حجت خدا بر خلق تمام شده و احکام و گفتار خدا ناقص

نمانده است . فقها می گویند تمام نشده و ناقص است و ما باید آنرا تکمیل کنیم .  
اکنون قضاوت با کی است ؟

و من اصدق من الله قیلا " و من اصدق من الله حدیثا .

### تمامیت کتاب .

س - گفته می شود اگر قرآن در بیان احکام خدا کوتاه نیامده پس چه نیازی به سنت های رسول و احادیث معصوم است ؟

پاسخ - قرآن در بیان احکام خدا، فروگذار نکرده، نه در بیان سنت های رسول و مقررات اولی الامر . وگرنه نیازی به آن نبود که بگویند از رسول خدا و فرمان اولی - الامر نیز اطاعت کنید .

### توجه .

اصولا " معنای تمامیت کتاب همین راهنمایی او به رسول و امام زمان است . اگر نمی گفت فرمان این دو مقام را نیز ببرید ناتمام بود .

### مجمل و مفصل .

می گویند در قرآن همه چیز بطور مختصر بیان شده است و مفصل آن در احادیث امامان .

می پرسیم در کجای قرآن اسم انواع حیوانات و نباتات و معادن ولو بنحو اجمال بیان شده . مثلا " در کجای قرآن نام گربه و کرگدن . اسم درخت چنار و بوته ی نسترن . نام معادن نفت و ذغال و مخزن انواع جواهرات برده شده ؟ در کجای کتاب احکام اجمالی اینها و هرچیز را بیان کرده است .

پاسخ - حتما " اینست که قرآن بیان همه احکام خدا در باره ی انسان است . نه در مورد همه چیز . اگرچه دعوت به همه چیز کرده است .

## قرآن و بیان همه چیز .

س - اگر قرآن بیان همه‌ی دانشها را خود بعهده گرفته . پس چرا وقتی از زمین و آسمان و عرش لوح محفوظ و قلم سخن می‌گویند آنها را بیان نمی‌کنند که مقصود از آسمان هفتگانه کدام و منظور از عرش و لوح قلم چه می‌باشد .

پاسخ - حتماً "نیز همین است که قرآن بیان همه احکام خدا در باره‌ی انسان و راهنمای سعادت اوست . برای بیان همه چیز نیست .

س - اگر قرآن برای بیان همه احکام و عقاید دینی است پس چرا نمی‌گوید که حقیقت فرشتگان چیست . نامه اعمال یعنی چه و حقیقت بهشت و دوزخ و صراط و برزخ و موت و حیات چیست . جن و شیطان یعنی چه . شهادت اعمال چیست ؟

- پاسخ آنست که بهمان دلیل که بیان نمی‌کند خون چیست و مردار کدام است . و اهللال برای غیر خدا چیست و اضطرار چه حد دارد ؟

## بیان موضوعات .

حقیقت آنست که قرآن بیان احکام می‌کند و شناختن موضوعات با خود مردم است اعم از اینکه شناختن موضوعات آسان و بدیهی باشد یا دشوار و نظری . اصولاً "اگر انسان قبلاً" چیزهایی را نشناسد محال است بتوان او را هدایت کرد و با او سخن گفت . اساس تفاهم . داشتن معلومات ابتدائی و شناختن مصداقها است .

## رجوع به عرف .

اگر احیاناً" در شناختن مصداقها دچار اختلاف شدند داور اختلاف عرف و جامعه است . با رجوع به عرف مردم ( یا عرف خاص ) جهل و تردید برطرف می‌گردد . عرف بردو گونه است . عرف عام و عرف خاص .

وقتی قرآن می‌گوید از شراب اجتناب کنید شناختن شراب با عرف عام یعنی با عموم مردم است .

وقتی می‌گویید نماز برپا کنید . شناختن نماز با عرف خاص یعنی با امت اسلام است .

قرآن بیان مصداق نمی‌کند بلکه بیان احکام را - و در بیان احکام کوتاه نیامده .

### بیان شریعت .

می‌گویند از اینکه قرآن می‌گوید اطاعت از اولی‌الامر کنید ، معلوم می‌شود که دین و شریعت بدون وجود اولی‌الامر کامل نیست .

پاسخ - آنست که دینداری بی‌وجود ولی‌امر و امام تمام نیست . نه دین و شریعت . به‌این معنی که مردم بی‌وجود امام عادل نمی‌توانند دیندار باشند .

### گزاف‌گویان .

اگر تمامیت دین و شریعت به‌این باشد که پیوسته هر ولی‌امر و امام که پس از دیگری می‌آید کسری‌های شریعت را بیان کند تا دین خدا کامل گردد . پس مذهب باطل و ناقصی در جهان نخواهیم داشت . زیرا چنانچه می‌بینیم مذهبها و مسلکها پیوسته مورد نقد و انتقاد علما و ائمه دین و دانش است و نواقص آن برطرف می‌گردد . اگر بگوئیم تمامیت دین در آخر زمان بدست امام آخرین است خواهند گفت همه دینها و مذهبها چنین است و بالاخره به مرور زمان و یا در آخر زمان کامل و تمام می‌گردند .

### دلیل نقص .

بزرگترین دلیل آنکه فقها شریعت اسلام را ناقص شناخته‌اند وجود فتواهای اختلافی و احوط و اقویها است .

زیرا می‌گویند به‌قاعده‌ی لطف امام زمان موجود برای آنست که احکام ناگفته گفته شود و میان احکام اختلافی داوری گردد .

می‌گوئیم اگر اینکار را تاکنون امام زمان نکرده پس وظیفه‌ی خود را بقول

شما انجام نداده است . اگر همه احکام ناگفته را بیان کرده و اختلافها را حل نموده است . دیگر برای چه هزاران سال پشت پرده بماند . برای چه قیام کند ؟  
 اگر میان اختلافها قضاوت کرده و می کند پس اینهمه اختلافها چیست ؟  
 اگر انجام وظیفه‌ی او تا روز ظهورش به عقب می افتد، پس اکمال و تمامیت دین تا روز ظهور او به عقب خواهد افتاد . و اکنون شریعت ما ناقص است .

### ناتوانی پیغمبر از بیان .

می گویند مدت بیست و سه سال وقت کافی نبود تا خدا و رسول همه‌ی احکام شریعت را بیان کنند و اسلام را دین کامل گردانند .  
 می گوئیم پس چرا ادعا کردند که کامل است ؟ چرا پیغمبر ما خاتم و کتاب او آخرین کتاب شد ؟

### متمم قرآن .

اگر دین و شریعت اسلام به قرآن و سنت تمام و کامل نشده . چرا خداوند کتابی دیگری نفرستاد مانند انجیل که متمم تورات بود .  
 می گویند پیغمبر اسلام از بیان تمام احکام شریعت در آن مدت کم و امکانات ضعیف عاجز بود لذا محتاج به جانشینان پیاپی شده است که آئینش را در طول زمان کامل کنند .

می گوئیم اگر پیغمبر با آن موهبتی که خدا به او کرد . با نصرتی که از غیب به او می رسید باز هم ناتوان بود پس به طریق اولی امام عاجزتر است . زیرا امام هر چه دارد وارث پیغمبر است و از آنحضرت آموخته و نیرو گرفته است .

### فرصت کم .

اگر برآستی بیست و سه سال فرصت کافی نبود چرا از مکررات نکاست و به ناگفته‌ها نپرداخت .

ما حساً" می بینیم که قرآن آیات مکرر بسیار دارد . بسیاری از احکام را

چندین بار تکرار کرده اگر فرصت کافی نبود چرا بجای آنها این مسائل و احکامی را که در رساله‌ها آمده نیاورده است؟

می‌بینیم اینهمه داستان‌های انبیاء و دیگران را تکرار کرده چرا بجای آنها شرح حال جرجیس و حنظله‌ی نبی و امثال آنان را که کتاب‌ها از آن پر شده نقل نکرده است؟

از مطلب فوق نتیجه می‌گیریم که علت آن تکرارها اهمیت مطالب آن بوده و علت بیان نکردن چیزهای دیگر بی‌اهمیت بودن آنها.

### قاعده.

بطور کلی هرچیز هرچه بیشتر اهمیت داشته باشد بیشتر تکرار می‌شود. و هرچه کمتر کمتر.

اکنون این سؤال مطرح است که چطور چیزهایی را که قرآن به آن اهمیت نداده و حتی یکبار هم آنرا ذکر نکرده احکام خدا می‌گویند و عمل به آنها را بر مردم تحمیل می‌کنند؟

چطور چیزهایی را که اینهمه قرآن به آن اصرار داشته علم به آن را مستحب و غیرلازم می‌شمرند؟

### درسهای قرآن.

می‌گویند آموختن رساله‌ها واجب است و آموختن قرآن مستحب. می‌گوئیم قرآن از خداشناسی و وحی و رسالت و امامت و قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ سخن می‌گوید.

قرآن از انفاق و احسان و اجتناب از دروغ و غیبت و سوءظن و ستم. از جهل و کفر و ذلت و بت‌پرستی و جمود سخن می‌گوید. از الفت و اتحاد و صله‌ی رحم و جهاد سخن می‌گوید آیا دانستن این معارف مستحب و غیرلازم است. اما دانستن مسائلی از قبیل شک و سهو و حیض و نفاس واجب؟

درس قرآن توحید و زندگی جهانی است. از خدا و صفات و افعال او از

اینکه همه جا حاضر و ناظر است ، مواخذه می کند و کیفر و پاداش می دهد .  
 از هدف نهائی جهان و انسان درس می دهد .  
 از فرشتگان و شیاطین و کار آنها بحث می کند . از انبیاء و رسولان الهی  
 گفتگو دارد راه خوشبختی و زندگی جاوید را نشان می دهد .  
 آیا آموختن این درسها مستحب است ولی اینکه بدانیم دستمان را از نجاست  
 بول دوبار بشوئیم و از نجاست غایط یکبار واجب است .

### بازار روز .

دنیای دین و فرهنگ ما همچون سرپوشیده ای است که بالای آن تابلو زده اند  
 (در این بازار همه گونه لوازم و اجناس ضروری و مایحتاج روز شما فراهم است ) اما  
 وقتی وارد می شویم ۱۵۰ دکه یخ فروشی و ۵۰ دکان نمدمالی و ۶۰ نعلچیگری و ۸۰  
 پالون دوزی و ۷۰ لولهنگ سازی و کاروانسراهایش انبار هیزم و ذغال . کالایش از  
 قبیل کرباسهای رنگ کرده . کارگرهایش از جنس زنان نخ ریس و پینه دوز . با اینهمه  
 نامش و ادعایش بازار روز است . شما با انصاف فرهنگ دین و دنیای ما را غیر از این  
 می شناسید ؟ یک نگاه به رسائل عملیه و مسائلی که در آن طرح شده کافی است که  
 آدم منصف اعتراف کند این آئین که بنام دین می آموزیم چیزی به جز افسانه های  
 کهن از روزگار دمن نیست .

### دنیای ایده آل .

تلاشها همه در پی آنست که بشر به دنیای ایده آل خود برسد .  
 تکاپوها تمام بخاطر آنست که انسان چهرهٔ خوشی و خوشبختی را دیدار  
 کند .

هرکه و هرگروهی برای رسیدن به آن راهی گرفته اند .  
 قومی از راه پول و دارائی ، قومی از طریق شهرت و مقام . دسته ای از راه  
 تندرستی و فربهی بدن . جمعی از راه کسب هنر و نیروی ابتکار . بعضی آنها در آمیزش  
 با خلق می جویند و برخی آنها در اعتزال و دوری از اجتماع می طلبند .

ولی حس و تاریخ شاهد است که هیچیک به آنچه خواسته‌اند نرسیده‌اند . هرچه بیشتر تاخته‌اند کمتر یافته‌اند .

در قبال اینهمه رجال الهی هم مکتبی داشته‌اند . گفتند و اثبات کردند و نشان دادند که زندگی منهای معنویت مساوی با بدبختی و ناکامی یعنی صفر و پوچ . دانشی که مکتب اسلام تعلیم می‌دهد بشر را به روح و معنی زندگی آشنا و عمل به آن دنیای ایده‌آل می‌سازد . فقیه در اسلام همان انسان آگاه و بلندنظر است که جهان و انسان را از افقی بالاتر از ماده و طبیعت می‌نگرد و به‌راز خوشبختی حقیقی انسان راه یافته و راهنمایی می‌کند . ولی افسوس که تحریف شد .

### تحریف فقاہت .

دانشی را که مکتب انبیاء و اسلام تعلیم می‌دهد نامش فقاہت است . فقاہت در اسلام به معنای فهم حقایق اشیاء و معنی زندگی است .

علم در اسلام دانستن روح و مقصود از حیات و طریقه‌ی عمل است .

فقیه در اسلام دانشی است که عمل به آن دنیای ایده‌آل می‌سازد .

فقیه در مکتب انبیاء همان انسان آگاه و بلندنظر است که جهان را از افقی

بالاتر از ماده و طبیعت می‌نگرد . به‌راز خوشبختی راه یافته راهنمایی و رهبری می‌کند .

فقه به معنای فهم بود و مکتب اسلام درس فهم و تعقل می‌داد و شاگردان

مدرسه‌اش عقلا و صاحبان‌خرد بودند . برای تسهیل امور زندگی بود(راہرا همواروکار

را آسان می‌کرد ولی تحریف شد .

فقاہت امروز خود دشواری بردشواری‌های دگر است . فن و حرفه‌ی خاص

است . خودش همه غموض و معما است چه جای آنکه رافع اشکالها و سختی‌ها باشد .

تنها عقل و فهم داشتن برای فقاہت امروز کافی نیست . بلکه لازم است مقدمات

طولانی دیده باشند . آشنا به اصطلاحات خاص باشند . وقتی هم فقیه می‌شوند

نمی‌توانند به‌زبان مردم سخن بگویند . زیرا فقاہتشان اسیر اصطلاحات است .

### دین در انحصار فقیهان .

فقیهان عصر ما به ادعا بر سر چشمه‌ی اسلام نشسته با کف دست به اطراف



می‌پاشند و بخود تشنه‌کامان مستقیماً" حق برداشتن آب را از سر چشمه نمی‌دهند. وقتی قبول کنیم دین اسلام همه علم است و علم بدین‌همه دین پس باید گفت دین هم مانند خیلی چیزهای دیگر انحصاری شده و جز فقیهان مسئله‌گو هیچکس نمی‌تواند دیندار بوده باشد.

### منگنه شده‌ها .

وقتی علم بدین در انحصار گروه خاص درآمد وقتی علم بدین منحصر در پیمودن راه خاص و خواندن کتاب‌های مخصوص شد. وقتی برای رسیدن به اجتهاد مجبور باشیم. مثلاً "جامع المقدمات و سیوطی و مغنی و حاشیه ملا عبدالله و معالم و قوانین و رسائل و کفایه آخوند به‌بینیم و راه دیگر نباشد عملاً" باب اجتهاد را مسدود کرده‌ایم زیرا معلوم است که از این کارخانه چه چیزهایی منگنه شده و بیرون می‌ریزد و منگنه شده‌ها همه از یک‌سری و یک‌قماشند و اختلافشان باهم جزئی است زیرا اختیاری از خودشان ندارند. آنچه استاد اول گفته بگو می‌گویند. آنچه از همان کتابها به دست می‌آید با همان فکر و ذوقی که در همان مکتب پرورش یافته‌اند با مسائل مربوط می‌شوند.

فقیه‌یی که در آن کتاب‌ها و اجروبحثها گم شده یا رشد یافته است نمی‌تواند آزاد فکر کند.

### فرزند ناخلف .

مقصود از این کلمه فهم همه معارف و احکام اسلام بود. اعم از عقاید و اخلاق و وظایف فردی و اجتماعی.

وقتی فقه تحریف شد فرزندان منحرفی زائید که شرورترین و پرضررترین آنها تقسیم زندگی مسلمان به دو بخش عبادات و معاملات گردید.

فقه امروز ما می‌گوید مسلمان زندگیش به دو قسمت است قسمتی باید برای خدا باشد و قسمت دیگر لازم نیست برای خدا باشد. ولی قرآن می‌گوید مسلمان همه زندگیش باید برای خدا باشد و در همه کار خدا را در نظر داشته و رضای او را بخواهد پس همه زندگی مسلمان عبادتست.

قل ان صلواتی ونسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین .  
 وقتی مسلمان تعلیم می دهد که خود و همه چیز خود را برای خدا بداند و  
 بخواهد معنایش جز این نیست که در همه چیز و همه وقت بنده و پرستنده خدا باشد .  
 که انا لله و انا الیه راجعون .

#### ملاک تقسیم .

می گویند از این جهت تقسیم به عبادات و معاملات شده ( یعنی به دو قسمت  
 مقابل هم ) که در عبادتها نیت شرطست ولی در معاملات شرط نیست .  
 می گوئیم اگر مقصود از نیت همان قصد و توجه عقلانی به نفس عمل است  
 که در هر دو شرط شده و به همین دلیل هر نوع معامله ای که در آن قصد معقولی نباشد  
 باطل است که گفته اند العقود علی القصود .

اگر مقصود از نیت قصد قربت و طلب رضای خدا است در هیچکدام شرط  
 صحت نیست بلکه شرط عبادت بودن و قبول شدن آن به درگاه خداست . (۱۴)

#### صحت و قبول .

توضیح آنکه اگر در عبادتی توجه به خدا و قصد قربت به او نباشد به درگاه  
 خدا قبول نیست و عبادت محسوب نمی شود اگرچه امکان دارد بواسطه تمام بودن  
 شرایط و آداب و از جمله قصد و توجه به نفس عمل از نظر فقیه ( قانون ) صحیح باشد .  
 مانند نماز ریاکار .

فقیه ما می گوید در معاملات لازم نیست انسان طالب رضای خدا باشد .

#### یاد و رضای خدا .

قرآن می خواهد مسلمان در همه کارش رضای خدا را بجوید . و کسانی را که  
 از یاد و رضای او غافلند به سیه روزی و نکبت زندگی تهدید می کند .  
 و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا" فهو له قرین .  
 کسیکه از یاد خدا غافل شود شیطان براو گماشته خواهد شد .

و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا" - طه - ۱۲۴  
 کسیکه از یاد خدا اعراض کند زندگی تنگ و سختی پیدا می‌کند .  
 از آن پس که شرح می‌دهد چگونه آدم به هنگام عیش خود در بهشت و خوردن  
 میوه‌ها از یاد خدا غافل و گرفتار شد . بنی آدم را موعظه می‌کند که از گرفتاری پدرشان  
 عبرت بگیرند و در هیچ حالی خدا را فراموش نکنند که اگر حق فراموش شود بهشت  
 برای او جهنم خواهد شد .

همان وقت که زندگی مسلمان به دو قسمت شد (به معاملات و عبادات )  
 یعنی به خدائی و ناخدائی . اساس همه بدبختی‌ها نهاده شد .  
 تقسیم زندگی مسلمان به عبادات و معاملات همان جدائی دنیا از آخرت و  
 دین از سیاست است .

### خدا در اجتماع .

آنچه را که فقهاء نامش را معاملات گذاشته‌اند در واقع نوعی از عبادت‌های  
 اجتماعی است پس عاقلانه‌تر آن بود که زندگی مسلمان به عبادت‌های فردی و اجتماعی  
 تقسیم می‌شد و معاملات از قسم دوم . .  
 وقتی رضای خدا را در معاملات شرط ندانستند در حقیقت خدا را از اجتماع  
 بیرون انداختند .

### جامعه‌ی بی خدا .

و معلومست در جامعه‌ای که خدا نباشد . در کار و صنعت و تجارت و زراعتی  
 که خدا و رضای او منظور نشود چه فسادها و ظلمها که نمی‌شود چه آتش‌ها که زبانه  
 نمی‌کشد . در چنان جامعه مسلمان پولدار نماز می‌خواند و ربا هم می‌خورد که فقیه  
 می‌گوید امر به شیئی نهی از ضد خاص نمی‌کند .

در حالیکه نماز اسلام از زشتی‌ها و ظلم‌ها جلو می‌گرفت . (۱۵)  
 نمازی که با ظلم به اجتماع بسازد در اسلام وجود ندارد ویل للمصلین الذینهم  
 عن صلواتهم ساهون الذینهم یراون و یمنعون الماعون .

وای بر نمازگذاران ریاکار که خیرشان به مردم نمی‌رسد .  
ولی این نماز تحریف شد از آنجا که میان عبادات و معاملات جدائی افتاد .

### قصد و مقصود .

نیت در لغت به معنای قصد است و از آنجا که هیچ عاقلی کاری را بدون قصد نمی‌کند ، ضرورتی نداشته است . واجب کنند که عمل از روی قصد انجام بگیرد .  
توجه به نفس عمل لازمه عقل و شعور است و کسی که نمی‌داند چه می‌کند و چه می‌گوید اصولاً " عاقل و مکلف نیست تا چیزی براو واجب یا حرام گردد . و آنکس که کاری را بدون قصد کرده و سخنی را بدون قصد گفته و در آن کرده و گفته اراده و اختیاری نداشته مثاب و معاقب نیست .

اما نیتی که در اسلام روح عمل و عبادت شناخته شده غرض و مقصود است نه قصد و توجه . یعنی باید مقصود از عبادت رضای خدا باشد . ( قربه " الی الله )  
هر عبادتی که قربه الی الله نباشد باطل و شرک است .

معنای اخلاص که قرآن و حدیث به آن سفارشها کرده همینست .

و ما امر والا لیعبدوالله مخلصین له الدین .

مامور نشدند مردمان مگر به اینکه خدا را خالصانه بپرستند .

قال فبعزتک لاغوینبهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین ( ص ۸۳ )

شیطان گفت قسم به عزتت که همه را گمراه می‌سازم مگر بندگان با اخلاصت را .

کذالک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین ( یوسف ۲۴ ) .

یوسف را از بدی و زشتی نگهداشتیم چه او با اخلاص ما را عبادت می‌کرد .

هوالحی لاله الا هو فادعوه مخلصین له الدین . ( غافر ۶۵ )

اوست زنده جاوید معبودی بجز او نیست پس خالصانه بخوانیدش .

قل انی امرت ان اعبدالله مخلصاً له الدین ( الزمر ۱۱ )

بگو من مامورم که خدا را در حالیکه دین را برایش خالص می‌کنم بپرستم .

نتیجه . چنانکه دیدید تمام اصرار قرآن و خواهید دید احادیث شیعه بر آنست که مسلمان هر چه می کند و می گوید خالص برای خدا باشد و این است همان نیتی که شرط صحت و قبولی طاعات است . نه توجه به نفس عمل که آن شرط وجودی است . یعنی وجود طاعت . نه صحت و قبول آن . ولی متاسفانه فقاهتی که عهده دار بیان صحت اعمال است در توضیح مقصود از آن بسیار کوتاه آمده و تنها به آن پرداخته که مکلف بداند و متوجه باشد چه می کند مثلا " نماز را ادا می خواند یا قضا واجب یا مستحب دو رکعت یا چهار رکعت - با توضیحی که داده شد این از شان فقاهت بیرون است . اما اسفناک تر . . . .

اسفناک تر آنکه توجه به نفس عمل را هم به معنای خود باقی نگذاشتند چه بسیار از محرمات که با همین تحریف معنای نیت مباح گشته و صورت شرعی پیدا کرده است . و بزرگترین شاهدش افتتاح باب حیل شرعی در متون فقهیه است .

### رخصت در گناه .

۱- با عوض کردن اسم ربا به نزول . با ضم ضمیمه . با فروختن یک قطعه کاغذ ( چک و سفته و امثال آن ) .

با اصل معامله را بروعه نهاده و آنگاه به بهانه آنکه معامله نقد انجام گرفته یا زودتر از وعده پرداخت ثمن شده از منفعت آن کاستن . و استفاده از مدت . با این حیلها به همه نوارسیده و خانمانها برباد داده اند بی آنکه به ننگ ربا خواری بدنام شده باشند . چگونه و چرا؟ چون نیت و قصد اکل ربا ربا خواری نمی سازد . بلکه اسم و لفظ ربا معامله را ربوی میکند

۲- برای آنکه بتواند خمس ( حق فقرا را ) و زکوه را تا شاهی آخرش خود تصرف کند همه دارائیش را یکجا به زنش می بخشد و دستی بهم می ساید که فقیر و آسمان جل شده ام اکنون برای من استفاده از این وجوه مباح و از شیر مادر حلال تر است . چرا؟ - چون نیت تحریف شده و آنرا به معنای الفاظ خالی از حقیقت گرفته اند .

۳- من پول در مقابل موعظه و روضه و گفتن مسئله نمی گیرم .

این صدها تومان حق‌القدم و حق‌النفس است . بنابراین هر قدمی که او در خیابان و بازار می‌گذارد و هر نفسی که می‌کشد از مردم طلبکار می‌شود . چرا؟ - چون نیت و قصد تبدیل به‌گفتار و تحریف به‌اظهار شده .

این گاو یا گوسفندت را ( ای جناب قصاب ) سر راه دسته سینه‌زن ما بکش که ما خون یا نفسش را خریداریم آبروی ما را بخر و گوشتش را خودت بفروش . دیگر کاری به آن نداشته باش این قربانی برای رضای غیرخداست ، برای خشنودی دسته‌ی ما است .

اهل لغیر الله . است و گوشتش حرام تو کار خودت را بکن تو پول نفس گاو را بگیر ما سینه می‌زنیم امام حسین ( ع ) شفاعت می‌کند .

۴- ثروتمندی که پولش را با پارو هم نمی‌تواند جابجا کند . جناب مُلا می‌خواهم به‌مکه بروم یا می‌خواهم بمیرم ثروتم شبهه‌ناک مخلوط به حرام است ، حلالش کن . یا الله ، دستگردان خمس را می‌دهی بقیه تمام حلالیت . یا آنکه همه را به‌من واگذار کن . کردی؟ - آری . تو دیگر از خودت چیزی نداری مال مال منست . اکنون همه را بتو می‌بخشم مگر آنقدرش را - برو جانم که خوشا حلالیت . . . . . هستی باش ، . . . . . هستی حساب مال از دستت رفته است باشد -

تو بیشتر از حقوق واجب بدهکار نیستی بقول کعب‌الاحبار یهودی که بابی‌ذر گفت اگر کسی حقوق واجبش را بدهد دیگر چیزی براو نیست؟ به‌عثمان و مروان اعتراضی وارد نخواهد بود؟

براستی که اینگونه کسان که دستشان همه‌گونه باز و پای آدم را همه جا دراز می‌کنند چقدر وجودشان ارزنده و جودشان قابل تقدیر است .

### بازی با شریعت .

به زنش لبخندی زده و بازویش را مثلاً می‌فشرد و نام این عمل را آشتی و رجوع می‌گذارد طلاق دوم اجرا می‌شود بهمین نحو طلاق سوم و می‌گوید مقصود من از لبخند و ویشگون رجوع بوده آیا چنین است یا مقصودش آن بوده که فاصله را قوی‌تر و طلاق را محکم‌تر کند آیا نزدیک شدن به قصد دوری بیشتر آشتی و رجوع است؟

از همین قبیل است کلاه شرعیها که در بیع شرط و رهن برای فرار از ربا می‌شود. از همین نوعست صیغه و متعه دختران شیرخواره که مقصود بالذات آن است که سر و بدن زن شوهرداری را (مادر کودک) بدون مانع به‌بیند و خلاف کار معرفی نشود صیغه دخترک را بهانه کرده نه‌این می‌خواهد زن بگیرد و نه پدر دختر می‌خواهد کودکش را به شوهر دهد برفرض مدت را تا سن مثلاً "پانزده بگویند ولی از همان اول قصد اینست که دو دقیقه بیشتر درگرو داماد نباشد قصدشان اینست که مدت را داماد ببخشد اگر امروز نبخشد فردا ببخشد. نمی‌دانم به‌این نابخردی‌ها چه باید نام نهاد. آیا هیچ عاقلی کودک شیرخواره خود را به شوهر می‌دهد. آیا شرط صحت عقد و معامله وجود عقل و رشد نیست؟ می‌گویند پدر ولایت دارد و می‌تواند. می‌گوئیم ولایت دارد نه سلطنت. ولی کسی است که مصالح زیر دست خود را در نظر بگیرد آیا اینها مصلحت است آیا اینها فقه و فقاہت است یا بازی با شریعت؟

قال امیرالمومنین علیه السلام .

الاخبرکم بالفقیه حق الفقیه .

من لم یقنط الناس من رحمہ اللہ .

ولم یؤمنہم من عذاب اللہ .

ولم یرخص لہم فی معاصی اللہ .

ولم یترک القرآن رغیۃ عنہ الی غیرہ .

( اصول کافی باب فضل العلم )

امیرمومنان علی (ع) می‌گفت .

آیا خبرتان بدهم از آنکه براستی فقیه می‌باشد؟

او کسی است که مردم را از رحمت خدا نا امید نکند .

و در معصیت‌های خدا به مردم رخصت ندهد .

و قرآن را نگذارد و به‌غیر قرآن متمسک نشود .

افراط و تفریط .

وقتی می‌بینیم که زیر عنوان فقه و فقیه تکلیف می‌کنند با ساخت‌گیری‌های

بی‌جا با دشوارکردن راه خدا مردم را از توفیق عمل به احکام واقعی اسلام محروم می‌کنند و بالنتیجه از رحمت خدا مایوس. وقتی می‌نگریم که به استناد احادیث مجعول و بیان ثوابهای بی‌نهایت نامعقول مردم را مغرور و به‌معصیت دلیر می‌سازند.

وقتی با فتح باب ( حیل شرعیه ) راه هر جرم و گناه را هموار و هر حرامی را حلال و به مردم رخصت در گناه می‌بخشند آیا این همان فقاہت اسلام و این همان فقیه مکتب قرآن است؟

امیرالمومنین می‌گفت الجاهل اما مفرط او مفرط. یعنی نادان یا زیاده‌روی می‌کند یا کوتاه می‌آید. وقتی از روح و حقیقت دین آگهی نبود هر چه بگوئیم یا تجاوز است و یا تقصیر.

### احتیاج به عوام و حیل‌گری.

باب حیل‌های شرعی بدست کی افتتاح شد.

ابن تیمیه گوید در قرآن و سنت حدت‌عزیر خلافکاران کمتر از هشتاد تازیانه نیست ولی عمر دستور داد به شرابخوار چهل تازیانه بزنند برای آنکه رعایت عدد هشتاد شده باشد با شلاق دوتسمه می‌زدند (۱۶)

از اینجا گویند پس اولین کس که باب حیل‌های شرعی را گشود عمر بود ولی دروغسازان برای تجویز این کار اول خدا را متهم کردند. و گفتند که ایوب قسم یاد کرده بود زنش را صد تازیانه بزند ( زیرا گمان کرده بود که او تن به هرزگی و بدنامی داده است ) وقتی بی‌گناهی زن بر او ثابت شد متحیر شد با قسم که خورده است چه کند زیرا مخالفت قسم نیز گناهست خدا به او فرمود یک دسته چوب‌های نازک را بهم به بند و یکی دو سه بار آهسته به او بزن مثل این است که صد چوب زده‌ای (۱۷).



## روحانیت دیروز .

روحانیت در دیروز گذشته اسلام ربانیت بود . یک وظیفه بود . شغل و حرفه‌ی خاص نبود .

روحانیون گروه ممتازی از مردم نبودند بلکه هرکس از کاسب و زارع و صنعتگر و بازنشسته موظف بود در ضمن کار و خدمت و استراحت خویش به تحصیل و ترویج علوم و اخلاق اسلام بپردازد .

فقیه و محدث و واعظ و شاعر و متکلم گروهی مستقل از سایر مردم نبودند بلکه همان کسبه و مردم رنجبر بودند که کار می‌کردند و نان می‌خوردند و می‌خورانیدند و در اینگونه رشته‌ها نیز متخصص می‌گشتند .

## روحانیت امروز .

امروز روحانیت شغل و یا مقام شده و روحانیون به مشاغل و مقامات مختلفی ادای وظیفه می‌کنند . فرقشان با سایر مردم اینست که می‌گیرند و نمی‌دهند . می‌خورند و نمی‌خورانند . امر به انفاق می‌کنند ولی از آنچه گرفته‌اند انفاق نمی‌کنند .

### طبقات روحانیون .

در امروز عبارتند از مفتی اعظم یا مجتهد جامع الشرائط ۲- فضلالی درجه دوم و مدرسین ۳- عموم طلاب علوم قدیمه ۴- پیش نمازها ۵- وعاظ ۶- روضه - خوانها ۷- مداح ها ۸- تعزیه گردانها ۹- معرکه دارها ۱۰- فالگیرها ۱۱- دعا - نویسها ۱۲- مقدسها و صاحب نفسها

### مجتهد در دیروز .

مجتهد در تاریخ گذشته و عهد اول اسلام کسی بود که در فراگرفتن احکام و معارف اسلام می کوشید و آنها را با دلیل می آموخت و در عمل به آن جد و جهد می کرد .

مجتهد در امروز کسی است که احکام حلال و حرام و واجب و ممنوع شریعت را از قرآن و احادیث استنباط می کند و بصورت رساله عملیه در اختیار مردم می گذارد . او آنچه را که خود فراگرفته به طلاب ( دانشجویان علوم قدیمه ) بنام علم دین تدریس می کند و مجتهد می پروراند .

ریاست حوزه های علمیه برعهده ی اوست . وجوهات شرعیه از قبیل خمس و زکات و وجوه بریه حق تصرف اوست و او به هرآنگونه که صلاح بداند ( حقوق طلاب و . . . ) مصرف می کند . مجتهد جامع الشرائط امروز خود را نایب و جانشین امام معصوم می شناسد و لذا سهم امام را حق خود می داند و عامه ی مردم را موظف به اطاعت محض و تقلید .

تقلید از چنان کس به معنای قبول قول او بدون دلیل است .

### ادلهء تفصیلیه .

دلیل های احکام و معارف اسلام بردو گونه است- اجمالی و تفصیلی . توده مردم دلیل هاشان اجمالی و دانشمندان ( مجتهدین ) تفصیلی است . در عهد گذشته دلیل های اجمالی از قرآن و سنت و اخبار بود و دلیل های تفصیلی دلیل های عقلی

و آگاهی از علت و حکمت و فایده‌ی احکام بود .

### وظیفه‌ی عوام .

پس وظیفه‌ی عوام در گذشته یادگرفتن احکام دین و شریعت از کتاب و سنت بود و وظیفه‌ی خواص آنکه به‌روح و حکمت احکام نیز آگاه و مجتهد گردند .

### حکمت .

هوالذی بعث فی الامیین رسولا " منهم یتلوعلیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم  
الکتاب و الحکمه .

او کسی است که در میان بی‌سوادها رسولی از خودشان مبعوث کرد تا آیات  
خدا را بر آنان تلاوت کند و پاکشان گرداند (رُشدشان بدهد) کتاب ( احکام الهی )  
و حکمت ( فایده‌ی احکام ) تعلیمشان کند .

### پیغمبر خدا مجتهد می‌سازد .

پس رسول خدا موظف بود علاوه بر ابلاغ و تبلیغ احکام، هرکس را که لایق  
باشد حکمتشان تعلیم دهد . یعنی آنان را مجتهدی فقیه و آگاه از روح قانون اسلام  
کند .

### کوثر یا خیر کثیر .

قرآن می‌گوید که خدا به پیغمبرش کوثر داده است و کوثر در لغت به معنای  
خیر کثیر است .

انا اعطیناک الکوثر .

باز قرآن می‌گوید که خدا به هرکس حکمت بدهد خیر کثیر داده است .  
ومن یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا .

پس رسول خدا از آنچه خدایش عنایت کرده بود بهرکس که لیاقت داشت میداد یعنی تعلیم حکمت دین و شریعت می کرد .  
 قرآن خود بیان حکمت بسیاری از احکام را بعهدہ گرفته و می گوید نماز از زشتی ها بازمی دارد و یاد خدا از آن بزرگتر است .  
 می گوید روزه بگیریید شاید پرهیزکار شوید .  
 زکات بدهید تا تزکیه و تطهیر شوید .  
 وضو و غسل و تیمم برای طهارت و نظیف شد نست . ( ۱۸ )

### نقش اهل بیت .

یکی از نقش های اهل بیت همین بود که مردم را از روح احکام و قوانین اسلام آگاه می ساختند و علت های شریعت را روشن می کردند . و کتاب علل الشرایع به همین منظور جمع آوری شده . پس امامان در شیعه قانونگذار یا مبلغ قانون نبودند بلکه مبین فلسفه و حکمت قانون بودند و کسانی که اسلام را از مکتب اهل بیت آموخته اند قشری، متعصب و خشک تربیت نمی شدند و اسلامی که از مکتب اهل بیت تعریف می شد چون روح و فلسفه داشت قابل انعطاف و انطباق با تمام تحولات زمان بود .

### عامه و خاصه

عامه ی مردم همینقدر که حقانیت کتاب و رسول برآنان ثابت می شد هرچه از قرآن و سنت می شنیدند بآن قانع می گشتند و دگر دلیلی نمی خواستند و در جستجوی حکمت و فایده ی احکام بر نمی آمدند .  
 خاصه که مجتهدین بودند می کوشیدند که مناط و علت احکام را بفهمند تا هر جا که نص و حکم صریحی نیابند از مناط و ملاکها وظیفه ی خود را دریابند .

## روح قانون

مناط احکام و به تعبیر امروز فلسفه احکام همان روح قانونست که مجتهد از آن آگاه می‌گشت. این همان اجتهاد اصیل بود که بزودی تحریف شد.

## مجتهد در امروز

مجتهدین در امروز کسانی هستند که معارف اسلام را از کتاب و سنت (عقل و اجماع) بگیرند ولو به حکمت و فلسفه احکام آگاه نباشند. همینقدر که گمان کردند قرآن چنین می‌گوید و گمان کردند امام چنان می‌گوید در اصطلاح به آنان مجتهد گفته می‌شود. آری فقط گمان (بیاب حجیت ظن و اعتقاد بظنی الدلاله بودن قرآن و ظنی الصدور بودن اخبار رجوع کنید).

## اما عوام.

عوام در امروز کسانی هستند که نتوانند دینشان را مستقیماً از کتاب و سنت بگیرند و ناچار باید از مجتهدین بدون دلیل قبول کنند. یا با دلیل اجمالی. دلیل اجمالی عوام امروز اینست که فلان کس مجتهد و مفتی است و هرچه او فتوی بدهد حکم خداست.

## عوام دیروز.

عوام دیروز هم دلیلش اجمالی بود با این فرق که می‌گفت این پیغمبر خدا است. از پیش خود و به‌رای و اندیشه‌ی خود سخن نمی‌گوید بلکه از وحی پیام خدا است. پس حکمش حکم خداست من می‌پذیرم و کاری به آنکه سر و فایده‌ی احکام چیست ندارم.

عوام دیروز دینش را از معصوم می‌گرفت امروز از خطاکار. دیروز از کسی که از روی علم و یقین می‌گفت. امروز از کسی که از روی گمان می‌گوید. دیروز از کسی که گفته‌اش وحی و یا نقل از مقام وحی و رسالت بود. امروز از کسی که گفته‌اش

نتیجه اندیشه و احتمال و خیال .

### پیش نمازها .

پیش نمازها دو نوع بودند . راتب و غیر راتب .

وقتی جمعیتی از مسلمین بیرون از حوزه‌ی حکومتی اسلام نماز می‌گذاشتند مانند مسافرها و اشخاصی که به‌عللی از شرکت در مساجد معذور بودند کسی را از خودشان جلو می‌انداختند و به‌او اقتدا می‌کردند و این همان امثال امر رسول خدا بود که می‌گفت قدموا احد کم . (۱۹)

### راتب .

پیش نماز راتب در درجه اول خود رئیس مملکت (امام) بود و سپس کسانی که از جانب او به‌ولایت و حکومت بر مردم در استان‌ها و شهرها و بخش‌ها منصوب می‌شدند .

امام جماعت همهء مسلمین همان رئیس مملکت و شخص اول بود . معصوم و پس از او عالم‌ترین و پرهیزکارترین مردم (اعلم و اتقی) .

پس نماز جماعت در اسلام یکنوع تشکیل هیئت دولت و حکومت شرع بود . مساجد دارالحکومه‌ها و محاکم رسمی شرع بود . شرکت مردم در مساجد و نماز جماعت در حقیقت دخالت در سیاست و سرنوشت اجتماعی خود و قبول و اظهار اطاعت از دولت اسلام بود .

پیش نمازهای راتب همان رؤسای ملت و اعضای دولت اسلام بودند که از طرف امام و رئیس دولت و مملکت تعیین می‌شدند و موظف بودند به‌امور سیاسی و اجتماعی مردم برسند و میان اختلاف‌فهاشان قضاوت کنند و احکام و حدود اسلام را اجرا نمایند . پس پیش نمازی یک حرفه نبود بلکه یکنوع وظیفه بود که در ضمن مشاغل پراهمیت دیگر انجام می‌گرفت .

### کانون اخذ تصمیمات اجتماعی

مساجد خانهای دعاخوانی و نوحه سرائی نبود بلکه مرکز اخذ تصمیمات اجتماعی و خانهای ملت بود. دارالشوری و دارالحکومه بود. پیش نمازها همان اسنادارها ( والیها ) شهردارها ( حاکم ها ) بخشدارها ( قاضیها، داروغهها ) بودند.

### نمازهای جمعه و عید فطر.

این نماز فقط وظیفه‌ی شخص اول مملکت و مرجع کل و رئیس دولت اسلام بود. او در مرکز هر هفته یکبار در مسجد جامع و هر سال یکبار در صحرای وسیع با عموم مردم نماز می‌گذاشت و دو سخنرانی ( اخلاقی و سیاسی ) می‌کرد و مردم موظف بودند که بنشینند و گوش دهند. و نماز عید اضحی نیز وظیفه‌ی او بود.

### امام جمعه.

همان شهردار بود که از طرف امام و مرجع کل در خارج از مرکز اقامه نماز جمعه و عید می‌کرد. امام جمعه ( یا شهردار وقت ) نیز از طرف خود در ناحیه‌های شهر کسی را معین می‌کرد که به امور اجتماعی مردم برسد او همان بخشدار بود و برزن او همان مسجد محل.

بنابراین پیش نمازهای راتب همان اعضای دولت اسلام بودند که در مرکزهای حکومتی خود ( مساجد ) به اختلافات مردم رسیدگی می‌کردند و حدود خدا را اجرا و مسئول اداره امور سیاسی و اجتماعی مردم بودند.

از آن عهد که عقد و ازدواج و تنظیم قباله ازدواج و ملک و معاملات و قضاوت و اجرای حدود بدست ملایان بود زیاد نگذشته و هرچه به آن زمانها برگردیم به حکومت اسلام نزدیکتر شده‌ایم.

پیش نمازهای امروز .

گروهی که محراب و مسجدی را به خود اختصاص داده‌اند و در شبانه روز چند نوبت پشت سر آنان نماز می‌گذارند . معلوماتشان ناچیز . اکثراً بی‌بهره از قلم و بیان - غالباً "واشکسته و ناتوان و مورد رقت و ترحم مردم ، گذرانشان از خمس مال مردم و نذورات و احسان و اعانه‌ها . گروهی از آنان دلال میان مردم و مراجع ، واسطه اخذ وجوهات و مسئله‌گوهای تکراری از روی رساله‌ها . البته قابل انکار نیست که اخیراً بسیاری از آنان تکان خورده و به‌راه اسلام و سلامت برگشته‌اند .

طبقات روحانیت در گذشته :

در گذشته که عهد افتخارآمیز اسلام بود طبقات روحانیت به‌همان تقسیم می‌شد که امروزه رئیس مملکت و استاندار و شهردار و بخشدار و کدخدا می‌گویند . و دارالاماره اسلام همان مسجد بود و میان دین و سیاست جدائی نبود . امام - یا مرجع کل ، شخص اول مملکت بود که رهبری دینی و سیاست مسلمین را به‌عهده داشت .

استاندار همان والی بود که از طرف امام به‌ایالت‌ها ( استان‌ها ) ولایت می‌کرد . شهردار همان حاکم شرع بود که به‌اختلافات داخلی شهر و امور اجتماعی مردم رسیدگی می‌نمود . بخشدارها امام‌های جماعت مساجد در محله‌ها و ناحیه‌ها بودند . کدخداها امام‌های جماعت دهات .

پس از معصوم .

ریاست عامه برامت اسلام به‌عهده مجتهد جامع‌الشرایط بود یعنی کسی که علم و تقوایش از همه مردم روی زمین بیشتر و می‌توانست امور دین و دنیای مردم را با حسن نظام اداره کند .

بنابراین مسجد و روحانیت دیروز با امروز کاملاً متفاوت است . همانگونه

که اسمش عوض شد . . . . . رسمش نیز عوض شد .



### واعظ و موعظه :

موعظه و پند وظیفه‌ی هر آگاه است این کار را در درجه اول آفریدگار جهان به عهده گرفته و دائماً " نمایندگان خود را موعظه می‌کند .

جهان را طوری آفریده که برای دل پندپذیر سراسر موعظه است و می‌گوید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز عبرت‌ها برای عقلاء است . ( ۲۰ )  
امیرالمومنین در وصف دنیا و روزگاری می‌گوید دنیا بی‌پرده پندآمیزها و عبرت‌انگیزها را در اختیار گذاشته . ( ۲۱ )

قرآن و همه کتابهای آسمانی موعظه است و می‌گوید ( ۲۲ ) انبیاء همه واعظ‌های مشفق بوده‌اند ( ۲۳ )

عقل و فطرت انسان بهترین واعظ است ( ۲۴ )

پس وعظ و نصیحت شغل و حرفه نبود بلکه یک وظیفه بود که خدا و پیامبران و عقول و همه بیدارهای آفرینش بر آن موظف بوده و هستند .

### وعاظ حرفه‌ای :

در آغاز کسانی که عهده‌دار تعلیم و تدریس علوم و فنون بودند در مناسبت‌های سخن و کم‌کم در پایان درس خود به دانشجویان نصیحت می‌کردند . شغل آنان تدریس و تعلیم بود و اجرتی که می‌گرفتند در برابر شغل معلمی و مدرسی . اما پند و نصیحتی که می‌دادند من باب وظیفه بود . نصیحت‌ها اکثراً " تلخ و به مذاق عامه سازگار نبود . و بیشتر به‌نان و درآمد آنان لطمه می‌زد ولی برای خدا ترک نصیحت نمی‌کردند و رفته‌رفته کار تعلیم و تدریس از وعظ و نصیحت جدا شد . آموزگاران و وعاظ دو گروه ممتاز شدند هر دو پول گرفتند و اجیر شدند . یا بگو فروخته و اسیر .

در آغاز که مسلمانان وعظ و نصیحت را یک وظیفه می‌دانستند فرقی میان فقیر و غنی نمی‌گذاشتند و به هر کس در هر مقام که لازم بود نصیحت می‌کردند و آنرا در برابر صاحب قدرت‌ها جهادی بزرگ می‌شمردند ( ۲۵ ) . ولی از آن پس که بصورت شغل و حرفه درآمد و منبع درآمدها شد . وعاظ و وعظشان در اختیار پولدارها رفت

و بنفع آنان منبر رفتند و دین که یگانه پشت و پناه و حامی فقرا بود در چنگ ثروت و قدرت به هر شکلی که می خواستند درآمد و تحریف شد .

راست است که مجالس بزرگ مذهبی را اغلب پولدارها تشکیل می دادند و غالباً فقرا هم در پای منبرها شرکت می کردند اما چون وعاظ دعوت شده از طرف پول و قدرت بودند هرگز سخنی نمی گفتند که به زلف یار برخورد کند . هرگز راهی به فقرا نشان نمی دادند که چهره ی اغنیا درهم برود . تا کنون که چنین است .

#### استقلال فقراء :

وقتی طبقه ی محروم دیدند حتی در مجلس ذکر و دعا و قرآن و امام سخنی از حق آنان نیست برای خود مجالس کوچکی در وسع خویش تشکیل دادند و معلوم بود و هست که وعاظ آنان نیز کوچک و ارزان بود . و ارزانه ها همان واژه ها و بنجلها بودند که سواد ی و بیانی نداشتند . بی پولها به دود کباب دل خوش شدند .

#### استعمار و استثمار .

راستش را اگر بخواهید دولتهای جائر تاریخ هر کجا که بر افکار عمومی مسلط شدند . به کمک و عاظ اجیر شده بود . و جبارها همگی در دستگاه خود از این واعظها داشتند و به کمک زبان و بیان آنان بر رقیب خود پیروز می شدند مثلاً هرون الرشید فضیل ابن عیاض داشت و با تقدیس و توقیر از او توانست موسی بن جعفر را زندانی و مسموم کند .

منصور دوانیقی با تنظیم و تجلیل دگران توانست امام صادق (ع) را خانه

نشین گرداند .

## گذران وعاظ:

سابقاً" گذران وعاظ از انفاق و احسانی بود که مردم به میل و رضای خود برای درک ثواب و رضای خدا می‌کردند ولی در قرن اخیر واعظها مانند سایر کاسب‌ها و صنعتگرها هنر و کالای خود را می‌فروشدند و به اصطلاح طی می‌کنند .  
 اخیراً" آنچه قطع می‌کنند اگر نشود قبلاً" دریافت کنند بانی دعوت موظف است به شماره حساب آنان در بانک واریز کرده و فیش آنرا تسلیم واعظ نماید تا او برای موعظه حاضر شود و گرنه هرگز حاضر نیست به هدایت مردم پردازد .

## آیا حرام و ممنوعست؟

خودتان می‌دانید ولی ما پس از اشکالی که بیانش گذشت نظر اسلام را در باره اجرت و کار بطور فشرده می‌گوئیم و قضاوت بعهددهی شما است .

## قضاوت و طبابت و هدایت .

در اسلام عموم کارهایی که واجب کفائی است و یکتن می‌تواند با انجام آن تکلیف را از گردن دیگران بردارد در صورتی که آن یکتن همه وقت و نیروی خود را در انجام آنگونه واجب‌ها مصرف کند بطوری که وقتی برای کسب معاش و تحصیل نان برایش نماند چنان کسی می‌تواند اجیر اجتماع شود و مزد بگیرد . مزدی که چنان کس از اجتماع می‌گیرد مزد در برابر کار نیست بلکه در برابر وقت و نیرو است .

## توضیح .

مزد در مقابل کار آنست که هرچه کار کرده مزد بگیرد مثلاً" اگر پنج نفر را هدایت کرده پنجاه تومان ، اگر صد نفر را هدایت کرده هزار تومان و اگر نتوانسته کسی را در روز یا هفته یا در عرض یک‌ماه هدایت کند ( به دلیل آنکه گوش به حرفش نداده‌اند ) مزدی نداشته باشد . بدیهی است که چنین چیزی در اسلام نیست .

قاضی و طبیب و مبلغ دین از کسانی هستند که اگر همه وقت خود را در اختیار

مردم گذاشتند کسی که مسئول و مدیر اجتماع است باید هزینه لازم گذران او را از صندوق اجتماع بپردازد اعم از اینکه به قاضی مراجعه کرده باشند برای قضاوت یا نه. مبلغ و طبیب کسی را هدایت یا درمان کرده باشند یا نه. موفقیتشان و محصول کارشان کم باشد یا زیاد. او فقط هزینه زندگی طلبکار می شود نه مزد در برابر کار.

### صندوق اجتماع.

پس اینگونه کسان حق ندارند مستقیماً از دست مردم چیزی بگیرند حتی حق قبول هدیه و تحف از مراجعین بخود ندارند که رشوه حساب می شود. فقط دولت که نماینده ملت است موظف است احتیاجات اینان را تامین کند تا محتاج به گرفتن رشوه و حق و حساب نگردند.

### واعظ شهیر

مایلید بدانید؟ که بسیاری از..... کسان چگونه، واعظ شهیر می شوند. ایادی و کارگزارانش (دلالتها) از کنار مجالسی که نسبتاً بزرگ و پر جمعیت باشد می گذرند و سری به داخل می کشند که اینجا کی منبر می رود؟

پاسخ میزبان که فلان و فلان.

عجب آقای (ک) در اینجا منبر نمی رود؟

نخیر. در اینجا دعوت نشده است.

پس برویم لابد جای دیگر است.

دسته دوم و سوم و ششم همه به همین ترتیب سراغ آقای ایکس را می گیرند.

بانی مجلس - عجب اشتباهی کردیم فلان که انقدر خواستنی است چرا از او غافل شدیم. او یکتنه کافی است بجای همه مجلس ما را بیاراید و جمعیت داشته باشیم پس بسراغ او...

جناب مستطاب. آیا به ما افتخار می دهید سرافرازمان کنید؟

... خیر من همه وقتم را از سال گذشته فروخته ام ولی اگر اصرار دارید

می توانید فلانکس را به بینید که دعوتش را پس بگیرد بشما بدهد... به سراغ فلان.

تقاضا داریم شما رضایت بدهید آقا به محل ما بیاید . متشکریم .

... پس از میشه و نمیشه‌های زیاد . . . بسیار خوب مانعی ندارد جز اینکه علی الحساب یک چک . . . هزار تومانی به ایشان داده‌ام و بنا است . . . هزار تومان دیگر را در خاتمه مجلسمان تقدیمش کنم . شما آن چک را از ایشان بگیرید و بمن برگردانید . پس تا کس آقا نیز معلوم شد .

اعلامیه‌ها ، عکسها ، بلندگوها براه می‌افتد . ضبط صوت‌ها به اینجا و آنجا می‌رود به میکروفون می‌بندند ، به گردنش می‌آویزند . عوام بیچاره انگشت به دهان که مگر این کیست ؟ حتما" از عرش به زمین افتاده پس ضبط کنیم . بنویسیم . یادداشتها و قلمها به کار می‌افتد .

نوارها به اطراف شهرها در کنار خیابانها وسط کشتزارها . در دهات به شاخ گاوها . ترکه دو چرخه‌ها . به اینگونه واعظ شهیر اندر شهیر اندر شهیر می‌شود تا چشم حسود هم کور و گوش بخیل هم کر شود .

## روضه خوان

تقریباً " ۵۰۰ سال پیش ملایی بنام ملاحسین کاشفی کتابی در شرح وقایع کربلا به عبارت‌های دلسوزی نوشت و آنرا به دست گرفته در ایام مناسب ( محرم ) می‌خواند . سپس از روی آن نسخه‌ها تهیه شد و به کسانی که از روی آن می‌خواندند و از مردم اشگ می‌گرفتند روضه‌خوان گفته شد .

در میان روضه‌خوانها کسانی که صدای گرم و بیانی دلسوز داشتند مورد توجه و به مجالس دعوت شدند و به آنها احسان و انفاق شد و استقبال فراوان مردم موجب شد که دیگر به کار و شغل خود نرسیدند و همه وقتشان مصرف گرفتن اشگ و آه شد . و از اینجا روضه و روضه‌خوان ( یا روضه‌الشهدایخوان ) بصورت شغل و حرفه درآمد و دکان و وسیله‌ی نان . . . .

قابل انکار نیست که ائمه شیعه دوست داشتند و سفارش می‌کردند که شیعه حادثه‌ی کربلا را فراموش نکند، آنرا درس زندگی و مرام بگیرد.

سخن از غائله عاشورا سخن از عقیده و جهاد یعنی حیات حقیقی انسان بود. جنبشها و قیامهای خونین تشیع در سایه‌ی یاد کربلا و عاشورا بود.

کاخ کفر و ستمگرانه امویها از یاد کربلا و عاشورا ویران شد که به‌گرد هم درآمدند و یاد کردند و گریستند و سوختند و دلها آتش زدند و قیام کردند و انتقام گرفتند. مختار ابن ابی‌عبید ثقفی از مجالس ذکر مصیبت امام (ع) قیام کرد.

باری مجالس ذکر مصیبت برای انگیزش حس انتقام و قیام بود نه برای تشفی دل و آرام. اما تحریف شد.

بزرگان تشیع و رهبران دین تقیه هرکجا فرصتی می‌یافتند از یاد حوادث خونین اهل بیت روح نفرت مردم را از کاخ نشینان کفر و ستم بیدار می‌کردند و روضه‌خوانی آنان انگیزه و جنبش بود.

### در عهد امامان (ع)

گاهی مناسبتی پیدا می‌شد و به‌یاد حادثه‌ی کربلا اشک می‌ریختند ولی یکی از کارهای معمول و تابع سنتها و آداب نبود. مصیبت‌خوانی شغل و حرفه نبود. تمام هفته و ماه و سال برگزار نمی‌شد. بسا دلها که همیشه می‌سوخت و اشکها که همواره می‌ریخت اما برای سوختن و اشک‌ریختن وقت و مجلس معین نمی‌کردند. در همه عمر امام صادق (ع) شاید بیش از دو بار اتفاق نیفتاد که در حضرت او و بنی هاشم ذکر مصائب کربلا شود و مجلس عزا داشته باشند. همچنین امام موسی کاظم و امام علی‌رضا. در عهد سلاطین صفوی فرم و شکل و دستور پیدا کرد و تصنع شد.

## مداحی

شاه اسماعیل صفوی با آرتش خود ( درویشها با تبرزین ) با شعار هو هو و علی علی از دهات و قصبات پیش آمد تا بر شهرها و حکومتها مسلط گشت و تشکیل سلطنت صفوی داد .

از آنروزها درویشها در بازارها با تبرزین و کشکول و بوق خود راه افتادند و مدح علی ( ع ) خواندند و به آنها مداح گفته شد .

## کشکول و پول و پلو

در آغاز مداح ها ( درویش ها ) در واقع مامور وصول مالیات های شرعی و جمع آوری اعانات برای دولت و فقرا بودند و مردم هرچه ممکنشان می شد از پول و سایر اشیاء حتی نان و حبوبات در کشکول آنان می ریختند . مداح ها ( درویش ها ) حق نداشتند چیزی از آن مستقیماً استفاده کنند بلکه موظف بودند آخر شب همه را تسلیم شیخ و رئیس خود کنند . او هم بقدر نیاز روزانه به آنان عطا می کرد . هر گروهی از درویش ها شیخی داشتند و همگان تحت ریاست قطب

## درویشی

( درویشی ) که در آغاز یکنوع اعتزال و کناره گیری از اجتماع و سیاست بود در سلطنت صفوی یک حکومت و دولت مقتدر شد و شیخ ها هیئت حاکمه . درویشی در آغاز بی اعتنائی به امور مادی و اعراض از خواهش های طبیعی و یکنوع ریاضت و مکتب عملی بود . تحصیل معرفت در سایه ترک هوا و لذت بود و دخالت در امور اجتماعی و سیاست خلاف طبع تصوف بود .

## برگشت به طبیعت

طولی نکشید که طبع نخستین درویشی دومرتبه برگشت . حلقه های ذکر و دعا و شعر و عشق و صفا و چله نشینی ها بر علم و اندیشه و هنر و کار و فعالیت غالب آمد و همه را نابود کرد .

سران دولت و ملت بجای تدبیر و سیاست و حکمت به دعاخوانی و شعر - سرائی و سرکشیدن دوغ وحدت و های و هوی و دعوی کشف راز و حقیقت سرگرم . دشمنان بیدار مجهز و حمله‌ها از داخل و خارج شروع گشت و سلطان وقت به جای تدبیر و نظام و بسیج نیرو و قیام‌کتاب دعا به دست بالای بام‌ها از خدا و علی ولی طلب یاری می‌کرد . اما دشمن مهلت نداد و کشت و اسیر گرفت و خراب کرد و غنیمت برد و سلسله صفوی منقرض شد . حکومت صفویها نابود شد ولی درویشها ( مداح ها ) از میان نرفتند . دولت سقوط کرد ولی مالیات و وجوهات از مردم برداشته نشد . مداح ها همچنان به راه می‌افتادند و شعر می‌خواندند و علی گویم . علی جویم می‌سرودند و کشکول پر می‌ساختند و از آن تاریخ مداحی نیز دکان و حرفه‌ی نان شد .

### مجاهد

مداحهای زمان ما کار خود را با امثال فرزدقها و دعبلها قیاس می‌کنند و می‌گویند ما مداح اهل بیتیم . چنانکه امثال دعبل و کمیت .

### قیاس مع الفارق

بقول طلاب باید گفت قیاس مع الفارق است . یعنی کوچکترین شباهتی میان شعرخوانان زمان ما با شعرای اهل بیت نیست . آنان فداکارهایی بودند که در راه اظهار حق و حمایت از آن از همه چیز گذشتند . ولی اینان در سایه‌ی شعرخوانی همه چیز پیدامی‌کنند . چنانکه می‌دانید اکثراً "مردمی فقیر و عاجزند که بر اثر نقص عضو یا نقصان عقل یا نداشتن تحمل رنج و نبودن احساس عار از تحصیل دانش و کسب و کار گریخته و مداح و آوازه‌خوان شده‌اند . وقتی به آنها گفته می‌شود چرا شعر و آواز و نوحه سرائی را مایه نان و درآمد کرده‌اید می‌گویند در کشوری که آوازه‌خوانهای حرفه‌ای و ستاره‌های ... هرروزه هزار هزار ... به جیب می‌زنند . چرا بلبلان حسینی باغ و راغ و پول و پولو نداشته باشند . وقتی کلیسائیان بطری بطری سومی‌کشند چرا یک ته‌استکان برای ... ممنوع باشد .



## شعر و شاعری

در عهد اول اسلام با نزول و قرائت قرآن بازارش شکسته شد ولی از زمان سلطنت امویها ( معویه و یزید ) دوباره موقعیت خود را بدست آورد . شاعران برای بدست آوردن ثروت و مقام خود را به دربارها نزدیک و به مدح و چاپلوسی‌ها پرداختند . شعر و شاعری تا پیش از صفویه همواره روبه‌اوج و ترقی بود و شاعران احترام زیاد . ولی در عهد اینان بویژه در سلطنت شاه طهماسب موقعیت خود را دگر باره از دست داد .

خاندان صفوی اگرچه بنای آئینشان شعر و عرفان و صوفیگری و تغزل بود ولی غلبه و سلطنتی که پیدا کردند عملاً " به آنان هشدار داد که عقب‌افتادگی‌ها و محرومیت‌ها در گذشته‌ها همه معلول خیال‌بافی‌های شاعرانه و بی‌اعتنائی‌ها به امور بوده است .

دیدند شاعران عموماً " خود را مسئول زندگی و قانون نمی‌شناسند . شاعرپیشگان پای‌بند قیود مذهبی نبوده‌اند عهد و پیمان اجتماعی در شاعرپیشگان نیست . شاعران با دوست دوست و با دشمن هم نیز دوستی می‌ورزند زیرا که گشاده نظرند . مهرورزی شاعران یا چاپلوسی و بخاطر مال و مقام یا هوسبازی و بخاطر شهوت و کام و اگر بالاتر باشد عشق و حال و شرب مدام است . در شناخوانی شعراء مصلحت ملت و مملکت در کار نیست .

صفویها دیدند همه پیروزیها که به‌چنگ آمده از آن بوده که شعر و شاعری را کنار گذاشتند و مرد کار و حساب شدند . پس دیگر جایی برای احترام به مقام شعر و شاعری باز نمانده است . ( ۲۶ )

### محتشم کاشانی

باردیگر شعراء برای بدست آوردن موقعیت خود بپا خواستند و مرثیه سرای معروف محتشم کاشانی قصیده‌ای غراء در مدح شاه و قصیده‌ی دیگری در ستایش ملکه شهزاد پریوش بنظم آورد و بوسیله شهزاده بحضرت شاه خوانده شد .  
 شاه گفت فرزند عزیزه من از اینکه شعراء زبان به مدح و ثنای من بکشایند خشنود نمی شوم . اگر شناخوان و سراینده اند در باره‌ی شاه ولایت و ائمه اطهار بگویند . صله اول از ارواح مقدسه‌ی حضرات و بعد از آن از ما دریافت کنند که به مصداق احسنها اکذبها . خوبترین اشعار اغراق آمیزترین ( دروغ ترین ) آنهاست . پس هرچه در باره‌ی ما گویند به دروغ نزدیکتر است ولی در باره‌ی ائمه به حقیقت و واقعیت .

از اینجا بود که محتشم کاشانی هفت بند مشهور خود را سرود .  
 کشتی شکست خورده‌ی طوفان کربلا . و آنرا برکتیه‌ها نقش کردند .

### مداحی اهل بیت

حقیقت آنست که عترت خاص رسول خدا تربیت یافتگانی بودند که در آسمان انسانیت آنقدر اوج گرفته‌اند که مدیحه سرایان شان نیازی به اغراق گوئی نداشته‌اند و از این جهت شاعران اهل بیت چاپلوس نبودند و به خاطر پول و پلو نمی سرودند و اگر از دریافت جایزه‌ی ناچار می شدند ایثار می کردند .

### ابوالمستهل کمیت ابن زیداسدی متوفی سال ۱۲۶ هـ

کمیت شاعر دیگری از شیعه بود که شعرگوئی طریق تبلیغ او و مبارزه بود معروفست وقتی قصیده هاشمیت را سرود فرزدق او را تشویق کرد که منتشر کند . دهان به دهان به حضرت باقر ( ع ) رسید امام در حق او دعا کرد . عبدالله هاشمی نوه عبدالله جعفر پوست گاوی را بدست چهار کودک خود داد . چهار طرفش را گرفتند و در خانه‌های بنی هاشم می گردیدند و می گفت بزرگان ما عزیزان و بستگان ما این کمیت است که خون خود را در بیان فضیلت ما به هدر داده شما چه می دهید؟ این کمیت است در وقتی که زبان‌ها از فضیلت ما در کام‌ها حبس شده و گرنه از پشت

گردن . . . . او مردانه می گوید و می سراید و پاداش از خدا می طلبد شما چه میکنید؟ در اندک گردشی پوست گاو پر از پول و گوشواره و دستبند و خلخال و سایر اشیاء کوچک پرارزش شده می ریختند و می گریستند و عذرمی خواستند که دیگر چیزی نمانده است . به نزد کمیت آوردند عبدالله از کمیت معذرت خواست که آنچه لایق تست برای ما میسر نشد . کمیت گفت پدر و مادرم به قربان شما که خاندان کرامت و سخاوتید . من به منظور پول و طلا و متاع دنیا شعر نگفتم من خواستم وظیفه انجام دهم نه آنکه کاسبی بکنم و چیزی از آن اموال نگرفت و تقاضا کرد به صاحبانش رد کنند . و در حق او دعا که شهادت نصیبش بشود و آنگاه مغفرت . آفرین بر او که بزرگ بود و خوشبخت که به آرزوی دلش رسید .

کمیت در گله از اوضاع و روزگار اشعاری دارد که بیت اولش اینست .

و هل مدبر بعد الا ساءه مقبل

الاهل عمی فی رایه متامل

این اشعار را آقای حسین بهجتی شاعر خوش قریحه و معاصر به فارسی گردانیده .

آیا شود که پشت به راه خطا کنند  
برخویش دزد قافله را رهنما کنند  
تا انقلاب دامنه داری بپا کنند  
ما را دهند پاسخ و کم ادعا کنند  
ما را به پای منفعت خود فدا کنند  
و آنها کشنده باده و عیش و نوا کنند  
کی نازپروران به ضعیف اعتنا کنند  
نا آمده فرود هزاران خطا کنند  
وز قطع شاخه های ز درختی ابا کنند

تردامنان که هر عمل ناسزا کنند  
آزادی و شهامت و بینش چشده خلق  
کو مردم مبارز و سرباز و بی هوس  
داریم پرسشی ز بزرگان خیره سر  
ما هر دو چون همیم بگوهر پس از چه روی  
این فرق بهر چیست که مالخت و بینوا  
آنها چو گاو فربه و ما سنبلی ضعیف  
بر منبر از صواب و صداقت زنند دم  
از خون مسلمین شکم خویش پر کنند

ابراهیم ابن هرثمه

شعرای اهل بیت مداحهای حرفه ای نبودند و شعرسرای آنان کاسبی نبود

بلکه مبارزه بود و هر که از همه چیزش می گذشت به مدح اهل بیت می پرداخت نه هر که همه چیز می خواست ( شکم و شهوت و مال و مقام ) .

مدیحه سرایان اهل بیت در آستانه مرگ و اعدام زندگی می کردند .

ابراهیم ابن هرثمه در ستایش آل پیغمبر اشعاری سرود که از جمله چندبیت زیر است .

و مهما الام علی جهم      فانی احب بنی فاطمه  
 بنی بنت من جاء بالمحکمات      و بالدين و السنة القائمة  
 فلست ابالی بحبی لهم      سواهم من النعم السائمه  
 بر دوستی ایشان ملامت می شوم . مگر نمی دانند محبوب های من کیانند ؟  
 من دوستدار فرزندان فاطمه ام .  
 فرزندان کسی که احکام ثابت دین و سنت های قائم شریعت آورده .  
 من با داشتن محبت اینان اعتنائی به قهروکم التفاتی غیر اینان نمی کنم که  
 غیر این خانواده برای من چرندگان بی زبان هستند .

اشعارش دهان به دهان گشت تا به گوش منصور رسید و او را احضار کرد گفت  
 خوش نیامدی و قدمت نیکو مباد که شنیده ام چنین و چنان گفته ای . . . من خیال  
 داشتم ترا بر همه شعرا برتری دهم ( ملک الشعرایت بکنم ) ولی اکنون اگر نجات  
 می خواهی اقرار به گناه و توبه کن . ابراهیم تقاضای عفو کرد . منصور او را مرخص کرد  
 و تهدید که اگر تکرار شود ترا حتما " خواهم کشت .

ابراهیم وارد مدینه شد . مردی از علوی ها ( از آل و اولاد علی ( ع ) ) براو  
 سلام کرد . ابراهیم بجای جواب گفت از من دور شو و خون مرا به هدر مده . از آن  
 پس جرأت اینکه با علوی ها نزدیک شود نداشت .

منصور نمیری نیز شعرهای زیر را در مدح اهل بیت سرود .

آل النبی و من جهم      یتظامنون مخافة القتل  
 آمن النصارى والیهود من      فی امة التوحید فی ازل

خاندان رسول خدا و هر کس آنان را دوست داشته باشد از ترس کشته شدن  
 آرام ندارند و حالیکه یهود و نصاری همه در امان و آسایشند . یکتاپرستان در فشار  
 نا امنی . معلوم است که مقصود او از یکتاپرستان نیز علوی ها و سادات بود . بگوش  
 هرون الرشید رسید به غضب آمد و جلاد را بر سرش فرستاد وقتی رسید که او مرده  
 بود زبانش را از پشت سرش در آوردند و استخوانهایش را هم نرم کردند و سوزاندند .

## ابنِ قرایا

شاعر دیگری بود که حاکم فرمان داد زبانش را و دست هایش را قطع کنند . طبق ماده‌ی . . . . که می‌گوید هر کس به یکی از اصحاب نبی بی‌احترامی کند کیفرش چنین است و هر که ستایش از علی بکند در حقیقت نکوهش از اصحاب نبی کرده است . فرار کرد . تعقیبش کردند . خود را در دجله انداخت و غرق شد . جسدش را بیرون آوردند و سوزاندند .

## ابوفراس (همام) معروف به فرزдық

متوفی سال ۱۱۰ هجری . مردی که در لباس شعر در حساس‌ترین منطقه‌ها آل پیغمبر را معرفی و مخالفشان را رسوا نمود .

سالی که هشام ابن عبدالملک به حج آمده و از کثرت مردم نمی‌توانست به حجرالاسود نزدیک شود . دید جوانی وارد شد و مردم به احترامش راه باز کردند او شناخت که کیست ولی از غضب که به او و مقام او اعتنا نکردند با طعن و مسخره گفت این کیست؟ دارای چی و چیست؟ فرزдық بی‌تامل به سخن آمد و سرود که این همان کسی است که سرزمین حجاز جای پای او را می‌شناسند او به نزد خانه خدا و حل و حرم شناخته و معروفست .

این بهترین بندگان خدا ، پاک و پاکیزه دانشور نامی است که قریش او را منتهای کرم می‌شناسند . . . . ضروری به حال او ندارد و کسر شأن او نیست که تو او را شناسی . عرب و عجم همه شناسای مرتبه اویند . این پسر فاطمه است و جدش خاتم انبیا و پس از ذکر نام خدا ذکر ایشان بر همگان مقدم است . اینان پیشوایان تقوی و بهترین مردم روی زمین‌اند که به برکتشان بلاها بر طرف و لطف خدا و رحمت او سرازیر می‌گردد . این مرد کسی است که کلمه لا (نه) به زبانش نمی‌آید و خواهش کسی را رد نمی‌کند اگر کلمه لا در شهادت بر توحید واجب نبود بجای آن نعم (بلی) می‌گفت . (۲۷)

هشام به غضب آمد و دستور داد براو تنگ بگیرند و در سیه چال عسکان زندانش کردند .

## دو چهره تابناک

کربلا آن زادگاه مقدس حق و فضیلت، عدل و حریت . مکانی که انسانیت در آنجا به دنیا آمد . بشریت استعدادش به فعلیت رسید آنجا که فرزند برومندی از انسان برابر فرشتگان مایه‌ی روسفیدی پدرش آدم شد .

کربلا مکتب قرآن و دانشگاه علوم اسلام که اساسش بر فلسفهٔ حیات و شهادتست . تشیع با داشتن کربلا در میان همهٔ مذهبها سرفراز بود . که با ظلم و خودکامگی کنار نیامده و در کوبیدن باطل و حمایت حق از سر و جان و تمام هستی خود بی دریغ بود زیرا کربلا را نبردگاه نور و ظلمت شناخته بود .

## عاشوراء روز پیروزی عقل و دین بر کفر و جهالت

تجلی‌گاه عدل و شرافت ، سربلندی و عزت ، استقلال و حریت و بالاخره انسانیت و نورانیت بود . ولی امروز . . . . .

تاریخ کربلا و عاشورا مردانی را نشان می‌داد که در جانبازی و فداکاری ، مردانگی و پایداری در حمایت از حق همچون ستارگان تابناک بر چهره‌ی خون و خاک درخشیدند . تاریخی سازنده ، کتابی آموزنده و حیاتبخش ، نیروپاش ، ایمان آفرین ، دفتری از صفحه‌های دل . ارقامی با مرکب خون . آئینه آئین انسانها در قرن‌ها و جهانها . تاریخی که راه و رسم انسانها را نشان داد . اما تحریف شد و تحقیر شد . دکه نان و سفره‌ی گدائی شد .

## آشتی نور و ظلمت

در کربلا و عاشورای امروز حسینی‌ها و یزیدها همه باهم آشتی کرده‌اند و هردو دسته پای منبر اشگ می‌ریزند و میان دسته‌جات سینه می‌کوبند و باهم سر یک سفره پلف می‌زنند . جنگ زرگری و برای مصلحت است .

## سفرهٔ گدایان

سفرهٔ کورها و شل و افلیجها که کوری و افلیجی شان منشاء درونی دارد ، هرزه‌های اجتماع ، بیکارها و بیچارها از سربازی گریخته‌ها از کسادى بازار و زحمت کار دررفته‌ها . پیشانی‌های کوتاه ، پیکره‌های چاپلوسی و دروغ .

بجز انگشت‌شماری که دیدگان ما به‌آن‌ان روشن است بیشتر مایهٔ خواری و رسوائی شیعه نه بلکه تشیع - نه تشیع بلکه رسوائی خویش .

کربلا و عاشورای امروز تجسم قتل و اسارت و بیماری ، تشویق به خواری و زاری و توسری خوردن و به‌خاطر آتش و شله‌زرد زنجیر خوردن . تیغ به‌سر زدن تا پای ته‌دیگ با سروجان دویدن و زوزه و عربده کشیدن .

قهرمان‌های کربلا و عاشورای آن‌روز امروز ذلیل و ناتوان گشته‌اند . پی‌راه فرار می‌گردند جام‌داران آب حیات امروز بخاطر قطرهٔ آب التماس می‌کنند . کشته گریه‌اند خواهان ندبه و تباکی‌اند .

تقوی‌وشرف . حق و عدالت و بالاخره درس عبرت همه هیچ در هیچ . تولى و تبرى به‌غیر از به‌سروکله کوبیدن نیست و همان ضامن حور و قصور و بهشت است .

به‌تولای حسین این همه تن غرق گناه

دل قوی‌دار که اندیشه ز عصیان تونیست ( ۲۸ )

می‌گویند روضه‌خوانی حبیب‌بن‌مظاهر را در خواب دید که به‌او گفت برادر به‌همه‌ی روضه‌خوانها و همکارانتان بگو دیگر خود را به‌زحمت نیندازند که میان حسین و شمر صلح برقرار شد . روضه‌خوان فریاد زد عجب .

عجب . . . . بیخود خیلی بیخود . . . بی‌مشورت با ما آشتی کرد .

پس بچه‌های ما از کجا نان بخورند ؟

آری فقط مسئلهٔ نان است ( البته نان به‌نرخ روز ) .

و براستی که چنین کربلا و عاشورائی چقدر برای شیطانهای استعمار لذت بخش و نوید دهنده است .

### بی‌نظمی در روحانیت

می‌دانیم شریعت‌ها و همه حکومت‌های ملی نیز برای برقراری نظم و عدالت در جامعه‌ها است. اگر بنا بود بشر بی‌نظم و حساب زندگی کند محتاج به عقل و اندیشه نبود. نیازی به شریعت و قانون حلال و حرام و واجب و ممنوع نداشت. قرآن می‌گوید اساس آفرینش بر نظم و حساب است و برای همه چیز ترازو است. روحانیت که رساله می‌پراکند و تکلیف می‌گذارد در حقیقت دعوت به نظم و حساب و اطاعت از قانون می‌کند ولی در روزگار ما (یا خیلی جلوتر) از نظم و حساب گریخته و شعار او نظم در بی‌نظمی شده است. با کمال تاسف عبارت فوق را به‌کسی نسبت می‌دهند که خودش از همه‌کس بیشتر مقید و منظم بود و اصرار به برقراری نظم و حساب داشت.

### لباس روحانیت

اگرچه در اسلام برای روحانی لباس فرم نبوده ولی از آن‌گاه هم که شد نظم و حسابی در پوشیدن آن رعایت نگشت. هرکس می‌تواند عمامه و رداء بپوشد. به منبر برود و موعظه کند. پیشنماز و حجه‌الاسلام و آیت‌الله‌العظمی شود. در روحانیت امروز ماه‌هویت و شناسائی شخص معتبر نیست. بلکه به‌عکس گاهی ناشناسی شخص مایه اعتبار‌گروهی می‌شود که با او هم عقیده و نظرند. (به‌باب حجیت اجماع رجوع کنید)



هرج و مرج بودن دستگاه روحانیت موجب آن شده که هرکس بی هیچ دلیل یا به دلیلی که خودتان می دانید بتواند مرجع و علمدار گردد. و با رقیب خود به مخاصمت برخیزد.

مرجعیت برای آن بود که رفع نزاع و اختلاف کند. و اگر بنا بود که بشر با همه‌ی اختلاف‌ها کنار بیاید و به‌خواری‌ها و زاری‌های آن بسازد محتاج به قاضی و داوری نبود. احتیاج به قانون و شریعت نداشت. جزا و مکافات نمی‌دید. اینها همه برای آن بود که آدمیان همه باهم در راه صلاح و حقیقت همگام شوند. هدف یکی و راه یکی و همه در یک وحدت ناشکستنی ایست کنند و زیست داشته باشند.

متأسفانه مرجعیت روزگار ما خود از همه جا بیشتر گرفتار تشتت آراء و اختلاف نظر است. تعدد مراجع و اختلاف‌هایی که باهم دارند مسلمانان را جبهه جبهه در مقابل هم ساخته و به‌جان هم انداخته است.

کیست که ندیده و یا نداند که مدعیان مرجعیت هرگز حاضر نیستند به هم نزدیک شوند. در کارها مشورت کنند. آراء اجتماعی هم را تایید کنند. لااقل در مسائلی از قبیل عید فطر و رؤیت ماه برابر هم نایستند، در اینگونه مسائل آنان که چیزی نمی‌دانند مردم را به آنکس که می‌داند احاله کنند. مثلاً کسانی که بر آنان ثابت نشده که در شب شنبه ماه را دیده‌اند سکوت کنند و رضا دهند که مردم به آن دیگری مراجعه کنند. دیگر به تکذیب و تخطئه رقیب‌های خود نپردازند. کیست که ندیده و یا نمی‌داند که بزرگواران هرگز حاضر نیستند باهم مصافحه کنند. حتی به هم سلام کنند. اگر از تنگ‌های اتفاق بیفتد که بگذرند راه خود را به سمت دگر نگردانند. اگر در مجلسی (مثلاً مجالس فاتحه) الزاماً حاضر شوند چون دیگری وارد می‌شود این یکی خارج نگردد. چون برای سلامتی یکی شعار صلوات دهند دیگران به خشم نیایند.

#### تعدد مرجعیت

ایجاب کرده که هرکدام در برابر دیگری رساله دهند با آنکه در امهات مسائل اختلافی ندارند به آنچه دگران گفته و نوشته‌اند قانع نگردند بلکه از نو همه‌ی آن مسائل را تکرار کنند جز اینکه نام روی جلد را بنام خودشان تغییر دهند.

می‌گویند اگر در هر زمان یکتن بیشتر مرجع نباشد در صورتی آن یکی از میان می‌رفت مردم بی‌مرجع می‌شدند. پاسخ آنست که به همین دلیل که می‌آورید پس در هر مملکتی نیز باید چند پادشاه وجود داشته باشد و در هر دهی چند کدخدا

#### دلیل محسوس

اگر دلیل شما درست باشد لازم بود پس از فوت مرحوم آسید ابوالحسن مردم بی‌سرپرست شده باشند. زیرا تقریباً آن مرحوم مرجع کل شیعیان جهان شناخته شده بود. و یا پس از فوت مرحوم بروجردی دیگر مرجعی وجود نداشته باشد زیرا ایشان هم به مرجعیت مطلق تقریباً رسیده بود. و معارض نداشت (البته معارضی که در عرض او باشد). حتماً می‌گوئید در زمان خود ایشان کسان زیادی صلاحیت مرجع بودن را داشتند جز اینکه به احترام ایشان و یا برای حفظ وحدت مسلمین و رعایت مصلحت سکوت کردند. و بعضی رسماً درس خود را تعطیل کردند (مانند مرحوم آسید محمد تقی خوانساری) و بعضی جای نماز خود را تسلیم ایشان کردند و از تشکیل جماعت مستقل خودداری نمودند مانند (مرحوم صدر).

#### پاسخ ما

همین است که انتظار مردم مسلمان از مراجع عالیقدر، بلکه انتظار عقل و دین و خدا و رسول، انتظار حجت عصر از ایشان همین است که یکی مرجع کل باشد و دیگران عقل‌های منفصلش. در برابر او نایستند بلکه در کنار او. رقبای او نباشند بلکه وزرای او. آراء و اندیشه‌های خود را از دهان او منتشر کنند و به امضای او. تا همه‌ی مسلمین چنگ به یک ریسمان بزنند و اعتصام به حبل‌الله.

## مالی رای

انتظار خدا و مردم از مراجع عالیقدر همان است که امام حسین (ع) به خواستاران انقلاب گفت . وقتی به اومی گفتند قیام کن ما در رکاب تو هستیم . از او نظر می خواستند که چه کنیم و وظیفه‌ی ما چیست . می فرمود مالی رای و ابو محمد حی . یعنی در حالیکه برادرم ابو محمد ( امام حسن ع ) زنده است ما از خود عقیده و رائی اظهار نمی کنیم . بفدایش که خون میخورد و مرجعیت را قابل انقسام نمیدید .

## اختلاف امت

می گویند پیغمبر خدا می فرمود اختلاف امتی رحمه یعنی اختلاف در امت من رحمت است پس آقایان باید باهم اختلاف داشته باشند تا رحمت خدا شامل ما بشود . می گوئیم نخست این گفته از کجا که گفته پیغمبر خدا باشد ؟ مگر نه آن بوده که مردم از زبان پیغمبر خدا دروغها ساخته اند . مگر نباید برای شناختن گفته‌ها که راست یا دروغ است به کتاب خدا رجوع کنیم ؟ مگر قرآن صریحا " نمی گوید کسانی که با هم اختلاف می کنند از رحمت خدا محرومند . ولایزالون مختلفین الامن رحم ربک . همواره باهم اختلاف دارند مگر آنانکه خدایشان رحم کند ( که آنان متفقند ) پس حدیثی که با ظاهر قرآن سازگار نیست آیا مستند است ؟ بویژه آنکه احادیث معتبری معارض اوست مانند آنکه خاصه و عامه هر دو نقل کرده اند که پیغمبر می فرمود اهل بیت من امان امت من از بلای اختلافند . ( ذخائرالعقبی )

## بفرض صحت

فرض می کنیم حدیث معتبر و بطور قطع از رسول اکرم رسیده اما از کجا که کلمه اختلاف در این حدیث مخالفت کردن علما باهم در احکام دین و شریعت باشد از کجا مقصود مخالفت علما باهم در مقام و مرجعیت باشد ؟ چرا به معنای خلیفه و جانشین هم از پی هم نباشد . چرا به همان معنا نباشد که قرآن می گوید اختلاف شب و روز نشانه‌ها برای خردمندانست . ( ۲۹ ) که به بینند چگونه شب از پشت سر روز می آید و روز از پشت سر شب به بینند چگونه شب و روز هر دو در یک زمان و مکان نمی آیند

و با هم جنگ و ستیز نمی‌کنند .

پس چرا از حدیث اینگونه نفهمیم که جانشینی در امت من رحمت است .  
از پی هم درآمدن علما و بجای هم نشستن ( همه در یک زمان نبودن ) رحمت است

### نقبای بنی اسرائیل

موسی علیه السلام دوازده نقیب داشت ولی همه در یک زمان و هر کدام در یک نقطه تبلیغ می‌کردند و مرجع بودند . ولی نقبای رسول خدا ( دوازده امام معصوم ) همه در یک زمان نبودند و بلکه از پشت سر هم ( خلف هم ) یکی پس از دیگری آمدند و تا قیامت امام بجای امام و مرجعی بجای مرجع دیگر می‌ایستد . این همان اختلاف ( در خلف هم درآمدن ) و رحمت خدا در این امت است .

### شاهد از حدیث

تصادفاً این معنا که برای اختلاف شد پس از قرآن شاهی از احادیث نیز دارد . گفته‌اند که از امام صادق ( ع ) سؤال شد که عامه ( سنیان ) از پیغمبر خدا نقل می‌کنند که می‌گفت اختلاف امتی رحمه . آیا صحیح است امام گفت آری . راوی گفت پس اتفاق امت باید غضب و عقوبت باشد . فرمود چنین نیست که گمان می‌کنی مقصود از اختلاف مخالفت در دین و احکام شریعت نیست بلکه مقصود آمد و شد به شهرها برای طلب دانش و از پی هم و بجای هم درآمدن برای کسب علم دین از محضر رسول خداست ( تفسیر برهان در ذیل آیه نفر ) .

### چگونه بر تعداد مراجع افزوده می‌شود

تعیین مرجع ( نایب عام امام ) در زمان غیبت به عهده‌ی مردم است که باید از میان فقها کسی را که اعلم و اتقی است یعنی علم و بصیرت او ، صلاح و طهارت او بیش از همه فقهاء است انتخاب کنند و قرنهای شیعه این موفقیت را داشته است ولی روزگاری هم شده که مرجعیت ما دستخوش زور و کار شده و آنانکه چشم و گوششان بسته نیست نیک می‌دانند که مرجعیت روزگار ما جز تحمیل نیست .

پس از آشنائی مختصر به اصطلاحات فنی فقه و اصول، تنها شرطش داشتن پول است که بتواند ماهیانه دهد و طلبه داشته باشد.

## از کجا

سرمایه اولی از کجا رسیده؟ گاهی از فروش ملک و باغ و گاو و خرمن. گاهی از میراث و بعضی از راه قرض و کمی از راه محبوبیت و موقعیت پیش اغنیاء و کمتر از آنان کسانی که صلاحیت علمی و تقوائی شان نزد فضیلتی با انصاف مسلم شده و خالصانه برایش تبلیغ و تهیه امکانات می کنند.

## دست غیب یا ایادی مرموز

پس از خواست و مشیت حضرت حق و اراده‌ی غیبی او، گاهی دست‌های مرموزی هم هست که برای تسلط ناصالحان و یا لاقلاً ایجاد تفرقه و تقسیم مرجعیت میان کسان. در صورتی که قیافه‌ی حق بجانب داشته باشند بی واسطه و در صورتی که مورد سوءظن باشند با چندین واسطه پولهای لازم را در اختیار هرکس که بخواهند می گذارند. البته به عنوان وجوه شرعی. در زیر ماسک توبه و انابه بحق. تقاضای فتوی و رساله تبلیغ و ترویج و اعانه... مرجعی بر مراجع پیش. یا شکافی بر شکاف های گذشته افزوده می شود.

## وظیفه‌ی طلاب

در ایام تعطیل، تبلیغ و ترویج است. نه برای شریعت بلکه مرجعیت استاد. دو ماهه محرم و صفر. دو ماه فاطمیه. یکماه رمضان. هفته‌ای دو روز پنجشنبه و جمعه. به اطراف شهرها و دهات پراکنده می شوند. از راه منبر و محراب و وعظ و مسئله - گوئی مردم را از اینکه مالشان و درآمدشان حرام یا شبهه‌ناک است به عذاب خدا می ترسانند به استناد و اجازه‌ای که از مرجع و استادشان دارند در مال و درآمد آنها تصرف می کنند. با گرفتن مقداری از مال و دستگردانها حرام و شبهه‌ناکها را حلال می کنند. با نقد کردن هرچه از گاو و گوسفند و خرمن گرفته‌اند و کیسه‌ها پر از پول

به نزد مرجع خود برمی گردند . هرچه بیشتر تقدیم کنند حقشان زیادتر و آبرویشان محفوظتر است . یک دهم ، یک پنجم ، یک سوم . نصف از آنچه آورده اند . گاهی بیشترش متعلق به خود آورنده است و بدیهی است که با این قرار همواره داوطلبان اخذ وجوهات بیشتر و همتشان زیادتر . در تبلیغ و ترویج رساله و مرجعشان کوشا تر می شوند . و باز بدیهی است که در مقابل چنین مرجعی دیگران ساکت وقانع نمی نشینند . آن یکی و آن دیگران هم سر بلند می کنند . بدین ترتیب بر تعداد مراجع افزوده و رقابت و جبهه بندی ها شروع می گردد .

## دارالشوری

مسجد در اسلام مجلس و دارالشوری دولت اسلام و محل اخذ تصمیمات اجتماعی بود و در عهد اول اسلام کارهایی همچون قضاوت و تدبیر امور و سیاست و تجهیز ارتش به جهاد و تهیه برای تبلیغ و دعوت همه در مسجد انجام می‌گرفت. و نخستین کس که اینکارها را از مسجد بیرون برد سعد بن وقاص بود که از طرف عمر در کوفه فرماندار شد او ساختمان معروف دارالاماره را بنا نهاد و ظاهراً انگیزه‌ی او این بود که در مسجد و میان جمعیت مصونیت از ایراد و اعتراض مردم نداشت و از اینکه مردم در کار و سخنش وارد شوند خوشش نمی‌آمد.

سعد به دارالاماره خود نگهبان گذاشت که هر کس حق نداشته باشد وارد شود عمر او را توبیخ کرد و فرمان داد دارالاماره را سوزانند و ویران ساختند و در زمان عثمان دوباره تجدید بنا شد.

شاید سعد این کار را از روز سقیفه آموخت که سران قریش ابوبکر و عمر و دیگرها مسجد را جای مناسبی برای منظور سیاسی خود ندانستند و محل انجمن را سقیفه بنی ساعده قراردادند.

## پرستشگاه

مسجد پرستشگاهست اما پرستش خدا در اسلام فقط ذکر و دعا و نماز و نیاز نیست. خلق باختن و به خود پرداختن نیست. بلکه از خود رستن و به جمعیت خدائیان پیوستن است. از خود رهیدن و رضای خلق و خدا خریدن است. در اسلام خدمت به خلق طاعت خالق است و هرگونه کاری که انسان بسود آفرینش می‌کند خاصه به نوع خویش. اگر از کسان مزد نخواهد یا نتواند که بخواهد پرستش خداست.

## خدمات‌های به‌نوع

- ۱- تعلیم و تربیت.
- ۲- تامین بهداشت و سلامت.

- ۳- تدبیر امور اجتماعی و سیاست .
- ۴- تبلیغ و ترویج دین و شریعت .
- ۵- حل اختلاف و ایجاد وحدت و الفت .
- ۶- رفع ستم و بسط عدالت .
- ۷- حل عقده‌های روانی و مذهبی و بطور کلی رسیدگی به امور اجتماعی امت و هرگونه کاری که به خاطر شخص نبود بلکه بخاطر اجتماع و ملت . اینها همه طاعت خداست و عبادت . و خانه‌ی خدا جای خدمت به خلق خداست .

### خانه‌ی اشخاص و اصناف

مساجد که خانه‌های خدا و برای عموم مردم بود دیر زمانی است که خانه اشخاص و اصناف شده و بنام آنها شناخته می‌گردد . مانند مسجد گوهرشاد . مسجد سپهسالار - مسجد حاج حسن - مسجد فخرالدوله حاج فلان و فلان . مسجد آذربایجانیه مسجد سمنانیهای مقیم تهران . مسجد یزدیها . و بدینگونه حتی صنف‌های مختلف مردم حاضر نیستند در خانه‌ی خدا باهم یکی و برادر باشند .

بانی‌های شخصی مساجد حاضر نیستند مسجد را بنام عموم بنامند . هر چند اخیراً "مردم تکانی خورده‌اند و مساجد را بنام شخصیت‌های دینی و ائمه (ع) می‌نامند ولی زرنگ‌هایی هم هستند که از تشابه اسمی استفاده‌ی خود را می‌کنند . مانند مسجد فلان آباد که وقتی تجدید بنایش کردند آنرا مسجد . . . . . نام گذاشتند ، ولی کدام عاقلی است که نفهمد منظور چیست .

### سرقفلی

مسجدها از روزی که خانه‌ی اشخاص شد سرقفلی پیدا کرد بطوری که همه می‌دانید دیگر نمی‌شود عذر پیشنهادی را بدون پرداختن سرقفلی خواست . پیشنهادی که مورد نفرت اهل محل شده و برای ترک مسجد هرچه به او پیشنهاد می‌شود رقم را بالاتر می‌برد تا اخیراً "سر به میلیون تومان زده است داستانش پشت پرده نیست .



## امام جماعت

همانطور که گفته شد مسجد خانه جمعیت و الفت است . پس کسی که امام مسجد و جماعت می شود باید بداند و بتواند میان دلها بسوی خدا جمع کند .  
پیش نماز راتب مسجد باید علاوه برداشتن تقوی دانا و توانا باشد . زیرا مسجد همانگونه که گفته شد تنها خانه ی ذکر و دعا نیست . بلکه کانون نشر معارف اسلام و جای تعلیم زندگی است .

مسجد محل تعلیم و تربیت و تقویت روح ایمان و تهیه امکانات مسلمان است .  
جای استخبار و اعلام و مشورت و تصمیم است .  
مسائل واقعی زندگی در مساجد حل می شود ( یا می شد ) .  
مصالح و مفاسد واقعی در مسجد شناخته می شد .  
بنیاد زندگی انسانی در مسجد نهاده می شد .  
امام جماعت در مسجد عهده دار این کارها بود و صلاحیت لازم داشت .

## علم و تقوی

معارف دین از زبان و بیان دانش و تقوی تبلیغ می شود .  
تبلیغ و ترویج معارف دین به تمام شکل هایش مانند وعظ و دعا و بیان احکام شریعت و اخلاق و تشکیل جلسات و دعوت و شعارها همه مشروط به علم و پرهیزگاری است . مبلغ و مروج دین اگر عالم و متقی نباشد در فهم آیات و روایات اشتباه می کند .  
حق و باطل را تمیز و راست و دروغ را تشخیص نمی دهد .  
وقتی عالم و متقی بود از گفتن آنچه یقین ندارد می پرهیزد . به خیالات و گمان فتوی نمی دهد . برای حفظ موقعیت و آبروی خیالی متوسل به دروغ و باطل نمی شود . عالم پرهیزکار از اظهار حقیقت بخاطر مصالح شخصی خود دریغ نمی کند .  
از اظهار رای و عقیده بخاطر حفظ مصالح مردم اجتناب می ورزد . هوس های ناپاک او را از راه وظیفه منحرف نمی سازد . از اینجا است که گفته شده مقلد و مرجع مردم باید فقیه متقی و مخالف با هوای نفس باشد و چنان کس اگر یافت شود برجعت

و رهبری وظیفه‌ی اوست . چنانکه وظیفه‌ی بینا است که دست کور بگیرد . و مزدش با خداست .

### امتیاز در اسلام

در اسلام ( در انصاف ) اگر کسی عالم و متقی شد مزدش با خداست و تقدیری که جامعه از او می‌کند آنست که او را مصدر کارهای لایق کند و از آگاهی و هنرش برخوردار شود . درس خوانده‌ها احترام و مسئولیت‌شان در پیشگاه خدا و اجتماع بیشتر است نه اینکه خور و پوش و نوش‌شان بهتر و درآمدشان زیادتر .

به چه دلیل آنکه چند کلاس درس خوانده و مهندس شده دست به کمر بگیرد و صدها عمه زبردست او جان بکنند و فرمان ببرند و یک صدم حقوق او را نداشته باشند . مگر دانستن در اسلام ( یا انصاف ) جلوی کار بادست و اعضا را می‌گیرد؟ مگر کار در سنگ و گل و آهن و چوب برای درس خوانده‌ها ننگ و عار می‌باشد . حقیقت آنست که در اسلام دانستن مایه آسان خوردن و فراوان بردن نیست بلکه مسئولیت را زیاد می‌کند و هر که می‌خواهد از دگران کمتر نبرد بیشتر نیا ساید .

### رسول خدا در ساختن مسجد مدینه

همچون همه افراد امت سنگ می‌کشید . گاهی صحابیان در نیمه راه به کمکش می‌آمدند تا از او بگیرند . می‌گفت لازم نیست . خودم می‌برم . شما اگر کارکن و زرنگ هستید سنگ دیگری بردارید و ببرید . اینکه نقشه و فرمان از منست موجب تن آسائی من نمی‌شود .

### باجگیران

در اسلام مزد در برابر کار است و هر کس به مقداری که کار کرده و سود رسانده ( برای هر کس ) از او طلبکار می‌شود . البته به شرطی که آن کار چنانکه بیانش گذشت وظیفه نباشد .

کسی حق گرفتن باج ندارد و باجگیر کسی است که به دلیل داشتن قدرت و

زور بر کالا و درآمد مردم مالیات می‌گزارد و به اصطلاح حق می‌گیرد بدون اینکه کاری و خدمتی انجام داده باشد. این حق فقط برای راه دادن و مزاحم نشدن است مانند چوبدارانی که سابقاً "دم دروازه شهر می‌ایستادند و اجازه نمی‌دادند کسی بدون اینکه سبیل آنان را چرب کند جنسی و کالائی وارد شهر سازد. همین عمل را بر دروازه میدان‌های سبزی و میوه و خواربار داشتند.

## قدرت

قدرت باجگیران گاهی زور بازوی خودشان بود گاهی وابسته به دستگاه‌های ظلم و زور، پلیدتر از همه وابستگان به دین و شریعت.

کسانی بودند (یا هستند) که خود را به مقام‌های الهی، رسالت و عصمت و روحانیت می‌چسبانند و در لباس و فرم اینان مردم را از اینکه به آنان ندهند از عذاب خدا می‌ترسانند.

چوبدارانی هستند که بدون اینکه کاری و خدمتی بکنند، تعلیمی و تربیتی داشته باشند فقط به استناد آنکه عالمند یا مقدسند، مردم موظفند از مال و درآمد خود شکم اینان را سیر کنند (هرچند سیرشدنی نیست) اگر ندهند، همه اموالشان حرام و جهنمی‌اند.

به شهادت یکی از مراجع عالیقدر در روزگار ما چند صد هزار عمامه به سر و روحانی‌نما است ولی از اینهمه کسانی که عالمند و متقی‌اند و کار و خدمت می‌کنند تعدادشان از دهها تجاوز نمی‌کند - بقیه یا جاهلند یا ناپارسا و یا بی‌خاصیت و اثر که فقط باج علم و تقدس می‌گیرند. آیا اگر کسی تندرست بود باید هزینه‌ی زندگیش را مردم بپردازند و یا اگر بیمارها را معالجه کرد و به تندرستی رسانید؟

اگر کسی خوشگل و خوش لباس و خوش گفتار بود از مردم طلبکار می‌شود یا اگر به زیبایی و خوشپوشی و سخن‌آموزی مردم خدمت کرد؟

همچنین آیا کسی که خودش درس خوانده و اصطلاح آموخته باید کل بر مردم شود یا وقتی که به فرهنگ و هنر مردم کمک کند و سطح دانش و بینش اجتماع را بالا بیاورد؟

### پناه ضعفاء

دین و قانون دو چیزی که همیشه طبقه‌ی ضعیف به آن پناه می‌برده‌اند .  
ولی بیشتر از آن محروم و تباه .  
قانون که همواره به دست اقویا و به میل و هوای آنها است . بر هر کس و برای  
هر که بخواهند اجرا می‌کنند و به کار می‌اندازند و نخواهند . بهر گونه که مایل باشند  
آنها برمی‌گردانند . از این ماده به آن ماده‌ی دیگر . از تبصره‌ها . از تاویلها همه‌جا  
به سود خود . . . .

### اما دین

اگر نشود آشکارا با آن بجنگند آنها را تحریف می‌کنند . اگر باز هم آنگونه  
که می‌خواهند نشد خود را به آن می‌بندند . طرفدار دین می‌شوند . و این بزرگترین  
ضربه‌ی شکننده بر پیکر حقست . و برای نابودی و بی‌اعتباری دین کافی است ظالمها  
و تبهکارها دم از عشق و علاقه‌ی به دین بزنند که دیگر هر چه کنند در سایه‌ی آن  
محفوظ و محترمند .

دیگر ستم و سختگیری‌ها مخالف دین نیست و ضعفاء و ستم‌دیدگان همسه  
کافرند و منحرفند . در اینجا است که دین هم نه تنها حامی ضعیف نمی‌شود بلکه  
سنگر اقویا و ماسک ستمکار . . . .

### مسجد برفراز قبرها

قرآن در داستان اصحاب کهف آورده است که خداپرستان خواستند بر سر آرامگاه اصحاب کهف مسجدی بنا کنند . ساختند یا نساختند نمی دانیم ولی اگر هم ساخته باشند آن کرده اند که دوستان نادان می کنند یا دشمنان دانا . در اسلام ساختن مسجد بر سر گورها غدقن و پرداختن به نماز و نیازکنار و روی قبرها ممنوع شد . رسول خدا چند روز قبل از رحلت خویش در وصیت ها که می کرد گفت پیشینیان شما مقبره ها را جایگاه عبادت و نماز می گرفتند ولی شما اینکار را نکنید و نیز می گفت خدا لعنت کند یهود و نصاری را که چنین می کردند آگاه باشید قبر مرا مسجد قرار

ند گیرد

ندهید .

پیشوایان تشیع مردم را از اینکه در کنار گورها نماز بخوانند و سجده کنند بازداشته‌اند . زیرا این عمل اگرچه صرفاً "به خاطر خدا باشد نه بزرگداشت صاحب قبر ولی رسم و سنت بت پرستان را که گورها را قبله و مسجد می‌گرفتند زنده و تقویت می‌کند مردمی را که از نیت آنان آگاه نیستند به اشتباه می‌اندازد و بهانه به دست جهال یا دشمنان می‌دهد .

قبرپرستی‌ها که بنیاد بت پرستی‌ها است از مساجد بر مقبره‌ها اساس گرفت مقبره‌ها جای عبرت و طلب رحمت و آمرزش بود . نه جای نیایش . مسجدها جای آموزش و پرورش بود نه محل فواتح و برقراری مراسم ختم . قرآن ندای حیات - بخش و روح افزا بود نه جارچی مردگان .

منبر از فرازش علم و حکمت و نور می‌ریخت نه چاپلوسی و جهالت . محراب جای نبرد بانفس و هوا بود نه محل نقشه‌ها و غرور . اما تحریف شد . زیرا طبع کجروان کج اندیش جز به انحراف گرایش نداشت .

### سجده‌گاه

محلی است که مسلمان نهایت فروتنی را در پیشگاه معبودیگانه اظهار می‌دارد سجده و به خاک افتادن همان شکل و هیئتی است که حاکی از نهایت ذلت و فروتنی است . در اسلام اینگونه فروتنی جز برای خدا سزاوار نیست .

پیشوایان اسلام از اینکه مردم در برابر آنان به خاک بیفتند نهی می‌کردند . داستان علی علیه السلام در شهر انبار معروف است که چگونه مردمی را که در پیش پایش صورت به خاک نهادند ( زمین ادب بوسیدند ) به شلاق کشید و گفت سجده فقط در پیشگاه خدا اظهار ذلت فقط برای آنکه نمی‌میرد و فانی نمی‌شود و همه چیز شما به دست اوست من بنده ضعیفی بیش نیستم و مانند همه شما بیمار می‌شوم و بخواب می‌روم گرسنه و تشنه و محتاج و اینکه امیر و فرمانروای شما گشته‌ام امتیازی نیست جز اینکه بار مسئولیت من از شما بیشتر و کارم سخت‌تر است .



### محراب

در مسجد اسلام جای امام جماعت گود و پست‌تر از سایر مردم است. تا نشان دهد آنکه داعیه رهبری در دین خدا و راه خدا دارد تواضع و فروتنیش بیشتر است اینکه می‌بینید محراب و جای اختصاصی پیش نمازها از همه جای مسجد زیباتر به کاشیها و آئینه و نقشها زینت یافته ربطی به اسلام در شیعه ندارد که تحریف شده است.

### بلندی‌ها از گودی‌ها

وقتی محراب مساجد بدین صفت که گفته شد تحریف شد از آن گودی تحریف شده بلندی‌ها و امتیازها بیرون آمد.

در میهمانی‌ها بالای سفره . . . در مسافرت‌ها همه خادم و آنان مولا - در گرمای تابستان مردم بیچاره در آفتاب داغ سوختن و آنان در بیلاقیهای خوش آب وهوا (۳۰) (از جیب همین مردم) آسودن و آرمیدن، ناز و غمزها دست - بوسی‌ها، تن آسائی‌ها، خوشگذرانیها، بلند پروازی‌ها، همه از میان همین گودال‌های محرف بیرون آمده است.

### مهر کربلا

رسول خدا می‌گفت جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً. یعنی زمین برای من سجده‌گاه و پاک کننده گردیده است.  
پس محل سجده انسان در اسلام همان جایی است که پاک و پاک کننده هم

هست اکنون باید پرسید آیا زمینی که از بافته‌های کرک و ابریشم مفروش شده یا سجاده‌ای که به اطلس و بیراقهای زرین زینت یافته ته کفش و کفپای نجس را تطهیر می‌کند و بر آن می‌شود تیمم کرد. اگر نمی‌شود پس طهور نیست و اگر طهور نیست پس سجده‌گاه مسلمان هم نیست.

تاریخ‌ها گواهی می‌دهد که رسول خدا جز بر خاک سجده نکرد و نقل شده گاهی در فصل گرمای زیاد روی زمین داغ عبایا پارچه‌ای می‌انداخت این همان گاهی از اوقات بود. زمین داغ و ریگ‌های تفتیده چهره را می‌سوزانید و از آن ناچار بود این را سنت نکرد بلکه اجازه فور خصت در موارد ضرورت بود.

امام سجاد (ع) بر اثر سجده‌های طولانی و زیاد بروی خاک‌های زبر و داغ مواضع سجده‌اش پینه می‌بست و پینه‌ها را جدا می‌کرد.

وقتی سر از سجده برمی‌داشت و چهره‌اش خاک آلود می‌شد. می‌گفت -

الهی لک عفت وجهی. یعنی خدایا برای تو چهره‌ام را بخاک آلودم.

امام صادق (ع) دستمالی از تربت (خاک) کربلا بر روی رمل و ریگ

می‌گسترانید چهره‌اش بر خاک کربلا و سایر اعضایش بروی‌اش می‌گفت الهی تعفیرا "

تعفیرا" من الذلیل المسکین للعزیز الجبار المتکبر. سبحانک سبحانک سبحانک،

سبحان ربی الاعلی و بحمدہ.

یعنی خدایا این سجده‌ی من چهره بخاک آلودنی از بنده‌ی ذلیل خاکنشین

به پیشگاه خدای عزیز جبار بزرگ است. منزهی و منزهی و تنزیه و سپاس برای پروردگار

من روا است که برتر از همگانست.

## اقتدای شیعیان

شیعه به اقتدای از این امام بزرگوار سجده بر تربت کربلا می‌کرد و پیوسته

از آن خاک عزیز به همراه داشت جز اینکه در راه سهولت حمل خاک تجاوز کرد.

ابتدا، آنرا بصورت کلوخی ناهموار و رفته‌رفته به آن شکل هندسی و قالب داد. طبع

تجمل‌پرستی انسان تربت پاک را به بازی گرفت و به نقش و نوشته و آئینه آراستش و

بدینگونه کار تواضع بر خاک و اثر یادآوری تربت پاک به مهرپرستی تحریف شد. به



گونه‌ای که اگر امروزه کسی بخواهد به همان روش امام صادق (ع) عمل کند و به عهد امامان برگردد و سجده برخاک نماید متهم به وهابی‌گری می‌شود که مهر نمی‌گذارد. ولی دانایان می‌دانند که وقتی خاک بی‌ارزش قالب و صورت و نقش و آرایش پیدا می‌کند. در ردیف دارائی و مایملک انسان قرار می‌گیرد مانند کاسه و کوزه گلین می‌شود که اثاث و متاع زندگی است و سجده بر آن سجده بر مال و دارائی است و شرک یا نشانه‌ی شرک و مال پرستی است.

### سجدهٔ معصوم

زین العابدین علیه السلام را هرگز ندیدند که سجده جز برخاک و رمل بکند. امام صادق علیه السلام در جائی که از سجده بر زمین معذور بود دستمالی که در آن خاک پاک ریخته بود می‌گستراند و بر آن سجده می‌کرد.

### تربت کربلا

در شیعه سجده بر هر خاک پاکی صحیح و رواست جز اینکه برخاک و تربت کربلا رواتر و دوست‌داشتنی‌تر است. زیرا تربت کربلا خاطرهای را در ذهن و شعور انسان تجدید می‌کند که با روح و حقیقت نماز بستگی دارد. تربت کربلا به یاد می‌آورد که نماز چه قربانیهای عزیز و بزرگ داشته است. تربت کربلا یادآور آنست که آن فاجعه تاریخی به خاطر اقامه نماز و حکومت دین رخ داده پس باید کوشید که نماز برپا و دین حکومت کند. تربت کربلا تقدیر و تعظیم از مقام کسی است که نماز را برپا داشته پس باید راه او را در پیش گرفت.

### سجده و خاک

در تشیع سجده جز برخاک و زمین جایز نیست زیرا سجده چنانکه می‌دانید اظهار نهایت ذلت است و اینگونه ذلت و فروتنی راهیچ چیز جز خاک و زمین نشان نمی‌دهد. اینکه می‌بینید آقایان برای سجده گاه خود تخت خواب فنری درست کرده‌اند

ربطی به تشیع و اسلام ندارد .

### تخت خواب فبری

روی قالی کرمان قالیچه‌ای گران بر روی آن پوست تخت‌بره یا آهو و بروی آن سجاده منقش از کارشام یا اصفهان جای‌نماز گلدوزی شده از چپ و راست گسترده مهربی صاف و نرم و مزین به سبحة ( تسبیح ) های گرانقیمت و انگشترهای عتیق اینها همه هست اما در تشیع تحریف شده . نه در آنچه علی (ع) و اولاد علی (ع) آورده‌اند ، که سجاده آنان خاک و رمل زبر و داغ و آفتاب خورده صحرا بود . مواضع سجده را می‌خراشید و می‌سوزانید . چهره و صورت را خاک آلود می‌ساخت . صولت‌ها را می‌شکست . کبر و غرورها را می‌ریخت . ولی جایش خالی که نه تحریف بلکه نابود گشت .

### زینت مسجدها

اینکه در شریعت مقدس اسلام زینت و آرایش مسجد حرام شده چیزی نیست که بر کسی از فقها و آشنایان به کتاب و سنت مخفی باشد . اما چرا به آن راضی شده‌اند؟ چرا نه تنها از آن منع نمی‌کنند بلکه تشویق و تحریص هم می‌نمایند علتش آنست که دیگر مساجد ما خانه‌های خدا نیست بلکه ملک شخصی بانی یا معتمدین محل و یا پیش نمازها است .

علتش آنست که مساجد دکان و محل درآمد و جای شهرت و اظهار عزت است البته که هر کس می‌خواهد خانه و دکان خود را رونق بدهد .

اما در عهد گذشته‌ی اسلام مسجد ( سجده‌گاه ) جای به خاک افتادن و شکستن غرور بود . و بنا بر آن بود که فقیر و غنی ، نوکر و ارباب ، سیاه و سفید و عرب و عجم . هردو در یک صف ، کنار و همدوش هم بایستند و بنشینند و به خاک بیفتند و سر از خاک بردارند چهره‌ی هردو خاک آلود شود . تا آنکه فرمانده لشگری بزرگست دیگر بر آنکه سربازی فرمانبر است غرور نغروشد و بداند اینکه سرباز باید از او فرمان ببرد بحکم قانون است نه به خاطر امتیاز او که در پیشگاه حقیقت هردو مساویند و امتیاز با تقوی و حسن عمل است .

آری نظر و هدف از سجده و مسجد همین بود . ولی تحریف شد که دیگر مساجد ما خاصیت فروتنی و ذلت در پیشگاه حقیقت ندارد بلکه خانه‌ی کبر و غرور .

### آگاهی عوام

میگویند امثال این تذکرات برای طبقه روحانی سودمند است اما برای توده‌ی عوام جز بدبینی و سرگردانی نتیجه ندارد .  
پاسخ آنست که اولاً " طبقه روحانی جدا از توده‌ی مردم نیستند و همین مردمند که در سلک روحانیت میروند و ممتاز میشوند پس باید آگاه شوند .  
ثانیاً " طبقه روحانیت با ضعف و ازهم پاشیدگی که دارد و بادشمنانی که از خارج و داخل برایش هست هرگز نمیتواند بقدرت خود تصمیم بگیرد . پس یاری و آگاهی مردم لازم است .

مردم باید از دردها آگاه شوند ، بدرمانها واقف گردند ، متاثر شوند و بهیجان آیند . وضع موجود را نپسندند و تسلیم آن نشوند ، خواهان دگرگونی و اصلاح شوند و آری که برابر نیروی اجنبی هیچ قدرتی بجز وحدت ملی و اراده و ایمان کار صورت نمی‌دهد . پس توده‌ی مردم باید آگاه شوند . باید دوست و دشمن خود را بشناسند .

## پند پیرانه

می گویند از لابلای نوشته‌های همه رد برگفته و کرده بزرگان مشاهده می شود  
حالی که از معصوم رسیده کسیکه رد بر آنان ( علمای اعلام ) کند رد برائمه کرام کرده  
است .

می گوئیم فرقت میان آنکه کسی را رد کنند با آنکه سخن یا عملش را قبول  
نداشته باشند چنانکه در حدیث نیز هست ان الله يحب العبد و يبغض عمله و يبغض  
العبد و يحب عمله . یعنی گاهی خداوند بنده را دوست و عملش را دشمن می دارد  
و گاهی بعکس کسی را دشمن می دارد ولی عملش را دوست .

پس اگر ما به گفته یا کرده کسی تاخته‌ایم دلیل بر آن نیست که بکلی خودش  
را رد کرده‌ایم . به ایمانش . به سلامش . به پاکی و اخلاصش به برادریش با ما . خلاصه به  
همه چیزش . به تمام اقوال و اعمالش سوء نظر داریم . خیر . چنین نیست . و ما به هیچ  
دلیل نمی توانیم رابطه خود را بکلی از آنان قطع کنیم . به هیچ بهانه‌ای نمی توانیم  
آنان را دوست نداشته باشیم . ما رد بر خود آنان و همه چیزشان نکرده‌ایم و حدیث  
الراد معنایش را حدیثی که از امام رضا رسیده و در باره‌ی آنان سفارش می کند روشن  
می گرداند .

## سفارش امام رضا ( ع )

شیعتنا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و یحجون البیت الحرام و یصومون  
شهر رمضان و یوالون اهل البیت و یبرؤن من اعدائنا اولئک اهل الایمان و التقی و  
الامانه . من رد علیهم فقد رد علی الله و من طعن علیهم فقد طعن علی الله .  
( علی الرضا ع )

## شیعیان ما کسا نیند

که نماز را برپا می‌دارند و زکوه را به‌جایش می‌رسانند و حج می‌گذارند و در ماه رمضان روزه‌دار هستند. ولایت اهل‌بیت را دارا و از دشمنانشان بیزارند. آنان اهل ایمان و پرهیزکاری و امانتند کسیکه رد بر آنان کند رد برخدا کرده، طعن بر- آنان زند طعن برخدا زده. پس چنانکه مشاهده می‌کنید. امام (ع) می‌فرماید هر کس شیعه کذائی ما را رد کند رد بر ما کرده است. بنابراین معنای حدیث این نیست که هرچه فلان عالم گفت یا فلان شیعه کرد در بست بپذیرید. بی‌تعقل قبول کنید. ایراد و اعتراض نکنید. بلکه منظور آنست که آنان را از خود مرانید رابطه خود را از آنان نبرید و این ربط به آن ندارد که می‌خواهند در فهم و عقل‌ها نهاده شود و راه انتقاد و تفکر بسته.

## حدیث الراد

اینکه می‌گویند کسیکه برفقه‌ها رد کند رد بر امام زمان کرده است مدرک‌این ادعا فرمانی است که از ولی و رهبر زمان برای شیعه و پیروان آل‌علی صادر شده است. که در اختلافات و نزاعها رجوع به محاکم جور نکنید بلکه کسی را از خودتان که عالم و عادل باشید قاضی کنید چنان‌کس حجت بر شما از جانب من است و من او را بر شما داوری می‌دهم و رد بر او نکنید که رد بر ما و بالنتیجه رد برخدا خواهد بود (۳۱) در صحت یا متانت این حدیث جای سخن نیست ولی سخن آنست که عرب می‌گوید ثبت الارض ثم انقش. یعنی نخست زمین را استوارکن آنگاه بر آن نقشه بریز. پس اول باید اثبات کرد اینان همان جانشینان واقعی امام معصومند و مراجع صلاحیت‌دار می‌باشند. آنگاه قبول کرد که رد بر آنان رد بر امام خواهد بود. و با اصطلاح در کبرویت قضیه جای انکار نیست نزاع در صُغرویت است.

## مصدق حدیث

حدیث را با دقت مطالعه کنید اگر انصاف باشد اعتراف می‌شود که اساساً فقهای اصطلاحی مورد بحث. مشمول و مصداق این حدیث نیستند. زیرا حدیث در

باره قاضی و کسی که میان نزاعها و مشاجرات قضاوت می‌کند سفارش کرده و این ربطی به کسی که می‌خواهد رای خود را در حلال و حرام و پاک و نجس، درست در متن شریعت و عرض فرمان خدا و رسول قرار بدهد ندارد.

به بیان روشن‌تر حدیث السراد در باره قاضی است و حال آنکه مورد ادعا، فقیه مستنبط است. مقام قضاوت غیر از مقام فقاہت مصطلح است.

فقیه کاری به اختلاف و نزاع میان اشخاص ندارد بلکه خود را بجای خدا و رسول نشانده و وظیفه عموم خلق را به عنوان کلی بیان می‌کند.

کسی که رجوع به فقیه می‌کند برای آنست که به حلال و حرام دین و احکام شریعت آگاه شود. اما کسی که رجوع به قاضی می‌کند قبلاً "به احکام شریعت عالم شده از او قضاوت در مورد نزاع می‌خواهد."

### دلیل روشن

دلیل روشن براینکه سفارش امام در باره قاضی است نه فقیه مستنبط، آنست که امام می‌فرماید به کسی رجوع کنید که به حکم ما (احکام دین و شریعت و روش ما) قضاوت کند پس قبل از رجوع به او باید خودمان عالم به احکام شریعت و روش قضاوت معصوم باشیم. وگرنه از کجا می‌توانیم بفهمیم که او مطابق شرع فتوی می‌دهد یا مخالف؟ پس نخست باید احکام شریعت را از کتاب خدا و مکتب اهل بیت شناخت، آنگاه از کسی که همان احکام شناخته شده را می‌خواهد در مورد ما تطبیق و دستور بدهد پذیرفت.

### خلط دو مقام

در پاره از احادیث بجای حاکم صریحاً "قاضی آمده و این خود دلیلی آشکارتر است که چه کسی را نباید رد کرد. ولی اشتباه از آنجاست که دو مقام فقاہت و قضاوت بهم خلط شده.

### نیروهای سه‌گانه

چنانکه می‌دانید دولتها از سه نیرو تشکیل می‌شود. نیروی تقنین - نیروی قضائی و نیروی اجرائی .

در اسلام نیروی اول ( قوه مقننه ) فقط برای خدا و رسول است و با توجه به اینکه رسول هر چه به‌عنوان دین می‌گوید از طرف خداست پس در واقع قانونگذاری به‌جز خدا وجود ندارد . ' ان الحکم الالله - له الحکم . (۳۲)

قوه قضائیه و اجرائیه بدست امام و برای کسی است که از طرف امام منصوب است . ولی متأسفانه چنانکه در پیش‌گذشت حق انحصاری خدا بدست غیر خدا افتاد و فقیه باطن و گمان خود می‌خواهد جاهائی را که از احکام صریح خدا خالی است با رای و فتوای خود پر کند . در حالیکه این حق را خدا حتی به پیغمبرش نداده و مردم از او فتوی می‌خواستند خدا به او می‌فرماید بگو که فتوی را خدا می‌دهد .

## مفتی در اسلام

شیعه می گوید فتوی در اسلام حق خدا است .  
 امامان شیعه هرگز از خودشان فتوی در دین نمی دادند بلکه مکرر می گفتند  
 آنچه ما می گوئیم از کتاب خدا و گفته جد ما است .  
 دلیل شیعه در اینکه فتوی در دین فقط حق خدا است از جمله آیه ۱۲۷  
 سوره نساء و ۱۷۶ همان سوره است اولی می گوید از تو درباره زنان فتوی می خواهند  
 بگو فقط خدا فتوی می دهد . دومی می گوید از تو در باره ی کلالة فتوی می طلبند ،  
 باز بگو فقط خدا فتوی می دهد و باز در سوره انعام آیه ۵۷ و ۶۲ و در سوره یوسف  
 آیه ۴۰ و ۶۷ و در سوره رعد آیه ۴۱ می گوید فقط خدا حکم صادر می کند و حکومت  
 تنها برای خداست .

رسول و امام و جانشینان امام در اسلام اگر فتوی می دهند در حقیقت نقل  
 فتوی و حکم خدا می کنند نه اینکه رای و عقیده ی خود را بر مردم تحمیل کنند . و  
 خدا می فرماید فاحکم بما اریک الله . فاحکم بما انزل الله و من لم یحکم بما انزل  
 الله فاولئک هم الکافرون "الظالمون" الفاسقون (۳۳)

یعنی به آنچه خدا نشانت داده و نازل کرده حکم کن و هر که خلاف آنچه  
 خدا نازل کرده حکم نماید کافر و فاسق و ستمکار است .

## رد بر آورد برخداست

وقتی قاضی به حکم خدا داوری کرد ، موافق کتاب و سنت و روش اهل بیت  
 رسالت قضاوت کرد پس رد بر او البته رد برخداست . انهم لایکذبونکولکن الظالمین  
 بآیات الله یجحدون (۳۴)



### علم به قانون

بنابر آنچه گذشت شرط قبول حکم از فقیه‌یی که قضاوت می‌کند آنست که مطابق احکام خدا و روش اهل بیت قضاوت کند و بنابراین کسی که رجوع به محکمه شرع می‌کند قبلاً" باید با احکام خدا و رسول و روش اهل بیت آشنا باشد تا در صورت قضاوت برخلاف نپذیرد .

### اطاعت از برخلاف‌ها

قرآن می‌گوید از کسی که برخلاف می‌گوید و برخلاف می‌کند و از حد دین و شریعت درمی‌گذرد فرمان نبرید . لا تطیعوا المرءة المرفین (۳۵) و ان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما . (۳۶)

### اطاعت پس از شناخت

اصولاً" قبول بدون دلیل و اطاعت بی‌حجت در اسلام مساوی با شرک و منافی با خداپرستی است .

اطاعت از رسول وقتی واجب است که رسالتش اثبات شود و بدانیم امر و نهی او از خداست پس قبلاً" باید خدا را و سنخ او امر و نواهی خدا را بشناسیم و خدا برای معرفی خود و آموختن احکام خود قبلاً" رسول و حجتی در وجود ما بنام عقل و فطرت گذاشته است . و ما حقانیت و صحت گفتار رسولان را وقتی تصدیق

می‌کنیم که به‌بینیم بافرمان عقل و فطرت ما موافق است .  
 همچنین اطاعت از امام وقتی واجب است که به‌بینیم فرمان او موافق فرمان  
 رسول خدا و روش او تابع سنت اوست .  
 فتوای او عیناً احکام امام و موافق مذهب اوست . پس قبل از مراجعه‌ی به مرجع  
 و تقلید از او باید علم به کتاب و سنت و سیرت معصوم داشته باشیم و استنباط او را  
 با آنچه قبلاً دانسته‌ایم بسنجیم چنانچه مخالف درآمد نپذیریم .

### نتیجه‌ی بحث و تقلید

اینها همه می‌فهماند که قبول فرمان دین و شریعت و ولایت هیچکدام به  
 معنای قبول بدون دلیل ( تقلید ) نیست .  
 همه اطاعت‌ها در اسلام مشروط به علم و آگاهی قبلی است و مکلف باید  
 احکام خدا را بشناسد تا فرمان رسول خدا را بپذیرد . باید احکام کتاب و سنت را  
 بداند تا حکومت امام را قبول کند . باید از کتاب و سنت و سیرت معصوم آگاه باشد  
 تا مرجعیت فقیه برایش مسلم شود .  
 پس فقیه در اسلام ( در اسلامی که تشیع می‌شناسد ) برای بیان احکام دین  
 و شریعت نیست بلکه برای داوری است .

### مخطئه و مصوبه

شیعه چون معتقد است ( یا معتقد بود ) که همه احکام دین و شریعت بیان  
 شده در قضاوت‌ها احتمال سهو و خطا می‌دهد و ممکن می‌داند حکمی را که از شریعت  
 در مورد اشخاص استنباط کرده خطا باشد . یعنی با کتاب و سنت توافق نداشته باشد  
 از این جهت شیعه خود را مخطئه می‌داند .  
 سنی چون عقیده ندارد که همه وظایف انسان در کتاب و سنت بیان شده  
 است پس آنچه استنباط می‌کند همان را حکم واقعی شریعت می‌شناسد . زیرا بعقیده  
 خودش او با استنباط احکام شکافها و جاهای خالی از بیان را پر می‌سازد . چون  
 واقعیتی غیر از آنچه خودش استنباط کرده قائل نیست لذا احتمال آنکه با واقع

تطبيق نکند نمیدهد. و از این جهت خود را مصوبه (۳۷) می‌گوید.

پس استنباط حکم در شیعه قضاوت و تطبيق احکام شریعت با موارد آنست ولی در سنی ساختن و جعل احکام و تشریح است. شیعه می‌ترسد (یا می‌ترسید) که مبادا فتوایش با واقع تطبيق نکند و از آن جهت حتی الامکان تن به قضاوت و داوری (افتاء) نمی‌داد ولی سنی واقعیتی غیر از آنچه خودش استنباط کرده نمی‌بیند و می‌گوید آنچه ما به‌رای و قیاس خود تشریح کرده‌ایم خدا به آن رضایت می‌دهد. کما افتی به‌المفتی فهو حکم‌الله (۳۸)

### بازهم توجه

توجه به‌مطلب بالا روشن می‌کند که میان اجتهاد شیعه و سنی تفاوت است. شیعه اجتهاد می‌کند تا وظیفه‌ی اشخاص را از احکام بیان شده در شریعت بفهمد. سنی اجتهاد می‌کند تا وظیفه‌ی نوع انسان را در مواردی که بیان نشده معین کند. پس شیعه کار قاضی می‌کند و سنی کار قانونگذار.

### حق اعتراض

وقتی روشن شد که شیعه خود را خطاکار می‌داند و سنی خود را صائب و رسیده بحق. قهرا "در تشیع حق اعتراض بر مجتهد هست و در تسنن نیست. شیعه می‌تواند صاحب رای و فتوی را استیضاح و تخطئه کند و سنی نمی‌تواند.

### بدعتگزاران یا خلافکاران

نتیجه‌ی گفتار فوق آن است که کسی در شیعه به‌بهانه‌ی اینکه مجتهد است نمی‌تواند مصون از اعتراض بماند ولی در سنی نمی‌شود به‌مجتهد و رای و کار او ایراد گرفت. زیرا می‌گویند او مجتهد و مافوق قانون است کسی برای او نمی‌تواند وظیفه معین کند.

سنی با عقیده‌ی فوق دست بدعتگزاران متجاوز را به‌بهانه‌ی آنکه مجتهدند باز گذاشته و بر کارهای زشت و ظالمانه‌ی بسیاری از صحابه و تابعین صحه نهاده،

خلاف‌های آنان را توجیه می‌کند .  
 اما شیعه مجتهد را قاضی می‌شناسد و مسئول قانون و مقام شرع . او را مافوق  
 قانون نمی‌شناسد .

### سرایت بیماری

پس عبارت معروف ( کَلِمَا افْتِي بِهَالمفتي فهُوَ حَكَمُ اللّهِ ) بنحو مطلق یکنوع  
 میکرب مضر و خطرناک بود که حامل بیماری تقلید کوران‌ه و استعباد از تسنن به تشیع  
 گشته است .

### تقلید یا استعباد

تقلید که به معنای قبول قول دیگری بدون دلیل باشد در اسلام جز از معصوم  
 نیست ( یا نبود ) . معصوم کسی است که خداوند عصمت او را از گناه و خطا ضمانت  
 کرده باشد و این منحصر به پیامبران و اوصیای پیامبرانست .

### اوصیای پیامبران

مقصود از اوصیای پیامبران کسانی‌اند که از طرف آنان منصوب و به قضاوت و  
 ولایت بر مردم تعیین می‌شوند به این شرط که صریحا " عصمت و پاکی آنان را خود  
 پیامبران امضا کرده باشند در این صورت وظیفه‌ی مردم است که هرگونه امر ونهی آنان  
 را بی‌چون و چرا بپذیرند .

### جانشینان انبیاء

چنانکه گذشت انبیای صاحب شریعت پس از مقام وحی و رسالت که مختص  
 به خود آنان است صاحب سه مقام قضاوت و ولایت برامت و تعلیم و تربیت مردم  
 نیز بودند .

پس جانشینان انبیاء نیز سه دسته‌اند .

۱- قُضات که میان اختلاف‌ها داوری می‌کنند .

۲- وُلات که زمامداران امور سیاسی اند .

۳- علمای ربانی که تعلیم و تربیت مردم به عهده گرفته اند .

### اطاعت محض

جای تردید نیست که وقتی مردم کسی را برای مقام قضاوت یا ولایت بر خود پذیرفتند دیگر حق ندارند به عذر اینکه دلیل کار و فرمانش را نمی فهمند از اطاعت او سرپیچی کنند . بلکه موظفند مطیع محض باشند مگر اینکه دلیلی برخطای او پیدا کنند . در اینصورت به مقام بالاتر از او مراجعه می کنند . یعنی قرآن و سنت .

### تعلیم و تربیت

هیچ انسانی وظیفه ندارد بدون دلیل هرچه از دیگری می شنود بپذیرد و به آن تربیت شود . حتی انبیاء و ائمه دین در این مقام از مردم اطاعت محض نخواسته اند . و رسماً می گفتند آنچه از ما می شنوید دلیل بخواهید . زیرا تعلیم و تربیت برای تکمیل انسان است . تا انسان به روح و حکمت احکام آگاه نگردد عالم ربانی نخواهد شد .

### تقلید در زبان عرب

اصولاً " کلمه‌ی تقلید در زبان عرب و عهد اول اسلام به معنای قبول قول دیگران بدون دلیل نبود بلکه به معنای قلاده‌ی مسئولیت به گردن کسی انداختن بود . وقتی اجتماعی کسی را برای اداره‌ی امور اجتماعی خود برمی گزیدند و قلاده‌ی مسئولیت‌های اجتماعی را به گردن او می انداختند او را مقلد می گفتند . یعنی تقلید کننده ( قلاده کننده ) گاهی یک فرد به نمایندگی اجتماع قلاده‌ی مسئولیت اداره امور را به گردن فرد دیگری می اندازد مانند رسول خدا که قلاده ولایت عامه را ( به اعتقاد شیعه ) به گردن علی انداخت . در اینصورت پیغمبر مقلد است و علی تقلید شده . در معنایی که فقها برای تقلید می کنند و از مردم می خواهند مقلد جاهل است و تقلید شده عالم . ولی در این معنا که گفتیم حتی شخص پیغمبر اکرم که عالمترین

فرد روی زمین است مقلد است و علی که شاگرد مطیع اوست تقلید شده .  
 در معنائی که فقها می‌گویند تقلید شده مسئول نیست بلکه مطاع مطلق است  
 و مقلد حق اعتراض بر او و استیضاح ندارد .  
 ولی در معنائی که عرب و ائمه دین برای تقلید خواسته‌اند تقلید شده نیز  
 مسئول خدا و اجتماعست و مردم حق دارند از او توضیح بخواهند و یا بر او اعتراض  
 کنند . ( مگر او را معصوم از خطا بشناسند )

### شاهد از تاریخ

حذیفه یمانی از طرف عثمان والی مدائن شد و سپس از طرف علی هم . در  
 خطابه‌ای که ایراد کرد گفت انما ولیکم الله و رسوله و امیرالمومنین حقا حقا " یعنی  
 بدانید که حقا و حقا " ولی و اختیار دار صمیمی شما خدا و رسول است و امیرالمومنین  
 ( علی ) . مردی در حالیکه شمشیرش به کمر بسته بود ( ۱ ) برخاست و گفت از کلمه ۶  
 حقا " حقا " که در باره ولایت علی می‌گوئی گویا به خلفای گذشته طعن و گوشه می‌زنی  
 که آنان ولایت بر حق نداشته‌اند اگر خبری هست آشکارا بگو و از ما پنهان مکن زیرا  
 ما هستیم که قلاده ولایت ( فرمانبرداری ) را به گردنت انداختیم و تو مسئول هستی  
 اگر کوتاه بیایی و خدا بر تو شاهد است .

عین عبارت عربی در این تاریخ این است که می‌گوید نحن مقلدون ذالک  
 اعناقکم . یعنی ما ئیم که آنرا ( ولایت عامه را ) به گردن شماها انداخته‌ایم .  
 بحارج ۲۸ ص ۸۷ کتاب الفتن والمحن  
 کشف الیقین علامه حلی ص ۱۳۷ .

### شاهد از حدیث

امام رضا ( ع ) در اثبات اینکه امامت امری است الهی و آسمانی . ره‌رکس  
 لایق آن نیست . می‌گوید بعضی از انبیاء را خدا امامت داد و به صریح قرآن پیغمبر  
 ما امام و متبوع همه مومنین بود تا زنده بود مقام امامت خاص او بود و برای پس  
 از خود آنرا به گردن علی انداخت . قلدها النبى علیا " بامر الله . ( احتجاج طبرسی )

توجه - می بینید که در این حدیث پیغمبر مقلد است و علی تقلید شده .  
پس مراد تقلید کورانۀ جاهل از عالم نیست .

### شاهد از تاریخ

وقتی یزید مرد پسرش معویه جوان ۲۳ ساله وارسته و پاکدین به اصرار مردم خلیفه شد. برای خطابۀ به منبر رفت و گفت ای مردم این خلافت ریسمان خدا و وسیله‌ی ارتباط مردم با خداست جد من ( معویه ابن ابی سفیان ) در امر خلافت با کسی که احق به آن بود نزاع کرد ( یعنی با علی ع ) و شما را به کارهایی ( زشت ) که می دانید وادار کرد تا مرگش در رسید و به گور رفت و اکنون گرفتار گناهان خود است . سپس او امر خلافت را بر پدرم ( یزید ) تقلید کرد . ( ثم قلد ابی الامر ) یعنی آن قلاده را به گردن پدرم که اهلیت‌ش را نداشت انداخت او هم با پسر پیغمبر در این امر جنگید . تا شیشه عمرش به خوشگزرانی و افراط در لهو و لعب شکسته و دنباله اش بریده و به گور رفت . پس لختی ایستاد و گریه کرد و گفت بزرگ مصیبت ماهمینست که می دانیم او اکنون در بدترین گودال عذاب بسر می برد . چه او بود که عترت رسول خدا را قتل عام کرد و شرابخواری را مباح و کعبه را ویران کرد . من در این چند روزه لذتی از خلافت نبردم کامی از آن شیرین نکردم پس زیر بار تلخی مسئولیت آن چرا بروم . شما خود می دانید و کار خلافتتان والله اگر در این دنیای شما خیری بود که ما طایفه‌ی بنی امیه به آن رسیدیم و حظ خود را بردیم اگر همه شر و فته بود دیگر برای آل ابی سفیان بس است .

تعبیر این خلیفه جوان در بیان اینکه زیر بار مسئولیت اجتماعی نمی رود اینست که می گوید لا اتقلد . یعنی قلاده‌ی آنرا به گردن نمی پذیرم . پس چنانکه دیدید کلمه قلد و لا اتقلد هر دو حاکی از معنای قلاده بگردن شدن در کارهای اجتماعی و قبول مسئولیت اداره اجتماعست . و ربطی به اینکه جاهل باید بدون دلیل از عالم بپذیرد ندارد .

## شاهد دیگر

باز در تاریخ همین خلیفه‌ی جوان نوشته‌اند که وقتی مادرش از استعفای او خشمگین شد و گفت ای‌کاش تو لکه حیض بودی و برفراز منبر خلافتت نمی‌دیدم پاسخ داد بخدا قسم ای‌مادر من همانرا که گفتمی از آن دوستتر دارم که قلاده‌ی مسئولیت مردم را به‌گردن بگیرم و سلطان شوم .

قالت له لیتک یا بنی کنت دما فی حیض ولا اراک ما کنت علیها .

قال واللہ یا اما احب ان اکون کذا ولم اقلد الامر من الامه بغير سلطان من اللہ .

سعد بن عبدالله قمی وقتی جریان مناظره‌ی خود را بایکی از ناصبی‌ها نقل می‌کند می‌گوید به‌من گفت علت اینکه پیغمبر (ص) ابوبکر را باخودش همراه کرد و به‌غار بود آن بود که می‌ترسید مبادا اگر بماند کشته شود چه فقط او بود تنها کسی که لیاقت داشت زنده بماند و پس از پیغمبر خلیفه شود . علما " منه بآن الخلافه له من بعده و انه هو المقلد لامر التاویل . اکمال‌الدین صدوق ره

یعنی اوست کسی که شایستگی داشت قلاده‌ی مسئولیت اجتماعی و تاویل آیات یعنی اجرا کردن احکام دین و اظهار حقایق قرآن را دارا بود . (۳۹)

حدیث مشهور و اما من کان من الفقهاء الی آخر . بمعنای آموختن بی‌دلیل نیست بلکه قلاده مسئولیت اجتماعی به‌گردن فرد انداختن است و آن فرد مسئول است و مردم می‌توانند او را استیضاح کنند . بایس معنی حتی پیغمبر مقلد می‌شود اما بمعنای قبول بدون دلیل جز مردم پست و بی‌خرد بآن تن نمی‌دهند

## تسلیم در برابر کی؟

اگر تقلید را به‌همان معنای مشهورش ( قبول بلا دلیل ) بگیریم این تسلیم است و جز در برابر معصوم روا نیست .

گفته‌ی کسی را بدون دلیل باید پذیرفت که در او احتمال خطا و سوءنیت ندهیم . ما وقتی از پیغمبر خدا می‌پذیریم که قبلاً " پیغمبریش با دلیل ثابت شده و بدانیم که سخنانش زائیده افکار بشری نیست بلکه وحی و رسالت است . اما غیر - معصوم که خودش اعتراف به‌جهل و خطا می‌کند چگونه می‌شود تسلیم او شد و بدون



اقامه‌ی دلیل گفتارش را پذیرفت .

ما از انبیای معصوم که اصل دین و شریعت بودند بدون دلیل نپذیرفتیم یعنی تا حقانیت و عصمت آنان بر ما ثابت نشد تقلید نکردیم و تسلیم نشدیم چگونه از نایب‌های ادعائی که فرزند و نیابتشان ثابت نشده ، بدون دلیل قبول کنیم و تسلیم شویم ؟

بر فرض که نیابتشان از راهی اثبات شود دلیل بر آنکه خطانمی‌کنند و گرفتار نفس و هوی نیستند چیست ؟ دلیل آنکه از مردم حق اعتراض را سلب می‌کنند کدام است و حال آنکه آشکارا می‌بینیم کسانی از ائمه معصومین نیابت خاص داشتند معذالک مورد اعتراض امامان قرار گرفته‌اند و ائمه ما به ایراد و اعتراضی که مردم بر آنها داشته‌اند گوش داده و رسیدگی کرده‌اند . نمونه‌اش عثمان ابن حنیف از طرف علی ( ع ) در بصره و ابن عباس در مکه - و علی ابن حمزه بطائنی از طرف موسی ابن جعفر ( ع ) که مردم بر اینان اعتراض داشته‌اند و معصوم با اعتراض مردم ترتیب اثر داده‌است .

حق استیضاح حتی از امام ( ع )

قال ابو جعفر ( ع ) اذا حدثکم بشئی فاسئلونی من کتاب الله ثم قال ان رسول الله نهی عن القیل و القال و فساد المال و کثرة السؤل فقیل این هذا من کتاب الله قال لاخیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس ( النساء - آیه ۱۱۴ )

لاتو توالسفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما" - ( النساء - آیه ۵ )

لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسئوکم . ( مائده - آیه ۱۰۱ )

امام باقر ( ع ) می‌گفت هرگاه حدیثی برای شما گفتم از من بپرسید که از کجای قرآن بیرون می‌آوری و آنگاه نقل کرد که پیغمبر از قیل و قال و تباهی مال و زیادی سؤال نهی فرموده پرسیدند از کجای قرآن؟ آیات فوق را قرائت کرد . خیری در بسیاری از حرفها و سرگوشیها نیست مگر آنکه امر به صدقه و نیکی یا اصلاح میان مردم باشد .

اموالتان را به اختیار سفیهان نگذارید ( که تباه می‌شود ) .

از چیزهایی سؤال نکنید که چون پاسخ شنوید بزحمت بیفتید .

### تقلید در تشیع

تشیع که مکتب واقعی اسلام بود تقلید را به معنایی که امروزه مصطلح است هرگز از مردم نمی‌خواست و پیشوایان اسلام در شیعه هرگز از مردم اطاعت محض و تسلیم بی دلیل نمی‌خواستند شیعه از پیغمبر خدا روایت می‌کند که رسول خدا در حجة الوداع در مسجد خیف ضمن سخنرانی خود گفت سه چیز است که دل مردم مسلمان در آن خیانت نمی‌کند . در اخلاص عمل برای خدا ، نصیحت به امامان مسلمین ، التزام در جماعتشان (۴۰)

پس رسول خدا نصیحت و یادآوری را به پیشوایان و رهبران حق مسلمان با ایمان قرارداد داده است .

امامان در شیعه صریحا می‌گفتند از ما دلیل بخواهید و هرچه از ما می‌شنوید با قرآن و سنت تطبیق کنید اگر موافق بود بپذیرید وگرنه به سینه دیوار بکوبید . و اینگونه ارشادها دلیل قاطعی است که ائمه اسلام در شیعه چیزی از احکام خدا و رسول را بر مردم مخفی و غیر قابل فهم نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند احکام شریعت آشکار و در اختیار همه هست و در فراگرفتن دین نیازی به تخصص و تقلید نیست .

امیرالمومنین می‌فرمود ان السنن لنیره لها اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام (۴۱) .

یعنی هر کدام از سنت‌های خدا و رسول و بدعت‌ها که در دین می‌گذارند روشن و ظاهر است و نشانه‌های روشن دارد .

### تقلید یا تعبد

حقیقت آنست که تقلید را به معنای تعبد و قبول بی دلیل گرفتن یک نوع تحریف بود . استعمار و استعباد بود . راه فهم مردم را کور کردن ، زبان ایراد و اعتراض را بریدن ، بقول مرحوم نائینی (استاد بزرگ) یکنوع استبداد دینی بود که بندگان خدا را بردگان مُلا کرد .

## تخصص و اشتباه

شما با هرکس از علماء و روحانیون صحبت کنید و بپرسید که چه شد شما از سایر مردم امتیاز یافته و مقتدا شده‌اید؟ چرا باید مردم از شما تقلید کنند و بدون دلیل بپذیرند؟ چرا حق نداشته باشند مستقیماً "دینشان را از قرآن و سنت بگیرند و از خاندان طهارت پیروی کنند، به شما می‌گویند هر علم و فنی متخصص دارد و مردم باید در کارها رجوع به متخصص کنند و ما هم متخصص علوم اسلامیم .

ولی حقیقت آن بود که علم دین تخصص بردار نبود و آنچه در آن متخصص می‌شوند علوم دینی نیست بلکه فنون و صنعتها است. در متن دین و شریعت نیست بلکه حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها است .

## تخصص در علوم

راست است که هرکس در علم و صنعتی متخصص می‌شود . هرکس با دیگری در ذوق و سلیقه فرق دارد و رشته‌ای خاص خودش انتخاب می‌کند . همه‌ی مردم نمیتوانند در یک رشته عمیق شوند و یک‌تن نمی‌تواند در همه رشته‌ها مهارت پیدا کند .

## علوم اسلامی

علوم اسلامی را اگر علوم و فنونی بشناسیم که زائیده افکار مسلمین و ساخته و پرداخته علما و فقهای اسلامی است البته تخصص لازم دارد کافی است که یک عده در آن متخصص شوند و دیگران در موارد لزوم بآنان مراجعه نمایند . ولی اگر مقصود از علوم اسلامی خداشناسی ، انسان و جهان شناسی و شناختن راه و هدف و وظیفه انسان و مسلمان است این تخصصی نیست . و بر همه لازم است . در اینگونه دانش جای تقلید و قبول بدون دلیل نیست . بلکه جای پرسیدن و فراگرفتن و عالم‌آگاه گشتن است .

تخصص در علوم و تقسیم دانشها به رشته‌ها و واگزاری هر رشته به اهلش خود یکنوع تدبیر و وسیله تکمیل است و نخستین کس در اسلام امام صادق (ع) بود که علوم را به رشته‌ها تقسیم و هرکس را در فنی به استادی رسانید .

## امام صادق و تقسیم علوم

به امام صادق (ع) گفتند در اختلاف‌ها به فضل بن عمر رجوع می‌کنیم .  
گفت به زراره رجوع کنید . زیرا رشته‌ی مفضل علم کلام و معقول بود و رشته‌ی زراره  
فقه و قضاوت .

هشام ابن حکم و مومن طاق و هشام ابن سالم متخصص در کلام بودند و  
جابر بن حیان در رشته کیمیا (۴۲)

در جهان امروز دیگر جای تردید نیست که پیشرفتهای در علوم نتیجه‌ی  
تقسیم و تخصص است و این شدنی نیست که یک‌تن در همه‌ی فنون محیط و استاد  
گردد . پس انتظار اینکه فردی به تمام جهات اعلم من فی الارض پیدا شود انتظاری  
بیجا است .

## اهل ذکر

ذکر به معنای یادآوری است و کتابهای آسمانی از آن جهت که قسمت مهمی  
از آن یادآوری حقایقی است که انسان بالفطره از آن آگاه است ولی طبیعت زندگی  
و مشاغل او را غافل می‌گرداند مانند اینکه می‌میرد و جهان پایه‌اش سست و زندگانی -  
فانی است و کالای زندگی بی‌دوام . نجات در راستی و امانت است . ظلم ، کفر و  
خیانت مایه‌ی رسوائی و نابودی است . بطور کلی همه مسلمیات عقلی و اخلاقی که  
یادآوری آنها در لغت عرب ذکر و تذکر است .

چون تورات و قرآن از اینگونه حقایق بسیار یاد می‌کند به این دو کتاب ذکر  
گفته شده . آنجا که می‌گوید فاسئلوا اهل الذکر (۴۳) مراد اهل علم به تورات است و  
آنجا که می‌گوید انا نحن نزلنا الذکر مقصود نزول قرآن است . پس همانگونه که اهل  
علم به تورات را اهل الذکر می‌گویند به اهل علم به قرآن نیز اهل الذکر گفته میشود .

## یادآوری و نصیحت

همانگونه که یک قسمت مهم از آیات قرآن یادآوری و نصیحت است ، یک  
وظیفه‌ی مهم رسول خدا یادآوری و نصیحت می‌باشد . از اینرو است که قرآن خطاب

به پیغمبر می‌کند که تو یادآورنده‌ای. انما انت مذکر. زورگو نیستی. لست علیهم بمیطر. یعنی آنچه می‌گوئی و می‌خواهی تحمیل و اجبار نیست. برخلاف عقل و فطرت مردم نیست. بلکه چیزهایی است که قبلاً "در کمون فطرت خود قبول کرده‌اند جز اینکه فراموش نموده‌اند تو بیادشان می‌آوری.

پس رسول خدا غیر از وظیفه‌ی رسالت که رساندن پیام خدا به همه‌ی مردم و اعلام قوانین شریعت است موظف به یادآوری و نصیحت اهل غفلت نیز بود. نصیحت و یادآوری برخلاف شریعت و قانون برای همه نیست. برای غافلان نصیحت پذیر می‌باشد که قرآن می‌گوید انما تنذرن من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب. یعنی تو کسانی را می‌توانی از گناه عقوبت بترسانی که پذیرای یادآوری باشند و پروای از خدا داشته باشند. از اینجا است که غیر از کتاب و سنت یک قسمت مهم از معارف دین در احادیث و روایتها است.

### روایتها

چنانکه در پیش گفته شد رسول خدا در ابلاغ و تبلیغ شریعت صدا را برای همه‌ی مردم بلند کرد زیرا شریعت و قانون برای همه است. اگرچه در دل ایمان نداشته باشند. همینقدر که حکومت و شریعت اسلام را پذیرفتند از قبول و عمل به آن ناچارند. اما تعلیم و تربیت. ارشاد و نصیحت برای همه نبود. فقط برای کسانی بود که رسول خدا آنان را عاجز و غافل و مستحق کمک و ارشاد می‌دید. برای کسانی بود که از او می‌خواستند و می‌پرسیدند. آنچه به اشخاص معین و بوسیله اشخاص معین روایت شده نام روایت و حدیث به خود گرفته است.

### اشتباه بزرگ

غفلت از اینکه یادآوری و ارشاد هم یکی از وظایف کتاب و رسول است، کسانی را به اشتباه انداخته از نوع این احادیث گمان کرده‌اند بسیاری از احکام دین و شریعت به عموم مردم تبلیغ نشده و پیش اهلش موجود است و باید آنها را از طریق روایات استنباط کرد.

## شان امام و وظیفه‌ی او

آدمیزاد اگرچه در فهم و دریافتن دین به نیروی فطری عقل و دل مجهز است اما وجود این نیرو در اصلاح او کافی نیست. زیرا .  
از یکطرف سهو و غفلت او را به خطا می‌اندازد و هوس‌ها پرده روی فهمش می‌کشد و از طرف دیگر میل‌ها و طبیعت‌های حیوانی او را برخلاف علمش می‌برد و به تجاوز و طغیانش وامی‌دارد .

پس، پس از اعلام قانون و حدود لازم است غافل را هشیار و نصیحت‌کرد و ظالم را محدود و به‌کیفر رسانید . از اینجا است که وظیفه‌ی امام نصیحت مردم و اجرای حدود و احکام است .

امیرالمومنین در آغاز خلافت خود گفت ای مردم شما را بر من و مرا بر شما حقی است . اما حق شما بر من نصیحت و عدالت و تعلیم و تربیت شما است . و اما حق من بر شما وفای به بیعت و نصیحت شما به من و اجابت و طاعت است . (۴۴)

## قانون و ارشاد

پس آنچه از طریق روایت و حدیث نقل شده قانون برای همه نیست بلکه دستورات خصوصی و ارشاد است . که سینه به سینه و دهان به دهان از اهلش به – اهلش روایت می‌شود . و رسول خدا از آن جهت که مرشد و مذکر نیز بود در وظیفه‌ی ارشاد جاهل و تنبیه غافل کوتاه نیامده . آنچه بشر نیاز به یادآوری و نصیحت داشته باشد . از رسول خدا روایت شده جز اینکه روایات را نمی‌شود از عموم گرفت بلکه از اهل ذکر . مردی بنام سماعه گوید به امام هفتم گفتم آیا همه چیز در قرآن و سنت بیان شده یا شما از خودتان هم قول و عقیده خاص دارید ( نظرتان را در دین دخالت می‌دهید؟ ) فرمود بلکه همه چیز در کتاب و سنت بیان شده .

سماعه گفت آیا رسول خدا در زمان خود آنچه بشر به آن نیاز دارد گفته است؟ فرمود آری آنچه تاقیامت به آن محتاج است . پرسید پس اینکه در اختیار همه ما نیست آیا از بین رفته است؟ فرمود نه بلکه پیش اهلش موجود است . (۴۵)

### موقعیت عترت

از امتیازات بزرگ مکتب شیعه در شناخت اسلام منابع موثق آنست  
تمسک به عترت رسول بخاطر همین است که به اسلام اصیل و دست نخورده و معارف  
دست اول آن برسیم .

معنای اینکه عترت پیغمبر منابع موثق اسلامند نه فقط به اینست که آنان  
دیده‌ها و شنیده‌های خود را از پیغمبر درست نقل کرده‌اند بلکه چنانست که اسلام  
و ایمان از آنان می‌جوشد فکر و ذکر و عقیده و خیال و آرزو و آرمان و همه گفتار و  
کردار آنان اسلام در اسلام ایمان در ایمان . واقعیت و حقیقت با هم تواءمان .  
پس عترت پیغمبر نه فقط به آن معنا پیشوایند که حق را گفته‌اند بلکه به معنای وصفی خود یعنی  
گفته و کرده ، اندیشیده و آنرا هضم و جذب کرده و خود اسلام و ایمان و قرآن شده‌اند .

### وظیفه‌ی امام

باتوجه به مطالب پیش دیگر آشکار است که امام مسئله‌گو و بیان‌کننده حلال  
و حرام و نجس و پاک و شک و سهو و حیض و نفاس نیست . اینها همه در شریعت گفته  
شده و روشن گشته و هر که نشنیده و نمی‌داند می‌تواند از آنکه شنیده و دانسته بپرسد .  
اگر امام به این‌گونه سئوالها پاسخ داده از آن جهت که عالم و آگاه بوده است نه از  
آن جهت که امامت برای مسئله‌گفتن است . امام و نایب او در شیعه کسی است که  
رهبری امت اسلام در امور اجتماعی داشته باشد . عدالت را در اجتماع برقرار کند  
سنتهای معلومه را اقامه کند . بدعتها را نابود سازد ( نه اینکه بیان احکام شریعت  
کند . ) زیرا سنتهای خدا و رسول همه روشن و دارای علامتهای واضح است و بدعتها  
نیز همه آشکار است و علامتهای روشن دارد . و این گفته مولا است که می‌گوید .  
فاعلم ان افضل عباد الله امام عادل هدی و هدی فاقام سنة معلومه و امامت  
بدعة مجهوله و ان السنن لیزه لها اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام و ان شر  
الناس امام جائر . ( نهج البلاغه )

## آنچه خیر و مصلحت انسان در دوجهان بوده خداوند اختیار و بیان کرده است

وربک یخلق ما یشاء و یختار ماکان لهم الخیره سبحان الله و تعالی عما  
یشرکون . ( قصص - آیه ۶۶ )

پروردگارت آنچه بخواهد می آفریند و آنچه خیر آنها است اختیار می کند  
منزه است خدا و برتر از آنچه در حکومت و ملکش شریک می شوند .

مالکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لمتخیرون ام لکم  
ایمان علینا بالغه الی یوم القیمه ان لکم لمتحکمون سلهم ایهم بذالک زعیم .

وای بر شما چگونه واضع حکم می شوید آیا کتابی ( غیر از قرآن ) برای شما  
است که از آن درس خوانده و عالم شده اید . آیا اختیار آنرا پیدا کرده اید که هر جور  
دلتان بخواهد برای مردم تکلیف معین کنید . آیا از ما قول گرفته اید که تا قیامت  
به شما مهلت و اختیار دهیم ( و شما را رسوا نگردانیم ) آیا اختیار حکم و تکلیف  
مردم با شما است از اینان بپرس کدامشان به این ریاست و مرتبت رسیده اند ( و از  
کجا؟ ) . باری اگر ما مسلمانیم کتاب و دین ما ناقص نیست . ( سوره قلم آیه ۳۵ )



## اکمال دین

در همان روز که رسول خدا علی (ع) را معرفی کرد که ولی براهل ایمانست و لیاقت دارد. این را نیز گفت و از قرآن شاهد آورد که دین شما امروز کامل است. الیوم اکملت لکم دینکم. (۴۸) یعنی گمان نکنید معرفی علی برای آنست که او دین شما را کامل کند این صلاحیتدار مقام ریاست و قضاوت و اجرای احکام دین خداست و گرنه چیزی از احکام دین و شریعت ناگفته و مجهول و تبلیغ نگشته نمانده است.

احادیث فراوانی از ائمه ما رسیده که آنچه امت اسلام و بلکه همه انسانها تا قیامت به آن محتاجند (از احکام) همه را کتاب و سنت گفته و بیان کرده است (۴۹)

## تعیین وظیفه

اگر مجتهد در اسلام تعیین وظیفه می کند. وظیفه اشخاص در برابر قانون است. نه بیان قانون برای نوع مردم. بعبارت ساده تر مجتهد در شیعه همان قاضی است که معلوم می کند که فلان مشمول چه قانونی از اسلام شده و اینکه ائمه دین به کسانی همچون آنان گفته اند در مسجد بنشین و فتوی بده مقصود داوری و قضاوت بود نه تشریح و فقاہت. نه بیان و تبلیغ شریعت. که شریعت از حیث قانون و بیان غنی است و محتاج به غیر کتاب و سنت نیست.

### مرجعیت در اسلام

آدمیزاد اگرچه در فهم و دریافتن قانون به نیروی فطری عقل و دل مجهز است و آنجاها که هوس‌ها پرده روی فهمش کشیده‌اند و اندرزهای رجال الهی و حوادث روزگار از خواب بیدار و از بیخودی هشیارش می‌سازد، ولی کافی نیست. برای آنکه افراد صالح و وظیفه‌شناس شوند برای آنکه قانون و عدالت در همه جا اجراء و نظام صالح اجتماعی برقرار باشد دانش و بیداری افراد کافی نیست زیرا بشر اگرچه به خوبی و تمامیت قانون اعتراف میکند ولی تا آنجا که از اجرای قانون ضرری متوجهی خودش نشود. که در اینصورت میل و علاقه‌ی به مال و جان و مقام پرده‌ها روی فهم و تشخیص او می‌کشد به این آسانی‌ها زیر بار چنین قانونی نمی‌رود و از اینجا است که می‌بینیم پیشرفت‌های بزرگ علم و هنر نتوانسته اختلاف‌ها و نزاعها را بردارد.

پس انسان همین قدر که پا به محیط اجتماع گذاشت گرفتار اختلاف و محتاج به داوری می‌گردد.

از اینجا است که در هیچ نظامی از جوامع بشری به تدریس کتاب و فهماندن قانون بس نشده بلکه مقام قضاوت و اجراء نیز دارند و مرجعیت در اسلام همان مقام قضاوت و اجرای قانون یعنی ریاست بردولت اسلام است.

## ولایت

در اسلام از حکومت دین تعبیر به ولایت می شود و به کسی که زمام حکومت به دست گرفته وّلی امر و به جماعتشان اولوالامر ( زمامدارها ) گفته شده .  
 اولوالامر ( یا مراجع ) در شیعه کسانی هستند که نیروی قضاوت و اجرای حدود به دست آنان است . در عهد رسول خدا هر دو مقام برای شخص پیغمبر بود و کسانی که از طرف پیغمبر ( ص ) بنام و هویت تعیین می شدند .  
 پس از رسول خدا برای کسانی که واجد صلاحیت بودند .  
 صلاحیت در بیان تشیع فقهاتی توأم با علم و تقوی و مخالفت با هوی و هوس و اطاعت از امر مولا است ( حدیث مشهور ) .

## اولوالامر و حوادث

فرمانروایان در اسلام امور مردم را به سه دسته از قوانین اداره می کنند . —

۱ — احکام ثابتة خداوند

۲ — سنتهای قائمه نبی

۳ — مقررات موقت

مقررات موقت از آن جهت لازم است که نظام اجتماعی انسان پیوسته تحت شرایط متغیر به هم می خورد و تغییر می کند . پیوسته حوادث ( رویدادها ) ایجاب وضع مقررات جدید می نماید . از اینرو کسی که در برابر رویدادهای خواهد وضع مقررات کند و نظر بدهد لازم است فکر و سلیقه‌ی اسلامی داشته باشد .

## فکر اسلامی در شیعه

در شیعه کسانی دارای فکر و سلیقه اسلامی می شوند که روزگاری دراز با —  
 طرز فکر و زندگی رجال درجه اول اسلام آشنا باشند و به چنین کسان راویان احادیث گفته می شود و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا

. یعنی مراجع شما در رویدادها راویان احادیث ما هستند . به آنان رجوع کنید (۴۷)

### راویان احادیث

تنها کسانی نیستند که به قلم یا زبان نقل حدیث کنند و داستان بسرایند . بلکه حدیث شناسانند . که آنچه روایت می کنند حقا " از امامان تشیع است " نه هر چه از راست و دروغ منسوب به آنان شده که اینکار با کلمه ( احادیثنا ) احادیث مانمی سازد . از این جهت علی علیه السلام می فرمود در نقل و قبول خبرها با عقل رعایت ( چیز فهمی ) بیندیشید نه با عقل روایت که روایت کنندگان بی تعقل فراوانند اما رعایت کنندگان کمند .

اعقلو الخبر عقل رعایه لاعقل روایه فان رواة العلم کثیرو رعایه قلیل .  
بنابراین وقتی کلمه ( احادیث ) را به کلمه ( نا ) اضافه کرده اند معلوم است شرط صلاحیت نقل احادیث راستین و حقیقی است .

### روایت

روایتی که در صلاحیت مرجع مردم شرط شده بدیهی است که مقصود نقالی و خبرسرای نیست . وگرنه هر نقالی می تواند بجای امام بایستد و فرمان بدهد و باز علی ( ع ) می گفت همه السفهاء الروایه و همه العلماء الدرايه .  
یعنی همت و کوشش بی خردان اینست که دائما " حدیث بشنوند و حدیث نقل کنند . اما همت دانشوران فهم احادیث و روایتها است . و نیز می فرمود علیکم بالدرايات لا بالروایات .

یعنی بر شما باد که عقل و فهمها بکاراندازید نه همی استماع و نقل روایتها بکنید . در اینصورت مقصود از روایتی که شرط صلاحیت مرجعست نقالی و خبرسرای نیست بلکه آنست که مرد محدث چنان در احادیث امامان و طرز فکر و زندگی آنان عمیق رفته باشد که سخنش و رفتار و اخلاق و سلیقه اش همه حاکی از فکر و منطق و عمل امامان پاک بوده باشد . به همه وجود احادیث امامان پاک .

## احادیث

این کلمه اعم از اینکه جمع حدیث و یا احدوشه باشد مقصود فقط سخن نیست بلکه همه ظهورها و پدیده‌ها است پس راوی احادیث کسی است که به‌عموم رویدادهای امامان آشنا و از طرز فکر و قضاوت آنان در حوادث آگاه شده باشد.

## جانشینان امام (ع)

امام در شیعه کسی است که در همه خوبیها بر همه کس مقدم و پیشرو باشد. در علم و بردباری. در قدرت و پارسائی، در صبر و شجاعت. در غنا و قناعت. در سخاوت و حساب. در عبادت و جهاد. در صفا و هوش در خموشی و خروش در سیاست و نظام. در همه نقشهای ایمان و اسلام بر همه جهانیان پیشاهنگ باشد. و کسانی که به‌جای اینانند نیز امامان درجه دوم و سوم و اطاعتشان بر هر مسلمانی لازم است.

اکنون باید دید اینان که به‌دعا جانشینان امامان شده‌اند در کدامین از صفات فوق بجای امام نشسته‌اند؟

## امام و مراجع

کسانی که صلاحیت جانشینی از امام پاک دارند خودشان نیز امامان درجه دوم و سوم‌اند و از این جهت در روایت‌های اسلامی به‌عموم مراجع امام و ائمه گفته شده و برای آنان از طرف ائمه پاک تعیین وظیفه گردیده است.

رسول خدا (ص) می‌گفت کسی صلاحیت امام شدن را ندارد مگر اینکه سه شیوه‌ی خوب داشته باشد. پرهیز از گناه. تسلط بر غضب و مهربان بودن با امت همچون پدر با فرزند.

لا تصلح الامامه الا للرجل فیه ثلاث خصال. ورع یحجزه عن معاصی الله و حکم یملک غضبه و حسب الولایه علی من یلی حتی یكون لهم کالوالد الرحیم.

(کافی عن الباقر (ع))

علی علیه السلام می گفت بر امام چیزی جز موعظه و نصیحت و احیای سنت و اقامه‌ی حدود و حق را به‌حق‌دار رساندن نیست .

لینس علی الامام الا ما حمل من امر به الابلاغ بالموعظه والاجتهاد فی النصیحه والاحیاء للسنه واقامة الحدود علی مستحقها واصدار السهمان علی اهلها .  
( نهج البلاغه )

امام سجاد ( ع ) می گفت واجب‌ترین حق ائمه تو حق کسی است که سیاست کار سلطنت بدست اوست و پس از او کسی که تعلیم و تربیت می‌کند و سپس کسی که سیاست نگهداری تو بر عهده‌ی اوست و هر سیاستمداری امام است .  
حقوق ائمتک ثلثه . اوجبها علیک حق سائسک بالسلطان ثم سائسک بالعلم ثم سائسک بالملک و کل سائس امام . ( تحف العقول والخصال والوسائل )

### پناه ضعفا

امام در هر زمان مرجع مسلمین و رهبر علمی و سیاسی مردم است .  
مرجع مسلمین در هر زمان همان امام وقت و زمان است که علاوه بر ریاست در سیاست و رهبری، او ملجاء و پناه ضعفاء است .

امام و جانشین امام وکی مردم و مسئول گرفتاری‌های مردم است . علاوه بر اداره‌ی امور اجتماعی اُمت . رسیدگی به حال محرومهای اجتماع به عهده‌ی اوست . همانگونه که امام وارث کسانی است که وارثی از زن و فرزند ندارند و اموالشان در بست در اختیار مرجع قرار می‌گیرد . او ولی و مسئول نیاز نیازمندان نیز هست . رفع احتیاج عموم کسانی که درمانده و محرومند بر عهده‌ی اوست .

رسول خدا می فرمود ایما مومن او مسلم فات و ترک دینا لم یکن فی فساد ولا اسراف فعلی الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذالک . ( کافی عن الصادق ع )  
یعنی هر مومن و مسلمانی که بمیرد و از او قرضی مانده باشد بشرطی که در راه فساد و از اسراف نبوده بر امام و مرجع زمان واجب است دین او را بپردازد و گرنه گناهِش به‌گردن آن امام خواهد بود .

## توجه

می بینید که چگونه امام صادق (ع) برای مرجع وقت تعیین وظیفه می کند و او را در صورت تخلف گنهگار می شمرد. پس قطعا "مقصود حضرت از این امام معصوم نیست بلکه جانشینان عمومی و مراجع انتخاب شده ی مردم است.

## صلاحیت دارها

پس یکی از وظایف مراجع صلاحیت دار آنست که به نیازمندیهای مردم برسد. دیگر این وظیفه ی شما است که با همین مقیاس صلاحیت دار را اگر وجود داشته باشد پیدا کنید. اگر خجالت نکشیم باید اعتراف کنیم که در روزگار ما امر معکوس شده. مرجع و مقتدا کسی است که همه بار زندگی اش بردوش ضعفا باشد. اگر می گیرد نپردازد. اگر بپردازد به کسانی که باو بدهند، باقویا می دهد تا پاسش بدارند. به ضعفا می دهد تا متشکر شوند و برای او بازستانند. به آنجاها می فرستد که به خودش برگردد. خودش هزینه، خودش خزینه، خودش مصدر و خودش مرجع باشد. کسانی که چنین اند کجا می توانند پدر مهربان امت باشند.

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک ، عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک .

### جانشینان

مراجع و ائمه دین جانشینان پیمبرند و پیمبران جانشینان خدا . پس آنکه می خواهد پیامبر را بشناسد باید خدا را بشناسد و کار و سخن خدا را بداند و آنگاه کار و سخن مدعی رسالت از خدا را با آنچه شناخته تطبیق کند اگر راست در آمد بپذیرد که او نماینده ی خداست . و آنکه می خواهد جانشین پیامبر و امام را بشناسد نخست باید پیامبر را بشناسد یعنی سخن و کار او را بشناسد و آنگاه مدعی امامت و مرجعیت را با شناخته اش قیاس کند اگر تطبیق کرد بپذیرد که او جانشین پیامبر است و امام . و از اینجا است که شیعه در نیایش خود می گوید خداوندا خودت را به من بشناسان تا پیامبرت را بشناسم و پیامبرت را به من معرفی کن تا جانشین او را که امام و مرجع زمان و حجت بر من است بشناسم .

پس کسانی که مایلند مراجع صلاحیتدار را بشناسند نخست باید با زندگی و روش پیامبر و ائمه دین آشنا باشند و کار و گفتار آنان را مقیاس بگیرند و این به عهده ی ما است .



## سرگردانی و تحریف اجتهاد

اینکه روزگاری است مردم ما در شناختن اسلام و معارف آن سرگردان شده‌اند. کتابها و رساله‌ها همه ضد و نقیض و گزارشات همه مخالف هم. و جمعیت‌ها را پاشیده و بی‌اعتقاد کرده است علتش آنست که اجتهاد (که مایه‌ی تحقیق و تفاهم و اتحاد بوده است) از معنای حقیقی خود تحریف گشته است.

اجتهاد به معنای کوشش در فهم و عمل. فهمیدن راز و حکمت و آنگاه بکار بستن آنها بود هرکس می‌کوشید وظیفه‌ی شخصی خود را در برابر رویدادها از کتاب و سنت استنباط کند. بنابراین راه اجتهاد برای هیچکس مسدود نبود.

اجتهاد برای پیدا کردن احکام خدا نبود که احکام خدا در کتاب و سنت پیدا بود. هیچکس آنچه از وظیفه برای خود یافته بود بردگران تحمیل نمی‌کرد و استنباط خود را بصورت قانون و حکم خدا در نمی‌آورد.

آزادی اجتهاد در اسلام آزادی تعقل بود و مایه‌ی شکاف و اختلاف نبود. قدرت اجتهاد کم و بیش برای همه بود و از آن بساط مرید و مرادی گسترده نمی‌شد. آزادی بیان برای مسلمار. مایه هشیاری دگران می‌شد و از اندیشه‌های هم عقلها و دانشها زیاد می‌گشت. اظهار عقیده‌ها اگر موجب اختلاف می‌شد خداترسها— از آن خودداری می‌کردند. و مردم را به شخص اعلم و اتقی حواله می‌دادند. در موارد اختلاف به مرجع کل مراجعه می‌کردند و رئیس‌المله و الدین و امام و قائد مسلمین یکی بیش نبود.

مرجع کل اگر می‌توانست با بیان حقیقت رفع نزاع می‌کرد و اگر نمی‌شد بیان مصلحت می‌کرد و از اختلاف جلو می‌گرفت ولی جای آن عهد خالی است.

## اجتهاد برای همه

یک نگاه بادقت به سطوح اخبار و احادیث روشن و معترف می سازد که بنای ائمه شیعه بعکس ائمه اهل تسنن . براین بود که همه مسلمین مجتهد و فقیه شوند . خطاب امامان تنها به فقهای کلاس و دوره دیده نبود بلکه به عموم می گفتند که ما اصول را می گوئیم و شما خودتان فروع را از آن استنباط کنید . (۵۰)

## احادیث احکام

بطور کلی احادیثی که در آن بیان احکام شده دو قسم است . یک قسم بیان وظیفه اشخاص و در حقیقت قضاوت است . این قسم از احکام قانون نیست و بر عموم مردم حجت نمی باشد . این قسم از بیان همان ارشاد جاهل و تنبیه غافل است .

## تنبلها و ناتوانها

پاره ای از مردم زحمت آنکه فکر کنند و وظیفه خود را از قاعده ها دریابند به خود نمی دادند پاره ای دیگر اصولاً " مغزشان کوچک بود . و قدرت بر استنباط فروع از اصول نداشتند پاسخهایی که امامان در فروع گفته اند به این دو دسته بوده و لذا ابتدا بساکن آنگونه فروع را بیان نمی کردند . خطابشان در بیان اینگونه فروع به همه مردم و گروه شیعه نبود .

قسمت دیگر از احکام بیان قواعد کلیه و احکام عقل بود .

این قسم از احکام که در اصطلاح فقها اصول عملیه نام دارد همان قاعده ها است که عقلهای سالم و فطرت پاک می گوید . چون آنچه عقل و فطرت بگوید حکم خداست پس ائمه دین در بیان احکام عقلی ( یا اصول عملیه ) بیان حکم خدا و قانون می کردند .

### تعلیمات واقعی

تعلیمات واقعی ائمه‌ی دین بیان همین احکام عقلی و اصول عملی بود . و هرکس عاقل باشد چون این احکام و قاعده‌ها را بشنود بی‌تامل قبول می‌کند زیرا عقل و فطرتش به‌درستی و اصالت آن شهادت می‌دهد .  
مانند اینکه گفته‌اند لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام .

### جانشینان

کسانی که ادعای نیابت از ائمه دین دارند اگر بجای بیان فروع به صورت قانون- همان بیان اصول و قواعد می‌کردند عموم مسلمانان مجتهد می‌شدند . راه تفکر و تعقل بروی عموم بسته نمی‌شد . اینهمه اختلاف در فتوی پدید نمی‌آمد . و دین خدا اینگونه دشوار و احکامش اینهمه طول و تفصیل نمی‌یافت . من باب مثال اگر بجای اینکه شکایات را در عدد ۲۱ یا ۲۳ و بیشتر محصور کنند همان را می‌گفتند که ائمه فرموده‌اند . یعنی فرموده‌ی خود امام را نقل می‌کردند که (فابن علی الاکثر) (۵۱) احتیاجی به اینهمه طول و تفصیل نداشت . زیرا هر عاقلی از این قاعده می‌تواند وظیفه‌ی خود را دریابد . اصولاً " اگر لازم بود شکایات را به رقم و عدد در آورند ائمه‌ی دین این کار را می‌کردند . متأسفانه آنچه آن بزرگواران لازم ندیده‌اند و بلکه به مفاسدش آگاه بودند . نایب‌های ادعائی لازم شمرده‌اند و از فسادش بی‌اطلاع .

### گرایش به احادیث

می دانیم کتاب رسمی اسلام فقط قرآن بود. رسول خدا کتابی به غیر قرآن به مردم عرضه نکرد. مسلمانان تکلیفی به جز خواندن و فهمیدن این کتاب و عمل به آن نداشتند. در اختلافات داورى به جز کتاب خدا نبود.

رسول خدا شریعتش را چنان تبلیغ کرد و سنتهایش را ترویج کرد که جای اختلاف نماند. پس مردم در شریعت و سنتهای پیغمبر نمی توانستند مختلف بشوند. و نیازی به داورى نداشتند. اختلافها همه در اموری بود که در چهار چوبه‌ی قانون و سنت در نیامده و ترویج نگشته بود.

اختلافها در مسائلی بود که مردم حق تفکر و اظهار سلیقه و رای داشتند و قهراً در اینگونه مسائل اختلافها پدید می آید.

رسول خدا میان اختلافها داورى می کرد و برای پس از خود قرآن را به داورى گذاشت و مسلمانان در اختلافها به داورى غیر کتاب خدا تن نمی دادند. و قاضی و داورى که جز به حکم قرآن قضاوت می کرد رایش قابل قبول نبود.

### سخت گیری و دقت قرآن

ولی قرآن در عین حالی که برای انسانهای آزاده آزادی آورده است. میدان را بر فروما یگان هوا پرست هم شدیداً تنگ گردانیده. به گونه‌ای که کسی در حکومت

قرآن نمی‌تواند از فرمان خدا بگریزد. فقاہت قرآن مانند فقاہت روزگار ما نیست که با حیلہ‌های شرعی و عوض کردن اسم و عنوان راه هرجنایتی را باز کند. ولی نقل و حدیث‌ها که مجموعه‌ای از راست و دروغ و حق و باطل‌ها است می‌تواند به تبہکارها میدان بدهد. و روی هرجرمی سرپوش بگذارد و به هر فاسد و مفسدی قیافه حق بجانب ببخشد. از اینجا گرایش به احادیث پیدا شد و تاریخ شهادت می‌دهد که چقدر حقوق مسلم را که قرآن ثابت می‌کرد با نقل یک حدیث از میان بردند (۵۲) مانند جمله احادیثی که می‌گویند اسلام و مسلمین همواره عزیز و گرامیند مادام که دوازده تن از قریش بر مسلمین حکومت کنند (۵۳)

با جعل و نقل اینگونه احادیث راه اعتراض مردم را بر اعمال ظالمانه‌ی خلفا بستند و بنی‌امیه را و بنی‌عباس را تبرئه کردند.

قرآن با صراحت واجب می‌کند که هر صاحب مالی از آنچه خدا به او روزی فرموده زکات دهد ولی با جعل و نقل احادیث و یا حکومت دادن روایات منسوخه عموم ثروتمندان را از پرداخت زکات معاف کردند و بالنتیجه حکومت اسلام را ساقط (۵۴)

### سلمان فارسی

نخستین شخص در اصحاب رسول هنگامی که اعراض مردم را از کتاب خدا ملاحظه کرد بپا خاست و چنین گفت.

از قرآن بسوی احادیث گریختید. زیرا دیدید که قرآن کتابیست که دقیقاً از شما حساب می‌کشد. از پوسته خرما و ذره‌ی ناچیز هم نمی‌گذرد. دیدید میدان هوسبازی را بر شما تنگ کرده از آن بسوی حدیث‌ها رمیدید که جولانگاه گناه برایتان باز باشد. (۵۵)

برای تماشا به باب شفاعت و دعاخوانی‌ها و ثواب بی‌حد و حصر ذکرها و قرائت‌ها. اشکها و تظاهرها. به باب خمس و زکات و صدقات. به باب نماز و روزه‌ی استیجاری و صوم مسافر. و اطاعت سلطان مراجعه کنید. که خدا می‌داند در امثال این فصل و باب‌ها. چه اندازه میان مردم و حقیقت فصل و جدائی انداخته‌اند. چه اندازه در و باب تجاوز و گناه را باز گشوده‌اند (۵۶)

## شکایت مولا (ع)

الی الله اشکو من معشر یعیشون جهالا" و یموتون ضلا لالیس فیهم سلعة ابور  
من الکتاب اذا تلی حق تلاوته ولا سلعة انفق بیعا و لا اعلی ثمنا" من الکتاب اذا حرف  
عن مواضعه و لا عندهم انکر من المعروف و لا اعرف من المنکر .

بسوی خدا از جماعتی شکایت دارم که نادان زندگی می کنند و گمراه می میرند  
کالائی میانشان ارزانتر از کتاب خدا نیست اگر آنگونه که هست تلاوت شود . و ارزنده تر  
از قرآن نیست اگر نابجا تفسیر گردد . چیزی نزد این مردم بیگانه تر از نیکی و عمل  
به وظیفه نیست و شناخته تر از کارهای زشت وجود ندارد .

( نهج البلاغه -

## آخرین سخن

می دانیم هر کس سخن و سفارشی که در آخرین لحظات و فرصت خود می گوید  
مهمترین مقصد اوست .

امیرالمومنین (ع) آنگاه که طیب جوابش کرد و دید در آستانه‌ی مرگست  
از جمله چنین گفت . الله الله فی القرآن لایسبقکم بالعمل به غیرکم .  
یعنی خدا را . خدا را . در مورد قرآن بیاد شما می آورم . شما را به حق خدا .  
یحق خدا در باره‌ی قرآن قسم می دهم . بخاطر خدا . بخاطر خدا . قرآن را فراموش  
نکنید . مراقب باشید دیگران در عمل به قرآن از شما جلو نیفتند . آنانکه بیگانه اند و  
مسلمان نیستند . آنانکه مخالفند و شیعه ما نمی باشند در عمل به کتاب خدا از شما  
سبقت نگیرند .

## پایمال شدن وصیت

آیا این وصیت پایمال نشد ؟ وقتی که می بینیم آنانکه بیگانه اند در علم و  
ادب . فرهنگ و هنر . صنعت و ابتکار . نظام و تکنیک . اخلاق و تعاون . در راست  
گفتن و درست کار کردن از ما جلو افتاده اند آیا این سبقت در عمل به قرآن نیست ؟  
مگر عمل به کتاب خدا چیست ؟

وقتی می‌بینیم قرآنی که علم و عمل به آن ملت فقیر بی‌فرهنگی را چنان غنی و پیشرفته کرد که دست نیاز جهانی قرن‌ها به سوی علم و تمدن او دراز بود. اکنون کار به جایی رسیده که حتی در شناختن اسلام و قرآن محتاج به اساتید غرب شده‌اند. روزگاری برای فهم فقه و معارف دین برابر منطق و فلسفه یونان زانو به زمین زدیم و امروز هم غربیها هستند که برای فهمیدن قرآن و حدیث بهترین کتاب لغت و فهرست نوشته‌اند.

### شرم‌آور نیست

که بهترین کتاب لغت، المنجد و بهترین فهرست قرآن ما تفصیل آیات القرآن الحکیم و بهترین دایره‌المعارف اسلامی ما را کسانی نوشته‌اند که در شریعت اسلام نیستند. و بلکه بهترین کتاب‌های تحلیلی در تاریخ و معارف اسلام (البته در قضاوت عموم و نسل جوان) را اروپائی‌ها نوشته‌اند. و استقبالی که از آنها می‌شود، اعتمادی که به نوشته‌ها و گزارشات آنها دارند به بزرگان ما ندارند.

### شرم‌آور نیست

که قرآن در میان بیگانگان جای خود را باز کرده و کتاب مطالعه و تحقیق شده اما در میان ما کتاب فال و قسم و استخاره و جارچی اموات و وسیله گدائی و مرده‌خوری است.

### تاثر ندارد؟

که قرآن حتی در حوزه‌های علمیه و دینی‌های ما متروک شده و اگر احیاناً کسی آنرا مورد بحث و تحقیق قرار دهد در نظر فقها و افاضل طلاب سطحی و بی-مقدار است تا آنجا که یکی از مراجع، وقتی می‌خواهد بزرگ و با شخصیت شود بناچار درس تفسیر خود را تعطیل می‌کند و بیانی را که درباره‌ی قرآن نوشته و منتشر ساخته ناتمام می‌گذارد. چرا که کتاب خداست و ارزش بحث و گفتگو ندارد. ولی کتابهایی که دیگران (شاگردان مکتب ارسطو و افلاطون) نوشته‌اند تدریس می‌شود و هنوز هیئت

بظلمیوسی (آسمان پوست‌پیزی و افلاک نه‌گانه) فلسفه ارباب انواع و نفوس‌فلکی در ردیف اصول مسلمه و مورد گفتگو است.

قرآن بکلی کنار رفت و اگر گاهی به‌میان درآید میان مجالس قاتحه و کنار بستر بیمار است. برای استشفای یا برای ثواب. نه برای تشخیص خطا و صواب. تنها ملاک و مدرک فقاقت عصر ما امروز حدیث است. اگر گاهی به قرآن استناد شود باز به‌گونه‌ای است که حدیث آنرا معنی کرده باشد. نه عقل و حجت باطنی خدا.

### اختلاف و باب تقیه

سنيان از آنجا که رای و قیاس را در استنباط احکام دخالت دادند مانعی در آن ندیدند که احکام خدا مختلف صادر شود. و معتقدند هر مجتهدی که فتوی می‌دهد حکم حکم خداست اگرچه فتواها همه برخلاف هم باشد. همه از خدا و لازم الاجراست. اما شیعه از آنجا که مدعی است احکام شریعت همه از وحی و رسالت و کان عصمت است اندیشه را دخالت در جعل احکام نمی‌دهد و جایز نمی‌داند که در احکام صادره اختلاف باشد. از طرفی احکامی که از راه احادیث رسیده بیش از حد ضدونقیض و باهم مخالف است. از اینجا شیعه به فکر علاج افتاد.

### راه علاج

گفتند چون ممکن نیست امام دو رای مخالف داشته‌باشد و چون امکان ندارد ائمه دین در یک مسئله آراءشان مختلف باشد پس این اختلافها ناشی از تقیه است. تقیه - یعنی خودداری از بیان حقیقت. ترسیدن و حق را بخاطر حفظ مال و جان و آبرو آشکار نکردن. یا وارونه و برخلاف گفتن. این کاری است که به اعتقاد بسیاری از فقهاء. ائمه پاک تشیع داشته‌اند. و گرنه حق یکی بیش نیست و همه از یک حلقوم سخن می‌گویند و نباید میانشان اختلاف فهم و نظر باشد.



## خیانت بزرگ

به عقیده‌ی ما این بزرگ خیانتی بود که به تاریخ آل محمد (ص) شد و ما در جای خود (۵۷) به تفصیل از آن سخن گفته‌ایم و اینجا اشاره‌ای کوتاه.

## بهانه‌ی دشمنی

بزرگترین چهره‌ای که شخصیت شیعه را نشان می‌داد شجاعت و جرات در اظهار حق و عدالت بود.

رهبران روحانی شیعه از آنرو همه مقتول یا مسموم یا زندانی و تبعید می‌شدند که بخاطر حفظ جان و مال و مقام دنیوی کتمان حق نمی‌کردند و از همه هستی خویش می‌گذشتند تا حکم خدا برخلاف نباشد.

در منطق رهبران روحانی شیعه، برخلاف حکم خدا فتوی‌دادن کفر و فسق و ستم است که قرآن می‌گوید و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون . هم الظالمون ، هم الفاسقون .

یعنی هر که برخلاف حکم خدا فتوی دهد کافر است و فاسق است و ستمکار.

## تقیه

متأسفانه دیری نگذشت که با تحریف معنای تقیه راه خلاف‌گوئی و فتواهای خلاف را باز کردند.

گفتند اینجا و آنجا امام شیعه از ترس جان و مال حکم خدا را برخلاف گفته. گفتند احادیث بسیاری در میان کتابها هست با آنکه صحیح و معتبر است قابل قبول نیست چون امام برخلاف گفته.

گفتند چون حکم خدا ضدونقیص نمی‌شود پس هرگاه دو حکم برخلاف هم دیده شود بناچار یکی از روی تقیه بوده و در اینگونه موارد طبق قاعده (خدا مخالف العامه) آن روایت را باید پذیرفت که برخلاف مذهب سنی‌ها است.

پس فقاہت تحریف شده‌ی ما تقیه را بهانه‌ی اختلاف و مخالفت با سایر مسلمین کرده است. در حالی که تقیه در ابتدا برای جلوگیری از اظهار مخالفت و

برای حفظ وحدت و اجتماع بوده است .

### عامه

کلمه عامه در جمله خذ ما خالف العامه ( یعنی آنرا بگیر که برخلاف عقیده یا روش عامه است ) اگر کمی مورد دقت قرار می گرفت به آسانی پذیرفته می شد . که مقصود از آن سنیان در مقابل شیعیان نبود . زیرا اصولاً " در زمان امام باقر و صادق ( ع ) دو فرقه بنام سنی و شیعه برابر هم وجود نداشت . آنچه وجود داشت دو دسته از مسلمانان بنام دوستان و طرفداران اهل بیت و بنام دشمنان و مخالفان اهل بیت بودند . عامه در اصطلاح اهل بیت کسانی بودند که ولایت و محبت آنان را نداشتند . در قضایا و مراعاتشان به دلیل هائی متوسل می شدند که بسود دستگاه جائر وقت و به زیان اهل بیت بود . احادیثی نقل می کردند که به ذوق و مشرب با موی خوشگوار بیاید . قطعی است هر چه دشمنان اهل بیت را که به حقیقت دشمنان اسلام بودند . خوشحال می کرد از اسلام نبود پس اسلام و شریعت در مخالفت آنها بود به هر حال مقصود از ( خالف در حدیث ) مخالفت با حکومت و قضاوت دشمنان خدا بود و ربطی به اینکه در مسائل فرعی مانند احکام وضو و شک و سهو نماز با آنان مخالفت کنند . نداشت .

م

### وسیله ی کشف

فرمان ( خذ ما خالف العامه ) یکنوع ارشاد به طریق کشف حقیقت بود نه مخالفت با برادران مسلمان . امام ( ع ) در این فرمان ارشاد می کند که اگر دو حکم متناقض از مقام امامت به شما رسید و ندانستید که کدام حق است و صادر از اهل بیت . به بینید که مخالفان امامت با کدامیک موافقت و با کدام مخالف . از این راه می فهمید که کدام جعلی است و کدام صادر از مقام عصمت و طهارتست . از این راهنمایی این به دست نمی آید که هر دو حکم از امام رسیده لیکن یکی خلاف واقع ( و من باب تقیه ) دیگری موافق حق .

## تلافی

وقتی تشیع تحریف شده یکی از بهترین وسیله‌ها را که مایه نزدیکی و بهم پیوستگی مسلمین است بهانه مخالفت و دشمنی قرار می‌دهد وقتی مایکی از بهترین فرمانها را که وسیله کشف حقیقت است مایه دشمنی و مخالفت با برادران مسلمان خود قرار می‌دهیم . نقطه مقابل آنان نیز به‌زشت‌ترین صورت تلافی می‌کنند . چنانکه می‌بینیم در کتابهایشان با آنکه به درستی بسیاری از معارف و احکام تشیع اعتراف می‌کنند ، معذالک عملاً " نمی‌پذیرند فقط به دلیل آنکه از شعار شیعه شده زیر بار آنها نمی‌روند . چنانکه ابن تیمیه در فتاوی کبرای خود می‌گوید قبول داریم که انگشتر در اسلام بدست راست سنت شده اما چون شعار شیعه شده ما باید به دست چپ بکنیم . یا روی قبر باید مسطح باشد ولی چون شیعه به آن عمل می‌کند ما باید روی قبرها را مثل گرده ماهی بسازیم .

## تقیه یا بهانه تفرقه

عالمانی که احادیث باب تقیه را مطالعه کرده‌اند اگر انصاف باشد اعتراف می‌کنند که تقیه در شیعه به منظور آن بوده است که شیعه و سنی در مقابل هم جبهه نبندند و بروی هم شمشیر نکشند اختلافات جزئی موجب تفرقه مسلمین و تسلط دشمن نگردد .

## شاهد

در کتاب وسائل الشیعه جلد یازدهم از چاپ جدید صفحه ۴۷ از امام صادق علیه السلام روایت شده که در نماز برادران سنی شرکت کنید به عیادت بیمارانشان بروید از جنازه‌هاشان تشییع کنید بکوشید که در اعمال خیر آنان بر شما سبقت‌نگیرند . که به خدا قسم پرستیده نشده خدا به چیزی که خوبتر از تقیه باشد (۵۸)

## آنجا که تقیه نشد

محمد بن جریر طبری عالم بزرگ سنیان و مورخ و مفسر معروف در سن ۸۵ سالگی در بغداد مرد. ولی جنازه‌اش را از ترس آنکه مبادا آتش بزنند یا از ادای مراسم مذهبی محروم‌ش کنند شبانه به خاک سپردند زیرا گنهکاری نابخشودنی بود. و گناهِش آنکه فضایل اهل بیت و آل علی را نقل می‌کرد.

حافظ ابن عقده احمد بن محمد بن سعد همدانی را در روز و سال مرگش (۳۳۳) هجری بجای طلب‌آمزش تکفیر و محکوم نمودند. به‌گفته‌ی ابن‌کثیر و ذهبی و یافعی که از بزرگان علمای اهل تسنن‌اند مردی را محکوم کردند و به‌روایاتش اعتنا نکردند که سیصد هزار حدیث با اسناد حافظ بوده و در صدق گفتارش احدی تردید نمی‌کرد.

جرم ابن عقده این بود که انتقاد می‌کرد و اعمال صحابه را در بست نمی‌پذیرفت و حتی از دو شیخ بزرگ ابوبکر و عمر مثالبی نقل نمود.

## طبع تشیع

شیعه اگر بر اصل امامت تاسیس مکتب نموده است.  
 شیعه اگر دین را از سیاست جدا نشناخته است.  
 شیعه اگر در شرایط واحد قائل به تعدد مرجع و امام نیست.  
 شیعه اگر نمی‌گوید کل مجتهد مصیب و در باره‌ی همه کس احتمال خطا می‌دهد (۵۹)

شیعه اگر از اظهار بسیاری از عقاید خود تقیه کرده و می‌کند.  
 همه به‌خاطر حفظ وحدت مسلمین است. زیرا طبع تشیع با خلاف و اختلاف سازگار نیست.

پس اگر در قیافه تشیع اظهار وجود علمی می‌کنند و شخصیت خود را به آن می‌دانند که روبروی هم فتوی بدهند. با همه اختلافها خود را مصیب و رای خود را حکم خدا و مطاع بدانند.

از اظهار عقاید غیر ضروری خودداری نمی‌کنند و به‌رعایت حفظ وحدت

مسلمین تقیه ندارند . اینگونه کسان وابسته‌اند و از روح تشیع بیگانه .  
کسانیکه شیعه و تشیع را شناخته‌اند می‌دانند که چنان‌کسان نمی‌توانند  
چهره‌های واقعی تشیع بوده باشند .

### تقیه و اتحاد

کسانی که به تاریخ شیعه آگاهی دارند بی‌گمان اعتراف می‌کنند که این طایفه  
بیش از هر چیز به حفظ وحدت اجتماع اهمیت می‌دادند .  
یکی از نقش‌های تقیه در شیعه برای حفظ صورت اجتماع و جلوگیری از  
اختلاف بود .

شیعه در عین حالی که موجودیت و شخصیت او به این بود که مبارزه کند  
و در اظهار عدل و حق از همه چیز بی‌دریغ باشد و مجامله نکند . معذالک این وظیفه  
را داشت که در مسائل جزئی ( آداب و رسوم کم‌اهمیت ) تعصب به خرج ندهد . برای  
رسیدن به اصل مقصود گاهی از فروع بگذرد . برای حفظ اهم از مهم صرف‌نظر کند .  
برای حفظ مهم از غیرمهم چشم بپوشد .

آنجا که هدف مشترک است با همراهان خود در مسائل صوری مخالفت نکند .  
این همان تقیه و احتیاط است که دیگران نیز از آن برخوردارند . جز اینکه نامش  
را تقیه نگذاشته‌اند . می‌گویند سیاست ، می‌گویند تدبیر .

پس کسانی که مسائل جزئی را مایه اختلاف و بهانه‌ی اتهام قرار می‌دهند  
و امت اسلام را از هم می‌پاشند بیش از آنکه رهبر و امام باشند یا غی اندوختن متکار  
به دشمن .

### هدف

هدف اصلی شیعه در قیام و نهضت‌ها ، در تحمل زجر و حبس و شکنجه و  
اعدام‌ها آن نبود که چرا سایر فرقه‌های مسلمین وضو را چپکی می‌گیرند . چرا بجای  
مسح پا را شستشو می‌دهند . چرا آب جوشیده انگور را حرام نمی‌دانند . چرا مار-  
ماهی را ؟ هدف این مسائل جزئی نبود که این‌گونه اختلافها میان همه اهل استنباط

هست . هدف حکومت دین بود . شیعه عقیده داشت که امامت و رهبری صلاحیت لازم دارد . بزرگترین شرط صلاحیت اولیت و اولویت است . اعلمیت و طهارتست . شیعه علی و آل علی را از آنرو برگزید که واجد شرایط بودند (۶۰)

### غفلت و ستم

غفلت از ملاک تشیع موجب شد که در باره‌ی تاریخ ستم شود . گزارشات تاریخ را برخلاف تفسیر کنند . تاریخ تحریف شود و بزرگانی که چشم و چراغهای تشیع بودند متهم گردند . شعار تشیع و ملاک آن بنیاد ظلم را لغزانید . ریشه‌ی درخت پلید را سوزانید . حکومت اموی سقوط کرد و عباسیان روی کار آمدند .

### اتهام بزرگان

عباسیان به این امتیاز که از خاندان پیغمبر و طرفدار آل علی محسوب می شدند روی کار آمدند . مردم از آنرو عباسیان را پذیرفتند که دیدند آل علی ( به هر دلیلی که داشتند ) تن به زمامداری نمی دهند . لاقبل عباسی ها که نزدیکترند پذیرفته ترند .

### ابومسلم خراسانی

ابومسلم در آغاز کار خود از امام صادق ( ع ) خواست که آمادگی خود را برای خلافت اعلام کند تا او از مردم برایش بیعت بگیرد . امام به ملاحظاتی که داشت نپذیرفت . ناچار رو به آل عباس آوردند و سفاح خلیفه شد و سپس منصور .

### عباسیان در آغاز کار

عباسی ها در آغاز به زهد و پارسائی و هم دردی با طبقه‌ی ضعیف تظاهر می کردند ولی با اینهمه نمی توانستند میل و خواسته‌ی مردم را اشباع کنند . دلها عموماً "مجدوب آل علی بود و بنی عباس را پلی می دانستند که باید از آن عبور کنند

تا به مقصود برسند ، گرایش مردم به آل علی ایجاب کرد که عباسی ها علوی ها را به خود نزدیک و با آنان همکاری داشته باشند ولی . . . آل عباس این توفیق را پیدا نکردند . زیرا آل علی و آل عباس دو روح و سلیقه و دو طرز فکر متضاد داشتند . دید و شناختی که آل علی از اسلام داشتند با دید و شناخت آل عباس تفاوت داشت . به همین جهت منصور هرچه کوشید امام صادق را به خود نزدیک کند و با همکاری او مردم را دلخوش و کارهای خود را مشروع و مصوب جلوه دهد ، نشد (۶۱) آل عباس پیوسته دولت خود را در خطر شورش های رقیب می دیدند و برای دفع خطر کوشیدند که فرزندان علی به هیچ نفوذ و قدرتی نرسند . سعی داشتند که شخصیت های علمی و مذهبی از آل علی نباشد .

تا توانستند روی هنر و فضیلت آنان پرده کشیدند . از طرفی به شخصیت های بیرون از آل علی پول و پیری دادند . آنها را به خود نزدیک کردند تا هم به قیافه ی حکومت خود رنگ علم و دین بدهند و هم عوامل نابودی و سقوط را نابود کنند . از میان آن همه علما و ارباب فضل و حدیث تنها کسانی ترویج شدند که بارزیم دولت وقت کنار آمدند و مکتب آنان به عنوان روش و مذهب رسمی شناخته و معمول شد .

### روئای مذاهب

پس از رسول خدا علمای بزرگی پیدا شدند که در شریعت و احکام دین صاحب نظر و هر کدام دارای رویه خاصی بودند . اکثر آنان از خاندان پیغمبر ( ص ) و بویژه آل علی ( ع ) طرفداری می کردند جز اینکه بعضی در اظهار عقیده خود شجاعت و صراحت لهجه داشتند و از آن جهت مورد خشم یا نفرت دستگاه خلافت شده و نابود گشتند .

اولین گروهی که در سایه ی قدرت و دولت وقت توانستند از حق تفکر در دین استفاده کنند در عهد عمر بن عبدالعزیز خلیفه عادل و نیکسیرت بنی امیه بود . حسن سلوک این خلیفه با طبقات محروم و دگرگونی هایی که در اوضاع و تشکیلات دولت و حکومت پدید آورد موجب شد که جنبشی فکری و فرهنگی متعالی پدید بیاید . و آن طرز فکر بنام مذهب ابن عبدالعزیز شناخته شود . طرفداران این مذهب به ...

خاندان رسالت و آل علی اظهار علاقه می کردند . ولی پس از درگذشت او دو مرتبه به حالت اول برگشت و مکتب عدالت و انصاف تعطیل شد .  
 کسان دیگری نیز صاحب مکتب و مذهب خاص شدند که بعضی به جرم مخالفت و عدم سازش با دستگاه خلافت ازین رفتند و عده دیگری هم به جرم اظهار دوستی با آل علی علیه السلام .  
 از آن میان چهارتن که امروز رؤسای مذاهب سنیان شناخته شده اند در سایه تقیه محفوظ ماندند و مکتبشان رواج یافت .

### بی انصافی

اگر به تاریخ زندگی چهار فقیه بزرگ اهل تسنن آشنا بودیم اعتراف می کردیم که آنان را رهبران چهارگانه سنیان دانستن ستمی به تاریخ اسلام و شیعه است . اگر فرض کنیم که سنی در مقابل شیعه بود . نمی توانیم قبول کنیم که این چهارتن در مقابل مکتب علوی و جعفری به مخالفت قیام کرده اند . بلکه آنان فقیهانی بودند که برخی افتخار شاگردی امام صادق ( ع ) را داشته و برخی قسمتی از فقد خود را از علی و شاگردان او آموخته اند و به هر کیفیت در طرفداری از آل محمد ( ص ) و علی ( ع ) بسیار آزار کشیده اند ( ۶۲ )

### ناسپاسی

حقیقت آنست که سنی در مقابل شیعه آمدن ، مذاهب اربعه در قبال مذهب جعفری شناخته شدن . مسلمانان را به دو گروه ساختن و آنان را به جان هم انداختن ناشی از یک سیاست سیاه یا ناسپاسی بزرگ بوده است . برای آنکه به حقیقت امر بیشتر آگاه شویم فهرستی از تاریخ این چهار امام را به اختیار اهل دانش و انصاف می گذاریم .



### ابوحنیفه امام اعظم سنیان

او متوفای سال ۱۵۰ هجری و از علاقه‌مندان اهل بیت و شاگرد امام صادق (ع) بود. ابوحنیفه مردی صاحب نفوذ و طرفدار حق و عدالت بود. وقتی دید که کار حکومت بدست باطل و جور افتاده با محمد نفس الزکیه (نوهی امام حسن مجتبی) بیعت کرد و مردم را به یاری او تشویق و برضد خلافت منصوری فتوی داد.

ابوحنیفه به این جرم و دیگر از حمایت‌های از اهل بیت به امر منصور در شهر انبار زندانی و به دست ربیع (حاجب منصور) کشته شد (۶۳).

### ابوحنیفه در یاری اهل بیت

ابوزهره گوید او شیعی و دوستدار اهل بیت بود، در آراء و نظرات خود تابع تشیع بود و عقیده داشت که خلافت شایسته‌ی فرزندان علی است و دیگران همه غاصبند.

می‌گفت هرگز علی با کسی نجنکید مگر آنکه به حق سزاوارتر بود. روزی به اصحابش گفت آیا میدانید چرا مردم شام با ما دشمنی می‌ورزند، چون می‌دانند که اگر ما در جنگ علی و معاویه بودیم قطعاً در لشکر علی و از یاران او بشمار می‌آمدیم. روز دیگر پرسید چرا اهل حدیث کینه‌ی ما را به دل گرفته‌اند؟ به علت آنکه ما اهل بیت نبی را دوست می‌داریم و فضایل آنان را منتشر می‌سازیم. در باره‌ی زید از ابی‌حنیفه نظرخواستند گفت خروج او مانند خروج رسول الله در روز بدر بود. گفتند پس تو خودت چرا بازید بیرون نیامدی؟ گفت امانتهائی که مردم پیش من داشتند مانع از خروج من شد و من از ابی‌لیلی خواستم آنها را قبول کند تا خود در رکاب زید بیرون روم نپذیرفت.

ابوحنیفه به محمد بن عبدالله ابن حسن و برادرش ابراهیم که از نوادگان امام حسن مجتبی بودند کمک‌های شایانی کرد و مردم را به یاری او و خروج بر حکومت جور تشویق می‌نمود. به ابراهیم نوشت سراً "وارد کوفه شود که در کوفه شیعیان فداکاری

هستند که شبانه بر منصور بتازند و گردنش را بزنند و سرش را برایت بیاورند. منصور از این نامه آگاه شد و او را به زهر مسموم کرد.  
ابوحنیفه تا زنده بود از یاد قتل محمد نفس الزکیه اظهار تاءثر میکرد و -  
اشک میریخت .

### داناترین مردم زمان

ابوحنیفه تا حد قابل تقدیر پاس مقام امام (ع) را نگهداشت و حاضر نشد کلاس و کتابی مقابل استاد داشته باشد .  
هرچند منصور به او تکلیف کرد که مجموعه‌ای از احکام شریعت ترتیب دهد تا به کمک دولت در سراسر کشور منتشر و مذهب حنفی رسمیت پیدا کند پذیرفت .  
منصور برای جلب توجه او ندیمان و رجال دولت را پیش او فرستاد که بگویند به تشخیص خلیفه تو داناترین علمای زمان به احکام اسلامی آمده ایم پیش تو تحصیل بکنیم . ابوحنیفه با کمال رشادت گفت او اشتباه کرده به خدا قسم من در روی زمین کسی را داناتر از جعفر بن محمد نمی شناسم .  
منصور او را از کوفه به بغداد احضار کرد و قضاوت را به او پیشنهاد نمود .  
او رد کرد او را تهدید به قتل و شکنجه نمود. حتی به بهانه‌ای او را زیر شلاق گرفتند .  
ناچار قبول کرد . اما دیری نگذشت که بجرم همکاری با نفس الزکیه توقیف و زندانی و مسموم شد .

### ابوحنیفه راوی از اهل بیت

چگونه ابوحنیفه از شنیدن احادیث شیعیان نهی می کرد؟ حالی که خودش فراوان از بزرگان شیعه حدیث نقل کرده است مانند جابر بن یزید جعفری ۲ حبیب ابن ثابت ۳ عطیه ابن سعد کوفی ۴ ابورائد نهدی ۵ سلمه ابن کهیل حضرمی ۶ اصلح کندی ۷ اسمعیل بن عبدالرحمن کوفی ۸ منمآل ابن عمر کوفی ۹ عدی ابن ثابت انصاری ۱۰ زید بن حارث الیامی . در آثار کتبی که منسوب به ابی حنیفه است مانند کتاب الاثار و کتاب الخراج و کتاب الرد علی الازاعی و غیره از این گونه راویان

که همه شیعه‌اند بسیار نقل شده .

پس اینکه شهرت یافته ابوحنیفه از دشمنان فرزندان علی و مخالفین شیعه و مذهب اهل بیت است افترائی بیش نیست . با اینهمه باید توجه داشت آنچه آدمی را کور و کور می سازد جمود و تعصب است .

### دین خدا

ابوحنیفه برای دوستش گفت از من خواستند در مسئله‌ای به استناد روایتی مجعول که از بنی امیه رسیده بود فتوی دهم . گفتم انا لله و انا الیه راجعون . چه روزگاری است؟ من که بدین خدا و گفته‌ی علی (ع) فتوی می دهم با این پیشنهاد چه کنم؟ ظاهراً" پذیرفتم ولی در واقع به همان دین خدا فتوی دادم (۶۴)

### شایسته‌ی امامت

گروهی ( شاید جاسوس بودند و مامور به آزمایش و گزارش) به نزد او آمدند که فلان مرده و وصیت کرده خمس مالش را به امام بحق تسلیم کنند به کی باید داد؟ گفت المستحق لذالك هو جعفر بن محمد . سزاوار این مال جعفر بن محمد است . همین گونه بی پروائی‌ها و اظهار علاقه‌ها به امام بالاخره او را به کشتن داد .

### انصاف

با اینهمه دلیل‌هایی که تشیع و دوستی ابوحنیفه را به اهل بیت اثبات می‌کند انصاف نیست که به استناد دروغ‌ها و تهمت‌ها او را در صف دشمنان علی و خاندان او قرار دهیم .

### تهمت

از ابی عصمت (نوح ابن مریم) مروزی نقل کرده‌اند که او از ابوحنیفه سؤال کرد از چه کس نقل حدیث کنم گوید ابوحنیفه پاسخ داد از هر محدث عدل مگر شیعه که اساس عقیده آنان گمراه دانستن اصحاب نبی است .

## نوح ابن مریم کیست؟

صرف نظر از آنکه نوح در نقل این گزارش از ابوحنیفه (منفرد) است و هیچ کس دیگر این حرف را از ابوحنیفه نقل نکرد. آنچه مهم است این است که بدانیم اساساً نوح ابن مریم یکی از جعل‌کنندگان حدیث (خبرساز) است چنانکه حافظ زین الدین عراقی در مبحث وضاعین (دروغسازها) گوید از کسانی که قریة الی اللہ حدیث دروغ می‌ساختند نوح ابن مریم است چنانکه حاکم (نیشابوری) گوید از نوح پرسیدند تو این احادیث را چگونه از قول عکرمه نقل می‌کنی حالیکه اصحاب اینگونه احادیث را از او روایت نمی‌کنند؟ گفت من دیدم که مردم از قرآن روی برگردانده اند و بقیه ابوحنیفه روی آورده‌اند این احادیث را در فضیلت سوره‌های قرآن ساختم قریة الی الله تا موجب تشویق مردم به کتاب خدا شود.

ابن حیان در باره نوح گوید او همه چیز جمع‌آوری کرد مگر راستی را (۶۵)

## مالک ابن انس

مالک ابن انس متوفی ۱۷۹ معاصر ابوحنیفه فقیه مدینه و از شاگردان خوب امام صادق (ع) بود و از علویین سخت طرفداری می‌کرد. مالک در خروج محمد بن ابراهیم نوه امام حسن مجتبی ابراز علاقه و مردم را تحریص می‌نمود مالک فتاوائی برخلاف مذاق حکومت به استناد احادیث نبوی صادر کرد و مجازات شد. به جرم اظهار علاقه به اهل بیت و امام صادق (ع) از جعفر بن سلیمان پسر عموی عباسی تازیانه خورد باز هم در مرام خود اصرار داشت تا به خروج محمد بن یحیی فتوی داد. دیگر بار مورد خشم قرار گرفت و به زندان افتاد ولی مردم به حمایت او جنبیدند حکومت ناچار شد برای جلب رضای مردم او را آزاد کند. اما در زمان خلافت رشید در سایه تقیه یا سازش مورد احترام قرار گرفت.

## دلیل امامت مالک

با اینهمه در همه جا انصاف داده و اعتراف کرده اند که مالک ابن انس شاگرد امام صادق بود. و هرچه داشته از مکتب اوست. چنانکه المناقب گوید امام صادق علیه السلام بهنگام وفاتش به مالک توصیه ها می کرد. شیخ عیسی بن مسعود الزاوی در کتاب مناقب مالک می گوید مردم کوفه به هنگام وفات امام صادق به گرد بسترش آمدند و پرسیدند به کی مراجعه کنیم؟ فرمود بفقیه اهل حجاز. توضیح خواستند گفت به ولود یا برکت مالک ابن انس که او هرچه را شما به آن نیاز دارید از من آموخته است و من او را امتحان کردم فقیهی فاضل شده.

پس بهترین شاهد سنیان بر شایستگی مالک آنست که او بهترین شاگرد امام صادق بوده است.

## شافعی

## ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی

از تیره بنی هاشم و دوستدار اهل بیت رسول کسی که در دوستی آنان نسا آنجا شیفتگی نشان داد که شیعه مانند او را اهل علو می شناسد. وقتی دید و شنید که مردم او را به خاطر این دوستی رافضی می گویند در پاسخ سرود که:

ان کان رفضاً حب آل محمد (ص) فلیشهد الثقلان انی رافضی  
یعنی اگر دوستی آل محمد (ص) بی دینی و رافضی است جن وانس شاهد  
باشند که من بی دین و رافضی هستم (۶۶)

شافعی از اینکه می دید کرسی خلافت بنا اهل گذاشته شده رنج می کشید و بیوسته بر آن نقشه و تدبیر داشت. تا توانست حزبی مخفیانه از دوستان علی (ع) (گروه علویین) تشکیل دهد.

او مردم را به بیعت با عبدالله بن محض پسر حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی (ع) دعوت می کرد تا حاسوسان به هرون گزارش دادند. هرون فرمان داد در غل و زنجیر او را به بغداد روانه کنند. نیمه شب به کاخ احمر (قصر سرخ = خون) وارد شد

در حالیکه گروهی را به همین قبیل اتهام یکی پس از دیگری وارد برخلیعه می‌کردند از این در با پای خودشان و از آن در نعل و سرهای بریده‌شان سیرون می‌افتاد.

نوبت به شافعی رسید نیايشگرانه که خدایا در آنچه پیش می‌آید از تو خیر می‌طلبم (۶۷). روبروی هرون قرارگرفت ولی به لطف خدا دل هرون براو نرم شد و از خونس گذشت. در زمان مامون مسافرتی به مصر کرد زیرا قبلاً "آمادگی آنان را برای مکتب خویش دریافته بود مصر از فکر و ذوق شافعی استقبال کرد شافعی در اندک زمانی توانست فقه و عقاید خود را مذهب رسمی مصر کند و جنبش علوی پدید آورد اما پیش از آنکه نقشه‌اش عملی بشود به بهانه اینکه با مذهب مالکی مخالف است او را کشتند. بدین ترتیب محمد بن ادریس شافعی قربانی عقیده خویش یعنی دوستی با آل علی و مخالفت با دستگاه جاعر شد.

شافعی در اظهار علاقه و احترام به اهل بیت خیلی صراحت لهجه داشت و اشعاری در آن زمینه سرود و از آنها است.

يا اهل بیت رسول الله حکم  
فرض من الله فی القرآن انزله  
یکفیکم من عظیم الدهر انکم  
من لم یصل علیکم لاصلوة له  
یعنی دوستی شما ای خاندان رسول خدا به حکم خدا که در قرآن نازل شده واجب است. در عظمت روزگار شما همین کافی است که هر که درود بر شما نفرستد نماز نخوانده است.

آل النبی ذریعتی و هموالیه وسیلتی  
ارجویان اعطی غدا "بیدی الیمین صحیفتی  
یعنی خاندان نبی دستاویز و وسیله‌ی من بسوی خدا و رسول است.  
امیدوارم که به این توسل فردای قیامت نامه‌ی عملم به دست راست رسد.

### تشیع شافعی

شافعی در اشعارش تصریح می‌کند که بر آئین تشیع است و تهمت رافضیگری را با کمال افتخار استقبال می‌کند. می‌گفت.

انا الشیعی فی اصلی و دینی  
مکه شم داری عسقلبه  
با طیب مولد و اعز فخر  
واحسن مذهب سموالبریه

( المناقب للفخر الرازی )

یعنی من در دیم تبعه هستم . وطن اصلیم مکه و سپس خانه ام در عسقلیه . در  
بناکترین جاهای دنیا آمدم و به عزیزترین افتخارها و نیکوترین مذهبها ( تشیع ) که  
مردم می شناسد موفق رفتم .

قالوا ترفصت قلت كلا	ما الرفض ديني ولا اعتقادي
لكن بوليت غير شك	خير امام و خير هادي
ان كان حب الوصي رفصا	فانني ارفض العباد

یعنی گویند ای شافعی رافضی شده ای می گویم نه دین و عقیده ای من رافضیگری  
نست . لکن ولایت کسی را قبول کرده ام که بدون شک بهترین امام و خوب ترین هادی  
است . اگر دوستی و صی پیغمبر راض و بی دینی است . آری من رافضی ترین مردم .  
حیی اس معن محدث بزرگ می گفت شافعی شیعی بود . این سخن بگوش  
احمد بن حنبل رسید از حیی پرسید دلیل تشیع شافعی چیست ؟ گفت من در کتاب  
او که در باره اهل ستم ( اهل البغی ) نوشته نظر کردم دیدم از آغاز کتاب تا پایان  
همه نفع علی این ابیطالب دلیل آورده است .

این ندیم در ( الفهرست ) ( ۶۸ ) گوید مردی مسئله ای پیش شافعی طرح کرد  
او پاسخ داد مرد گفت باعلی مخالفت کردی شافعی گفت تو ثابت کن که اینکه گوئی  
رای علی است تا من صورتم را روی خاک بگذارم و بگویم خطا کردم .

روزی شافعی وارد مجلسی شد که آل علی در آن انجمن داشتند از او نظر  
خواستند گفت من در مجلسی که آل ابیطالب هستند و بهتر از منند سخن نمی گویم  
که فصل و ریاست سزاوار آنها است ( ۶۹ )

پس سنی در مقابل شیعه نبود آنچه دشمن شیعه بود استبداد بود و ستمگری

احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هجری

چهارمین امام اهل تسنن

این امام نیز از ارادتمندان حدی اهل بیت بود و بیش از همه کس اصرار

داشت مردم با فضایل آل محمد ( ص ) آشنا شوند .

## مسند احمد

مسند احمد کتاب فقه نیست بلکه مجموعه‌ای از احادیث است که در آن فضایل آل محمد (ص) فراوان ذکر شده است .  
 احمد این‌گونه احادیث را در وقتی می‌خواند و می‌نوشت و منتشر می‌کرد که نشر آن جرمی بزرگ و نشانه‌ی یاغیگری برابر دولت وقت بود . و مرتکب آن محکوم به قتل یا لاقل شکنجه و زندان . احمد عنوان کتاب خود را مجموعه‌ی احادیث فقه و مسائل قرارداد تا نقل فضایل اهل بیت در آن ضمنی باشد و مواخذه نشود .  
 در مسند حنبل احادیثی که خلاف مذاق حکومت وقت و مدمت از حور و جهالت باشد و استبداد فراوانست .  
 روایاتی که نایستگان خلافت را معرفی می‌کند کم نیست .

## احمد و معتصم

معتصم عباسی از اینکه احمد در اظهار دوستی اهل بیت بی پروا است و بی ملاحظه نقل فضایل آنان می‌کند دستور داد تا زندانش کنند و احمد در زندان هم از کار و وظیفه‌ی خود دست برداشت به فرمان معتصم او را زیر شلاق انداختند با احساس کرد که حای تقیه است . احساس کرد که خطر مرگ است و به دنبال آن نابودی همه رنجها . تصمیم گرفت تقیه کند .

گروهی که شاید احمد آنان را می‌شناخت به نزد وی آمدند و پرسیدند با ولی امر چه کنیم ؟ آیا وقتی می‌بینیم فاسق و فاجر است از او اطاعت کنیم ؟ احمد گفت اطاعت از اولی الامر واجب است اگرچه فاجر باشد .

## دلیل یا بهانه

همین گفته‌ی احمد است که بهانه‌جویان از اطراف او رمیدند که احمد با فسق و فحور کنار آمده است و دولتیان گفته‌ی احمد را دلیل آن قراردادند که اگر اولی الامر فرمان به گناه داد باز اطاعتش لازم است .  
 ولی حقیقت آن بود که احمد با این فتوی تقیه کرد .



## تقیه و موارد آن

همان احتیاط و مراقبت است که هر عاقلی در سخن و کردار خود به کار می برد. دشمن را از نیت و اندیشه خود آگاه نمی کند، اسرار کار خود را برای او فاش نمی سازد به دوست هم همه حرف و عقیده خود را نمی گوید. ظرفیت او را می سنجد و از آن تجاوز نمی کند که در حدیث است ( اگر ابوذر از دل سلمان آگاه می شد او را می کشت یا لا اقل کافر می دانست ) . ( ۷۰ )

۲- در مذهب اهل بیت اگرچه خلافت حق عالمترین و پاکترین مردم زمان ( یعنی امام معصوم ) است ولی اگر آن امام معصوم به عللی از کار خلافت برکنار ماند و نشد که با حفظ مصالح عامه مسلمین کار به اهلش برگردد . شیعه طبق مذهب اهل بیت وظیفه دارد از تظاهر به مخالفت پرهیزد و از همان کس که فعلاً " زمامدار شده در آنچه گناه نیست اطاعت کند و کاری به اینکه او آدم خوب یا بد است ( بر یا فاجر ) نداشته باشد . این اطاعت اعانت بر ظلم و گناه نیست بلکه رعایت وحدت و اجتماع مسلمانان است .

از رسول خدا ( ص ) آورده اند که اگر برده ای حبشی بر شما امیر شد مادامی که به کتاب خدا بر شما حکومت می کند از او بشنوید و اطاعت کنید ( ۷۱ )  
و باز فرموده است حق علی الامام ان یحکم بما انزل الله وان یودی الامانه فاذا کان کذا لک کان حقاً " علی المسلمین ان یسمعوا و یجیبوا اذا دعوا ( ۷۲ )

## حفظ وحدت و اجتماع

در شیعه به حفظ وحدت و برادری بسیار اهمیت داده شده . مکتب اهل- بیت می گوید آنجا که اظهار سلیقه و اعتقاد موجب تفرقه و سوء استفاده دشمن است از آن پرهیز کنید ( تقیه ) پس اگر می بینیم احمد در سؤال کسانی که شاید جاسوس هم بوده اند می گوید اطاعت از اولوالامر واجب است اعم از آنکه آدم نیک یا بدی

بوده باشد مخالف مذهب اهل بیت نگفته است. آیا حکام و فرماندارهایی که از قبل امام معصوم در شهرها حکومت می‌کنند اولی الامر نیستند؟ آیا آنان هم مثل شخص امام معصوم اند؟ آیا اطاعت از آنان واجب نیست؟ آیا هم اکنون که دست مردم به امام معصوم نمی‌رسد، زمان غیبت است مسلمانان نباید از شخصی و مقامی اطاعت کنند؟ پس آیا سخن و پاسخ احمد خلاف مذهب اهل بیت است. جواب با خردمندان است.

به هر حال با خیال‌های واهی و به صرف احتمال، به استناد تعصب. مردان بزرگی را متهم و محکوم کردن، ستم در حق تشیع بلکه اسلام و بلکه انسانیت است. اگر نسبتها به استناد فجعولات تاریخی باشد این همان خیانت تاریخ است. خدایا ما را به آنچه حق است. به آنچه شکاف و فاصله‌ها را کمتر می‌کند، به آنچه تو را راضی و ما را خوشبخت می‌گرداند هدایت و موفق کن. خدایا ما را به کتاب خودت و به اهل بیت نبی خودت در دو جهان نزدیک بفرما.

### من وکیل مدافع شخص نیستم

من اگر بتوانم دفاع از حریم حق و فضیلت می‌کنم .  
حرف من اینست که چرا به تاریخ خیانت می‌کنند؟ چرا شخصیت‌هایی که  
در اسلام کم‌نظیرند تنها به خیالات و بدگمانی‌ها متهم شده‌اند؟  
این حمایت مسلمان از اسلام یا شیعه از تشیع یا جعفری از شاگردان امام  
صادق (ع) است .

می‌گویم اینکه ائمه اربعه در اخذ احادیث رسول رجوع به اهل بیت نکرده باشند  
افتراء است . رجوع به اهل بیت مگر چگونه است؟ وقتی اعتراف می‌کنند که از استادی  
اهل بیت صاحب نظر شده‌اند آیا این نشر مکتب اهل بیت نیست؟ ثانیاً "وقتی امثال  
جابر جعفی . . . . . نتواند احادیث امام باقر را آشکارا بگوید، مگر به کشته شدن . از  
امثال ایشان که سرشناس بودند چه توقعی باید داشت؟ ثالثاً "مگر رجوع به اهل بیت  
فقط به نقل حدیث از آنانست؟

آری همین تصور غلط است که شریعت را ناقص؛ رسول خدا را مقصر، مقام  
و لیاقت اهل بیت را پشت پرده غفلت و جهل کشیده است .

## جای تقیه

وقتی بپذیریم که تقیه برای حفظ دین است نه دین برای تقیه، بی شک می‌پذیریم که جای تقیه در اصل دین و شریعت نیست.

وقتی متوجه باشیم که شکل دین و شریعت را احکام ثابت و دائم ساخته است بی‌تامل قبول می‌کنیم که جای تقیه در بیان احکام ثابت و دائم دین نمی‌باشد. همه انبیاء و رسولان الهی بخاطر ابلاغ همینگونه فرمانها مبعوث شده‌اند. بخاطر تبلیغ و حفظ همین احکام بوده که رنجها و شکنجه‌ها دیده‌اند.

بخاطر احیاء و اجرای همین احکام چه خونهای پاک و بی‌گناه ریخته شده و چه حریم‌های مقدسی مورد تجاوز، چه خانه‌ها خراب و اموال به یغما و زنان بی‌طرف و معصوم به اسارت و نابودی کشیده شده است.

اگر جای تقیه بود خون از دماغ کسی نمی‌چکید.

سیدالشهداء به موارد تقیه آشنا تر بود که دید آنجا جایش نیست و ایستادگی کرد

و کشته شد و هم تا ما را نیز آگاه کند ایستاد و سخنرانی کرد.

سخنرانی امام (ع)

ایها الناس ان رسول الله (ص) قال من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنه رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یعبیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.

الاوان هئولاء قدالز موطاعه الشیطان و ترک موطاعه الرحمن و اظهرو الفساد و عطلوا الحد و دو استاثر و ابالفیی و احلوا حرام الله و حرموا حلال الله و انا احق من غیر و قد اتنتنی کتیکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم انکم لاتسلمونی و لاتخذلونی فانال حسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله (ص) نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم فلکم فی اسوه (۷۳)

( ابومخنف - طبری - نفس المهموم )

## تصرفات خلفاء

قرآن می‌گوید یکی از موارد مصرف زکات اهل کتاب و کفارند مقداری به آنان داده شود تا دلشان به مسلمین و حکومت اسلامی گرم شود (۷۴)

ابوبکر و عمر این سهم را به آنان ندادند و می‌دانیم که این حکم از احکام سیاسی اسلام است و اجرای آن به عهده اولوالامر و زمامداران کشور.

دو خلیفه مذکور به شهادت کتابهای برادران سنی این حکم را اجرا نکردند و از آنطرف در کتب فریقین دیده نمی‌شود که علی (ع) و آل و اولاد معصوم او بر این تعطیل حکم اعتراض کرده باشند چه اهل بیت نبی (ص) اینگونه تعطیل را الغای حکم و تغییر دین خدا نمی‌دانستند بلکه احیاناً "یک خطای در تشخیص.

عموم تصرفات خلفا و تغییرها که می‌دادند در احکام سیاسی اسلام بود (که غالباً" تابع زمان و مصالح موقت انسان است) و به همین جهت علی (ع) و پس از او فرزندان معصوم بر آنگونه تصرفات اعتراض صریح نداشتند. و آنها را بدعت نمی‌شمردند بلکه حمل بر مسامحه در اجرای حکم یا خطای در تشخیص مصلحت می‌کردند.

وگرنه با دیدی که شیعه در باره امامان معصوم دارد هرگز نمی‌تواند قبول کند که آنان همه اینگونه تصرفات را بدعت می‌دانستند و معذالک سکوت می‌کردند (یعنی تقیه) تقیه چنانکه گذشت تنها در مواردی جایز است که به اصل و پیکره دین و شریعت آسیبی نرسد بدعتی پدید و سنتی تغییر نیابد وگرنه امامان معصوم در حفظ اصل و پیکره شریعت از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نداشتند.

## سوء تفاهم

از مطلب فوق این نتیجه را نگیرید که ما وکیل مدافع خلفا شده‌ایم و می‌خواهیم آنان را تبرئه و تقدیس کنیم بلکه می‌خواهیم مقام شامخ عصمت و امامت را از اتهام به تقیه‌های ناروا و زبونی و ترس بی‌جا پاکیزه بشناسیم و اما تصرفات آنان بجا یا نابجا بوده خود مطلبی دگر است.

## سکوت

رهبرانی را که شیعه پذیرفته هرگز مردان ترسو و زبون نبوده‌اند و گرنه کشته و مسموم یا محبوس نمی‌شدند هرگز در مقابل بدعتها و الغای احکام دین و شریعت سکوت نمی‌کردند چنانکه علی (ع) با همه تحمل و اغماضها که در عهد خلفا برابر ظلمها و خلاف‌ها داشت به‌نماز تراویح اعتراض کرد.

## نماز تراویح

یکی از شب‌های ماه رمضان پسر خطاب به مسجد آمد دید مردم جدا جدا و متفرق به قرآن و نماز و دعا و نیاز پرداخته‌اند. عمر که روح نظامی بر سایر عواطفش غالب بود از این تفرقه خوشش نیامد دستور داد که به جماعت عبادت کنند و برای نمازشان با آنکه نماز مستحب بود دو امام (پیش‌نماز) معین کرد تا چون یکی خسته شد به استراحت پردازد و دیگری بجای او و پس از هر چهار رکعتی همه استراحت داشته باشند و بهمین جهت آنرا نماز تراویح نامیدند.

علی علیه‌السلام به این نماز اعتراض کرد ولی مردم که به آن خو گرفته بودند یا مصلحت بزرگان‌شان نبود که اعتراض‌های علی را بر عمر بپذیرند فریاد و اعمر راه بلند کردند که ایوای علی با نماز و جماعت مخالفت می‌کند (۷۵)

شیعه به پیروی از رهبر خود جز در صلوه استسقاء هر گونه صلوه مستحبی را که به جماعت برگزار شود بدعت می‌دانست. اگر چه امروز هم بر همین عقیده هست و کتاب‌های فقهی شیعه به آن گواه. اما عملاً "رنگ سنی را پذیرفت و حساً" می‌بینیم که چگونه شب‌های ماه مبارک رمضان نمازهای جماعت دارند و چگونه مجالس دعا و مناجاتشان دسته‌جمعی و به هیئت خاص صورت می‌گیرد.

## اعتذار

پاره‌ای از فقیهان به دفاع از این بدعت به اعتذار برخاسته‌اند و می‌گویند نمازهای جماعت شب‌های قدر مستحب نیست بلکه نمازهای واجبی است که قضا شده

می‌گوئیم بر فرض که چنین باشد به چه مجوزی نمازهایی که در طول سال از پیش‌نماز و پس نماز قضا شده چوب خط زده و نخوانده‌اند و همه را برای دو سه شب احیاء گذاشته‌اند. این چه پیش‌نماز و چه عادلی است که احتمال نداده پیش از رسیدن شب‌های احیاء بمیرد و جلوتر به قضای عبادات نپرداخته است. این چه مردمی‌اند که چنین پیش‌نمازی را عادل می‌شناسند بر فرض یکبار و دوباره بطور اتفاق نمازهایی از او قضا شده اما چرا همه ساله آنهم فقط در شب‌های احیاء.

### باز می‌گوئیم

بر فرض که از عزرائیل مهلت گرفته باشند مطمئنند که تا شب‌های احیاء نرسد و نمازهای قضا را نخوانند نمی‌میرند؛ به چه دلیل آنرا به جماعت می‌خوانند نمازهایی که در اسلام به جماعت برگزار می‌شود هر کدام وقت معین دارد. در شریعت اسلام هرگز پس از نماز خفتن و قبل از سپیده دم صبح دعا و نمازی به جماعت برقرار نمی‌شود هرگز اسلام تظاهرات در عبادت را در نیمه‌های شب که وقت استراحت عموم است نپسندیده و احازه نداده که به بهانه دعا و نماز و مناجات و نیاز به گردهم جمع شوند سروصدا کنند بلکه سفارش کرده حتی بسم‌الله را در نماز و دعا‌های شبانه آهسته بگویند و مزاحمتی برای دیگران که بیمار و ضعیف و معذورند ایجاد نکنند یکی از موارد اختلاف شیعه با برادران سنی خود همینجا است که شیعه فرمان عمر بن خطاب را بر اینکه نماز شب را به جماعت بخوانند و حتی در مقدمه آن اذان بگویند بدعت می‌داند چنانکه خود عمر نیز به اینکه بدعت گذاشته اعتراف کرده است (۷۶)

### عبادت‌های فردی

شریعت اسلام از نظر اولیای شیعه چنانست که هم فرد در آن تکامل و تربیت می‌یابد و هم اجتماع - و همین جهت علاوه بر آنکه افراد در اجتماع دارای وظایفی

هستند در محیط خانواده و در حال تنهایی نیز به تکلیف‌هایی موظفند . همانگونه که باید در نماز و حج و جهاد شرکت کنند و خدا را دسته جمعی بپرستند باید روزه بگیرند و به فکر ساختن و پرداختن شخص خویش باشند . همانگونه که باید صدقات واجب را بطور آشکار بپردازند تا موجب تشویق دیگران شوند . در نهانی‌ها نیز باید انفاق کنند تا به پاکی نیت و اخلاص در عمل برسند . همانگونه که به هنگام بیداری مردم با مردم اند و در جماعت و نماز و عبادتشان حاضر . به هنگامی هم که عموم مردم به خواب می‌روند هرکس طالب کمال و تقرب است باید از این فرصت استفاده کند به دعا و نیازهای مخفی و شبانه بپردازد .

## مناجات

در اصطلاح شریعت به دعا و نیازهای شبانه مناجات گفته می‌شود و این کلمه از ریشه ( نجوئی ) گرفته شده یعنی تنگ‌گوشی حرف زدن بگونه‌ای که هیچکس ملتفت نشود . صرف نظر از اخبار و روایات زیاد که سفارش به اختفاء و اخلاص می‌کند قرآن مجید صریحاً " اعلام می‌کند که آهسته و بدون هیچ تظاهر باخدای خویش راز و دعا داشته باشید .

شریعت اسلام از دید و منطق شیعه رابطه فردی شخص را با خدا نادیده نگرفته و از همین جهت روانداسته که خانه‌ها مانند گورستان از صوت دعا و قرآن و نماز خاموش باشد . مسجد را جای اجتماع و نمازهای جماعت قرارداده و نافله‌ها را سفارش کرده که در خانه‌ها به تنهایی برگزار کنند .

شیعه در این عقیده از کتاب‌های برادران سنی خود نیز دلیل‌ها دارد . و آنان نقل کرده‌اند که پیغمبر به عبدالله ابن مسعود فرمود می‌دانی که خانه من از هرکس به مسجد نزدیکتر است ولی دوست دارم نمارهای غیر واجب را در خانه ادا کنم .



به زید بن ثابت نیز به همینگونه سفارش می‌کرد به نقل انس ابن مالک فرموده است خانه‌های خود را بیپاره از نمازها گرانقدر کنید که مثل خانه‌ای که در آن یاد خدا می‌شود با آنجا که نمیشود همچون زنده و مرده است - اینگونه احادیث را کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری و مسلم و نسائی و صحیح ابن خزیمه و دیگران نقل کرده‌اند و همگی از زبان پیغمبر آورده‌اند که رسول خدا همه شبها که از نیمه می‌گذشت به نماز و نیاز می‌پرداخت و مراقب بود کسی از حال او آگاه نشود.

اینکه مشاهده می‌کنید شامگهان تا گاهی که شب از نیمه می‌گذرد جهالی بطور دسته‌جمعی فریاد و فغان می‌کنند و نام آنرا دعا و احیاء و توسل می‌گذارند چیزی جز جهل و عوامی نیست و ربطی به مذهب و مکتب شیعه ندارد اینک می‌بینید در شب‌های احیاء ساعتی از آنرا به نماز دسته‌جمعی (به هر عنوان) برگزار می‌کنند این یک‌نوع سنی‌گری است که شیعه نمایان در آن تعصب می‌ورزند. اینک می‌بینید صبح و عصر جمعه به نام دعای ندبه و سمات به گرد هم می‌نشینند تا آنجا که نفس دارند . . . . می‌کشند و به آنهم قانع نیستند با نصب بلندگوها آسمان و زمین را خبردار می‌کنند و برای جا و هزینه آن میلیون‌ها تومان از دست و جیب فریب - خورده‌ها در می‌آورند اینها ابداء" ربطی به منطق و مکتب شیعه ندارد و اولیای تشیع از این عوامی‌ها یا عوام‌فریبی‌ها پاکیزه‌اند.

معجزات ساختگی خواب‌نماها چرا نشود، چرا نکنند؟ مگر کم درآمد دارد؟  
 چرا . . . نزنم؟ چرا نکنم . . . منکه تا پریسال بقول معروف یک پا گیوه و  
 یک پا چارق به پایم بود اکنون در صف یکی از پولدارهای معتبر قرار گرفته‌ام چرا  
 نفریبم؟ چرا سوار نشوم . . . .؟

## بر اساس یقین

من عمل علی غیر علم کان مایفسد اکثر ما یصلح .  
 کسی که بدون علم عمل کند فساد آنچه می کند از صلاحش بیشتر است .  
 ( رسول الله " ص )

از بزرگترین امتیازات شیعه آنست که اساس مکتبش بر علم و یقین است .  
 پیروان آل محمد ( ص ) معارف اسلام را از منابع موثق و قابل اطمینان می گیرند . از  
 مصادری که یقینی باشد . و تبعیت از ظن و گمان در مکتب شیعه و اسلام محکوم است .  
 اولیای شیعه هر خبری را که یقینی نباشد خواه از آن جهت که از آحاد است خواه از  
 آن جهت که شاهی و مؤیدی در کتاب و سنت ندارد ، مطرود می شناسند و یا لا اقل  
 حجت نمی دانند .

سید مرتضی علم الهدی طرد اخبار غیر یقینی را مانند طرد عمل به قیاس از  
 امتیازات شیعه می شمرد .

قاضی و ابن زهره و طبرسی و ابن ادریس عمل به اخبار غیر متواتر و غیر -  
 یقینی را جایز نمی دانند ( ۷۷ )

## پیروی از گمان

ان يتبعون الاالظن و ما تهوى الانفس. سوره نجم - آیه ۲۳

کافران پیروی از ظن و گمان می‌کنند درحقیقت به دنبال هوای نفس می‌روند. از تاسف‌های بزرگ یکی این است که قرن‌ها است اصول استنباط در فقهات، که باید اصول و ملاک‌های یقینی و ثابت باشد ظن و گمان شده است. می‌دانید که قرآن و سنت از مدارک استنباط است و باز می‌دانید که آشکارا می‌گویند قرآن و سنت هر دو ظنی و گمانی هستند.

قرآن دلالتش ظنی است و اخبار (که مبین سنت است) سندش ظنی است. پس فقهات ما آنچه استنباط می‌کند همه ظن و گمان بر پایه ظن و گمان است. و حال آنکه قرآن و عترت با کمال صراحت و شدت از آن نهی می‌کند. قرآن تبعیت از ظن و گمان را منسوب به کفار می‌کند و می‌گوید مالهم به من علم ان يتبعون الاالظن. و آشکارا می‌گوید پیروی از گمان نکنید و گمان شما را به حق نمی‌رساند. اجتنبوا کثیرا "من الظن. ان الظن لایعنی من الحق شیئا".

بیش از پنجاه مورد از پیروی ظن و گمان منع کرده ولی برای نمونه حتی یک مورد هم به تبعیت از گمان دستور نفرموده است (۷۹)

## بر مبنای ظن و گمان فتوی ندهید.

امام صادق (ع) می‌گفت من شما را از دوروش نهی می‌کنم که در آن نابودی مردان است از اینکه خدا را به باطل دیندار شوی و میان مردم بدون دانش فتوی دهی (۸۰)

امام باقر (ع) می‌گفت کسی که بدون علم و هدایت برای مردم فتوی صادر کند فرشتگان رحمت و عذاب او را لعنت می‌کنند و گناه هر کس که به آن فتوی عمل کند به گردن اوست (۸۱)

پس چه فایده؟

می‌گویند مقصود از آیاتی که نهی از ظن و گمان می‌کند در مورد اصول اعتقادی است نه فروع احکام ( لا ما یعم الفروع الشرعیه ) .

می‌گوئیم بچه دلیل فقط اصول اعتقادی است و شامل فروع احکام نمی‌شود؟  
اصولاً " بچه جهت لازم است که به اصول عقاید ( از جمله رسالت و امامت )  
علم داشته باشیم؟

خواهید گفت برای آنکه یقین کنیم که آنچه می‌گویند وحی و الهام خداست .  
می‌گوئیم پس یقین به حقانیت رسول و امام برای یقین به گفته‌ی آنان است  
بنابراین اگر دست ما به گفته‌ی قطعی و یقینی آنان نمی‌رسد و بسیاری از آنچه از آنان  
به ما رسیده مورد شک یا احتمال است پس فایده یقین به حقانیت رسول و امام چیست؟  
به بیان دیگر اینهمه سعی و دقت ما در شناختن رسول و امام برای آن بود  
که شخص آنان را بشناسیم مثلاً "یقین کنیم این فرزند او و او فرزند دیگری است؟  
اینگونه معرفت در اسلام و ایمان کافی است؟ یا لازم است منطق و مکتب آنان را  
دریابیم و زیر بار سخن و حکومت غیر آنان نرویم؟  
اگر بنا باشد هر گفته‌ای را که به احتمال منسوب به آنان است بپذیریم، پس  
فایده تحصیل یقین در اصل رسالت و امامت چه می‌باشد؟

## دلیل گمانی‌ها

کسانی که می‌گویند ظن و گمان در دین و شریعت نیز حجت است بزرگترین دلیلشان اینست که می‌گویند وقتی گمان می‌کنیم چیزی بر ما واجب است یا حرام باید به این گمان خود عمل کنیم زیرا اگر مخالفت کنیم احتمال آن هست که عقوبت شویم (۷۸) پاسخ آنست که عقوبت در صورتی است که خلاف فرمان خدا رفتار کنیم در حالی که ثابت نشده مخالفت با ظن مخالفت با فرمان خدا است. بلکه بعکس است و صریح آیات قرآن و نص احادیث می‌گوید پیروی از گمان نکنید.

اساساً باید دانست که ما مکلف به چی هستیم و ثواب و عقاب ما در مقابل چیست؟ آیا در مقابل واقع و نفس الامر مسئولیم یا در مقابل علم و تشخیص؟ قطعاً در مقابل علم و تشخیص. مثلاً از ما نخواسته‌اند که از نجاست واقعی پرهیز کنیم، بلکه خواسته‌اند از هر آنچه نجس تشخیص داده‌ایم پرهیزیم.

هرگاه برخلاف علم و تشخیص عمل کنیم مسئول و معاقبیم و لذا تا خداوند برای مردمی پیغمبر و کتاب نفرستاد و آنان را عالم و آگاه نکرد از آنان مواخذه نفرمود.

ماکنا معذ بین حتی نبعث رسولاً (اسراء - آیه ۱۵)

اگر خداوند بظن و گمان مواخذه می‌فرمود احتیاج به شریعت و کتاب نبود زیرا هرکس که جزئی عقل و شعوری داشته باشد نمی‌تواند در مقابل حوادث خالی از ظن و احتمال باشد و چنانچه ظن و احتمال کافی و حجت بود نیازی به پیغمبر و امام نبود. می‌گویند آنچه حجت است ظن و احتمال قوی است نه عادی و ضعیف. می‌گوئیم دلیل حجیت ظن اگر کافی باشد حجیت ظن و احتمال ضعیف را نیز ثابت می‌کند زیرا اگر ترتیب اثر به آن ندهیم باز هم بقول شما از فساد عمل یا عقوبت آن در امان نمی‌باشیم.

فقهاء قبول دارند که روایات نهی اجمالا "متواتر است ولی می گویند مفید سلب کلی نیست ( یعنی بیش از این دلالت ندارد که در اصول معتقدات حجت نیست و دیگر دلالت قطعی براین ندارد که در فروع احکام هم حجت نمی باشد . )

بیان مطلب این است که روایات نهی از تبعیت ظن بقول شما مفید سلب کلی نیست پس اگرچه بطور قطع دلالت بر نهی از عمل به ظن در فروع احکام نمی کند و قدر مسلمش اصول اعتقادیه است . اما بطور ظن و احتمال نهی از عمل به ظن در فروع احکام که می کند . اگر عمل به ظن واجب است . پس به استناد همین روایات که دلالتش ظنی است عمل به ظن در فروع احکام نیز منهی عنه می باشد .

آیا احتمال نمی دهیم اینهمه روایات که نهی از عمل به ظن می کند شامل فروع احکام نیز باشد اگر عمل به احتمال واجب است چرا در این مورد عمل نمی کنیم ؟

## حکومت ظن

در شیعه پیروی از ظن و گمان در احکام دین و شریعت ممنوع است. شیعه اگر اصرار دارد احکام شریعت را از بیت عصمت و طهارت بدست آورد به جهت آن است که به صحت عمل و درستی احکام قطع و یقین داشته باشد و پیروی از گمان نکند. معذالک این طبیعی است که وقتی انسان دستش به قطع و یقین نمی‌رسد، در مواردی که ناچار از عمل است به ظن و گمان خود رفتار می‌کند. نه تنها خودش بلکه همه کسانی را هم که تحت سرپرستی خود گرفته به همان راه که گمان کرده خیر و مصلحت است به راه می‌اندازد.

## مثال

پدري که احتمال قوی می‌دهد (ظن و گمان دارد) که غذائی را که سر سفره‌اش نهاده‌اند زهرآگین است نه خودش می‌خورد و نه اجازه می‌دهد که فرزندان بخورند. برای نجات از بیماری هم خودش به دستور طبیب رفتار می‌کند و هم زن و فرزندش را وامیدارد که به آن رفتار کنند. با آنکه یقین صد درصد ندارد که عمل به آن نسخه او را و فرزندان را از بیماری نجات می‌دهد فقط ظن و گمان می‌برد. این همان حکومت ظن است که هیچ عاقلی آنرا انکار نمی‌کند.

### پدر امت

در اسلام کسی که رئیس ملت است درحقیقت پدر افراد رعیت است و وظیفه دارد فرزندان خود را از هر خطری که احتمال می‌دهد آگاه کند و بهر خبری که گمان می‌برد توجه دهد.

این همان حکومت ظن بر جامعه و امت است.

عموماً وقتی مردم کسی را بریاست بر خود انتخاب کردند مشروط بآن نیست که رهبری و راهنمائی‌هایش همه بر مبنای یقین صد درصد باشد بلکه باو اجازه می‌دهند که بهره‌چیز ظن و احتمال او حکم میکند فرمان براند.

### قابل توجه

آنچه در این بحث قابل توجه است اینست که بدانیم رئیس کیست و احکام او چگونه احکامی است؟

### باست در اسلام

رئیس امت اسلام کسی است که امور سیاسی و اجتماعی مسلمین را اداره کند خواه پیغمبر باشد یا امام معصوم و یا مجتهد جامع الشرائط.

### احکام ظنی

احکامی که رئیس امت می‌تواند بر مبنای ظن و گمان خود بر مردم تحمیل کند مقررات موقت است که بر اساس احکام خدا و رسول (قوانین اساسی) استنباط شده باشد.

در قرآن از روسای امت تعبیر با ولی الامر شده و بحکم قرآن اطاعت از آنان واجب است.

### نقش فقیه

فقیه اگر می‌خواهد بیان احکام خدا و رسول کند حق تحمیل ظن گمان نخواهد داشت ولی اگر مجتهد جامع الشرائط و رهبر مطاع گشت البته حق دارد پس از احکام ثابت خدا و رسول مقرراتی موقت بنهد و مردم را بآنچه احتمال می‌دهد وادار کند.



## تخصص

میگویند همانگونه که بیمار از رای طبیب پیروی میکند حالیکه یقین ندارد او صد درصد مرض را شناخته و درمان را درست انجام می دهد . مقلد نیز لازم نیست . یقین داشته باشد، که مرجع او صد درصد آنچه فتوی میدهد رضای خداست .

پاسخ آنست که قیاس فقیه شرع بطیب مع الفارق است . زیرا کسیکه به طبیب مراجعه میکند از او حکم خدا را نمیخواهد بلکه طالب رای خود اوست . در حالیکه آنکس که رجوع بفقیه شرع میکند طالب حکم و رضای خدا است ولذا در اسلام (در مکتب شیعه) پیروی از رای و قیاس و استحسان ممنوعست .

پس اینکه میگویند در هر رشته ای باید به متخصص آن مراجعه کرد و از او دلیل نخواست اگر چه حرفی بجای خود درست است اما ربطی بمسئله علم بدین ندارد . زیرا علوم و صنعتها بر پایه فرضیه ها و گمانها است اما علم دین بر پایه یقین . مراجعه ای که به اهل تخصص میشود برای فراگرفتن و عالم شدن نیست بلکه برای رفع احتیاج عملی است . اما مراجعه بفقیه شرع برای عالم شدن به علوم دین و رسیدن به یقین است .

باری کار معلم را نمیتوان با نجار و بنا و خیاط قیاس کرد . کسیکه مثلا " به خیاط رجوع میکند یا بطیب برای آن است که لباسش دوخته و یا مرضش درمان گردد و لذا لازم نیست از او دلیل کار بخواهد . اما کسیکه به معلم مراجعه می کند برای عالم شدن و سپس معلم گشتن است . اگر دلیل نخواهد و نفهمد بی شمر است .

## تبعیت از رسول خدا و آل

به کسانی که اخبار آحاد و ظنی الصدور را حجت می دانند . فرض کنید این اخباری که منع از پیروی گمان و ظن می کند آحاد است و ظنی الصدور آیا شما قائل به حجیت ظن نیستید پس چرا به همین اخبار عمل نمی کنید و از پیروی ظن و گمان خود را و مردم را آسوده نمی نمائید . اساسا " امتیاز بزرگ شیعه از سایر فرق به همین است که جز از علم و یقین پیروی نمی کند و بخاطر همین

امامت آل پیغمبر را پذیرفته است .

بخاطر آنکه اسلام را از بیت خودش بگیرند و بخانه‌ی اسلام از در خودش وارد شوند ، از کسانی تبعیت کنند که تبعیتشان از رسول خداست ، از کسانی اطاعت کنند که یقین به صحت گفتار و سلامت راه داشته باشند .

### کتاب و سنت

امام کاظم (ع) می فرمود هر که دینش را از کتاب خدا و سنت رسول بگیرد کوهها نابود می شود ولی دین او همچنین پابرجا است . ولی آنکه از دهان و گفته دیگران بگیرد همان دیگران او را از دین برمی گردانند . ( و یا او را بجای دیندار کردنی بی دین ساخته اند ) . ( ۸۲ )

باز می گفت من دخل الایمان بعلم ثبت فیه و نفعه ایمانه و من دخل فیه بغير علم خرج منه کما دخل فیه .

یعنی کسی که از روی علم و دلیل داخل ایمان بشود در او ثابت می ماند و اینگونه ایمان که از روی دلیل است به او سود می رساند و آنکه بدون دلیل در صف مومنین درآید بدون دلیل هم بیرون می رود .

### انتظار بی جا

به هر حال انتظاری را که بعضی از بزرگواران از توده مسلمانان می برند ، یعنی انتظار دارند که مردم از آنان تقلید کنند و رای و نظر آنان را بدون دلیل بپذیرند انتظاری است که رسول خدا هم نداشته است .

### روح تشیع

آنست که خدا جز از راه علم و یقین پرستیده نشود . تبعیت از مکتب اهل بیت برای آنست که پیروی از غیر عالم مطمئن نشود .

رساله نویسی ها که بیشتر بر مبنای ظن ، گمان است یک نوع تقلیدی از سنن

بود. پیشگامان در رساله‌نویسی پیشوایان مذاهب اهل سنت بوده‌اند. عمل به‌ظن و گمان، به‌قیاس و استحسان، به‌اخبار آحاد و غیریقینی، زیربنای فقاہت منتحلین به سنت است. شیعه از آنرو دست به‌دامان امامان معصوم شده که احتیاجی به عمل به‌ظن و گمان نداشته باشد پس دیگر جای این ایراد نیست که چرا امامان شیعه از خود کتاب و رساله‌ای نگذاشته‌اند.

### خلط دو اصطلاح

منشاء این ایراد خلط دو اصطلاح است یعنی اصطلاح امام در شیعه و در سنی. امام در سنی به‌مجتهد صاحب‌رای و فتوی می‌گویند در حالیکه امام در شیعه به‌رهبر سیاسی و زمامدار امت اسلام.

### پیغمبر و کتاب

قرآن یک کتاب یا رساله‌ی نوشته و پرداخته از پیغمبر اسلام نبود. بلکه مجموعه‌ای از گفته‌های آسمانی او بود که به‌دست اصحاب گردآمده است. امام در شیعه جانشین پیغمبر است و آن وظیفهٔ مردم است که گفتار و رفتارش را بنویسند و منتشر بکنند. چونانکه نهج البلاغه علی (ع) تالیف علی نیست بلکه مجموعه گفتار اوست که از کتاب‌ها جمع‌آوری شده است. امام در تسنن همان مجتهد صاحب فتوی در شیعه است که البته در هر دو مذهب صاحب کتاب و رساله‌اند.

### چه نیازی به رساله‌ها است؟

این مورد اتفاق همه فقهاء است که تقلید اگر صحیح و لازم باشد در موارد زیر نیست:

در عقلیات و مسائل فلسفی و ریاضی. از این جهت در اصول عقاید که عقلی

است جای تقلید نیست .

در یقینیات . یعنی در آنچه انسان در آن تردید ندارد جای سؤال و قبول سخن از غیر آنها بدون دلیل نیست .

پس چیزهایی که انسان آشکارا می بیند و حس می کند یا به قلب و فطرت خود ادراک می کند و یا از گواهی و گزارشات جمعیت زیاد به آن یقین کرده است . مثلاً " در اینکه اکنون شب است یا روز اول ماه است یا چندم ؟ صدق و امانت خوب است و کذب و خیانت ناپسند . در گرسنگی باید غذا خورد و در جهل و خطاباید به دنبال آگاهی رفت . در نوع این مطالب جای تقلید نیست .

### جای تقلید نیست

تقلید را اگر رجوع جاهل به عالم معنی کنیم ، پس آنجا که جهل نیست جای سؤال و تقلید نمی باشد .

رجوع جاهل به عالم برای قضاوت است . یعنی برای آنکه عالم میان دو قول و دو عقیده و دو عمل که نمی دانیم کدامش صحیح است عالم قضاوت کند و نظر بدهد . پس آنجا که اختلافی نیست و مسئله اتفاقی است جای تقلید نیست . از همین جهت در ضروریات اسلام مانند نماز و تعداد رکعات و روزه و حج و فصل و زمان آن . و امثال اینها جای تقلید نیست . زیرا به هر جا و به هر اهل مذهبی از مذاهب اسلام رجوع کنیم می بینیم که همه یک قول و یک عقیده اند و در تعداد نمازهای واجب و عدد رکعات آن مثلاً اختلاف ندارند .

### عرفیات

عرف عبارتست از عقل اجتماعی مردم . مثلاً " در عرف جامعه‌ی ما عبا و رداۑ لباس روحانیت شناخته شده و کسی که صلاحیت ندارد پوشیدن این لباس بر او حرام است . اینجا دیگر نظر فقیه شرط نیست که فتوی بدهد به اینکه جایز است

ناصالح آنرا بپوشد یا حرام؟ در عرف ما دو چرخه سواری یک آخوند با عبا و عمامه مذموم است و حرام ولو اینکه فقیهی در آن اشکال نکند.

در عرف ما زندگی تجملی برای روحانی ناپسند است، دیگر احتیاجی به اینکه از فقیه سؤال و تقلید کنیم نمی باشد.

در عرف ما شراب‌هایی مانند کنیاک و ویسکی و... همه مشروبات الکلی و در ردیف خمر و مسکرات محسوب می شود. پس به عذر اینکه اینگونه شراب‌ها در عهد شارع اسلام نبوده در شناختن اینها نمی توان تقلید کرد. بلکه قضاوت عرف کافی و حجت است. در عرف ما الکل صنعتی جزء مشروبات الکلی و مسکرات نیست پس جای تقلید نیست که از فقیه بپرسیم آیا نجس و حرام است یا پاک و مصرف آن حلال.

### اختلاف در عرفیات

در مواردی که عرف مردم نیز مختلف است و هرکس تشخیصی غیر از دیگری دارد رجوع به خبره‌ها و مردم آگاه می شود. مثلاً "در اینکه زمین موزائیک شده و آسفالت آیا زمین طبیعی است یا نه تا پاک کننده‌ی ته کفش و کف پا باشد، یا نه. آتا بشود بروی آن تیمم کرد و بر آن سجده نمود یا نه. جای تقلید از فقیه نیست بلکه باید مراجعه به مردم آگاه و زمین شناس کرد نه فقیه که او خبره احکام و حلال و حرام و نجس و پاک شناس است.

در معانی کلمات و لغات جای تقلید نیست. زیرا دانستن معانی الفاظ و لغات راهش رجوع به عرف و آشنائی با زبان مردم است.

زبان شریعت اسلام ( بلکه همه انبیاء ) همان زبان توده ناس است و معانی کلمات همان‌ها است که توده‌ی مردم از آن می فهمند. ( باصطلاح متبادر به اذهان )

### فقط در موارد اختلاف

یک قسمت از مسائل رساله‌ها چیزهایی است که میان شیعه و سنی اتفاقی است. اینها ضروریات شریعت است و قسمت دیگر میان علماء شیعی اتفاق است. اینها هم از ضروریات تشیع است. پس در عموم مسائلی که میان علماء مورد اتفاق می‌باشد جای تقلید نیست.

یعنی صحیح نیست که کسی از میان علماء یک‌تن را به عنوان مرجع و مقلد خویش برگزیند و در مسائل مورد اتفاق به او مراجعه کند. تقلید اگر صحیح و لازم باشد فقط در موارد اختلاف است و آنهم خیلی جزئی و انگشت‌شمار. و اینگونه مسائل بیشتر در حاشیه و زیرنویسی رساله‌ها دیده می‌شود. پس چه نیازی به رساله‌ها است؟ اگر هست خیلی کم و ناچیز

### رساله نویسی

رساله‌نویسی در شیعه مسئله‌گو است و به صرف اینکه حلال و حرام و نجس و پاک امثال این فروع را بازگو کرده است نمی‌تواند امام یا جانشین امام باشد. امام و نایب او اگر استنباط احکام می‌کند استنباط احکام شریعت نیست بلکه ولایت و زمامداری است.

### در روزگار ما

اگرچه در روزگار ما مرجعیت به مسئله‌گویان محول شده است ولی این یکنوع تحریف واقعیت بود و ربطی به منطق تشیع نداشته است.

## احکام ولایت

احکامی را که ولی و زمامدار مسلمین استنباط می‌کند در مورد حوادث واقع است (۸۳) و تحریف آن به بازگو کردن مسائل شک و سهو و حیض و نفاس و انکار و اوراد ظلم فاحشی بود که تا جبران نشود مسلمان به عهد قدرت و عزت خویش باز نمی‌گردد.

امام و مرجع مسلمین با قدرتی که براستنباط احکام حوادث دارد همواره منشاء تحول‌های صالح است. حادثه آفرین و انقلابی است - شکست می‌دهد و غنیمت می‌پاشد نه اینکه عافیت طلبانه بگوشه بخزد و خمس غنیمت مطالبه کند. اگر مجاهدین شکست خوردند بگویند صبر کنید و بسازید که از ماکاری ساخته نیست خودش می‌آید درست می‌کند.

## تاریخ رساله‌ها

تاریخ رساله‌های عملیه بیش از چهارصد سال نیست و اکنون از عمر شریعت اسلام هزار و چهارصد سال است که می‌گذرد پس تا هزار سال شیعیان جهان به آنچه از قرآن و سنت‌های پیغمبر رسیده عمل می‌کردند عموم سئوال‌هایی که مردم از علما می‌کردند از آن جهت نبود که تقلیدکنند. یعنی چشم و گوش بسته بپذیرند بلکه برای آن بود که بفهمند و به دلیلش از عقل و قرآن و آثار ائمه دین آگاه شوند.

قسمت دیگر از سئوالها استفتاء در قضاوت بود. نه در اصل دین و شریعت یعنی حکم خدا و رسول را خودشان از کتاب و سنت می‌دانستند ولی می‌خواستند بفهمند مواردی که پیش آمده مشمول کدامیک از احکام که خودشان می‌دانند قرار می‌گیرد. در حقیقت اختلاف در شناختن موارد داشتند نه در احکام شریعت.

باری هزار سال تمام مردم دینشان را مستقیماً از عقل و کتاب و سنت و اتفاق مسلمین می‌گرفتند. یعنی از دست اول. تا اولین رساله‌ی عملیه منتشر شد و بجای قرآن و سنت و عقل و اجماع نشست.

جامع عباسی. نوشته شیخ بهاء‌الدین عاملی در سال ۱۰۳۲ هجری). شاه عباس صفوی به او پیشنهاد کرد که چون کار و گرفتاری ما فراوان است و فرصت مراجعه به قرآن و احادیث اندک، پس تو خود خلاصه‌ی احکامی که از قرآن و احادیث بدست می‌آید و مسلمان باید آگاه باشد بنویس و در اختیار ما بگذار.

شیخ پذیرفت و جمع‌آوری کرد و بنام شخص شاه عباس (جامع عباسی) نامید. مردم با دیدن این کتاب و خواندن آن احساس کردند که دیگر نیازی مستقیم به مراجعه قرآن و احادیث ندارند. و زحمت فکر و تدبیر در قرآن و آثار اهل بیت از گرده‌ی آنها برداشته شد. قهراً "بخصوص تیپ عافیت طلب و تنبلیها عجیب از این کتاب استقبال کردند. تا آن حد که بازار مراجعه به علم زنده‌ه وقت کساد شد. و دیگر کمتر نیازی پیش می‌آمد که مردم به علمای دیگر رجوع کنند.



## علاج

بهترین علاج این اعراض آن بود که علمای وقت براین رساله حاشیه و تعلیقه نویسند و نام و مهر و امضای خودشان در پشت و روی آن به چشم خورد. طبعاً حاشیه و تعلیقه‌ها باید مخالف متن و نظر خود شیخ باشد و گرنه نیازی به غیر شیخ احساس نمی‌شد.

عمداً یا جبراً با توجه یا به شعور ناخودآگاه اختلاف در فتواها پدید آمد زیرا اگر عین آنچه شیخ نوشته می‌گفتند، احتیاجی نبود زیرا شیخ جلوتر گفته است علاوه آن‌ان در نظر عرف مقلد شیخ شناخته می‌شدند به ناچار قلم‌ها و فکرها به جولان افتاد. کنار هر فتوی و عقیده<sup>۶</sup> قولی و قائلی خود نمائی کرد.

## منابع رساله‌ها

می‌دانید معتبرترین مدارک رساله‌ها دو کتاب کافی و من لایحضر الفقیه است. کسانی که مقدمه این دو کتاب را خوانده‌اند می‌دانند که هر دو برای عامه‌ی مردم نوشته شده. اما صاحب کافی می‌گوید علت جمع‌آوری و ترتیب این کتاب آن بود که مردم بر اثر دسترسی نداشتن به معصوم گرفتار سخنان بی‌اصل شده‌اند. خواستم آن‌ان را مستقیماً با حرف‌های اهل بیت تماس دهم و از اختلاف و تشتت برهند و این تذکر و تقاضا بوسیله یکی از فرزندان شیعه بعمل آمد. اما صدوق‌ره می‌گوید به من گفتند محمد بن زکریای رازی کتابی در طب نوشته برای کسانی که دستشان به طبیب (به طبیب کامل و دلسوز) نمی‌رسد. تو هم کتابی بنویس برای کسانی که دستشان به فقیه (به فقیه کامل و خدا ترس) نمی‌رسد و شاید مقصودش از فقیه معصوم باشد. باری هر دو کتابشان را برای مردم نوشته‌اند نه فقهای کلاس و دوره دیده مصطلح.

## تقیه

شیخ طوسی ره پس از مطالعه اخبار متوجه شد که اختلاف و تضاد در احادیث فراوانست از طرفی شیعه معتقد است که آل معصوم پیغمبر همه از یک منبع آموخته‌اند و

از یک حلقوم سخن می‌گویند پس این اختلاف‌ها از کجاست؟  
 شیخ برای حل اختلاف و جمع میان گفته‌ها اخبار را به‌عام و مخصص به-  
 مجمل و مفصل. به مبهم و مبین به احکام واقعی و احکامی که برخلاف واقع یعنی از  
 روی تقیه گفته شده تقسیم کرد.  
 هرکجا که توانست باهم ارتباط داد و هرجا نتوانست حمل بر تقیه نمود.

### احکام تقیه

یعنی در این موارد معصوم از ترس دشمن حکم خدا را برخلاف گفته‌است  
 ما در بخش دوم کتاب تقیه را مورد بحث قرار داده‌ایم و درخور نیروی خود این  
 مسئله پرصدا و بهانه‌ای را انتقاد و حق و باطلش را ازهم باز کرده‌ایم ولی در اینجا  
 که فعلاً ختم سخن است منظور ما اینست که شیخ طوسی ره پیشوای همه مجتهدین  
 و مقتدای تمام صاحب رساله‌ها کتابش را برای علما و فقهای اصطلاحی ننوشته بلکه  
 برای توده‌ی مردم تا بتوانند وظایف شرعی خود را مستقیماً از کتاب‌های حدیث  
 بگیرند. او می‌خواسته مردم تقلید از غیر معصوم نکنند متأسفانه دیری نگذشت که  
 حتی فقهای بزرگ و مدعیان اجتهاد مقلد شخص او در استنباط و جمع میان اخبار  
 شدند و عین فتوایها و نظرات او را حجت گرفتند.

## اجتهاد زنده

از افتخارات بزرگ تشیع اجتهاد زنده و مفتوح بودن این باب برای همیشه است و بهمین دلیل است که تشیع می‌تواند ادعا و اثبات کند که اسلام آئین زنده و جاوید و احکامش قابل انعطاف و قابل تطبیق با همه زمانها و مکانها است. ولی با کمال تأسف باید اقرار کرد که از آن اجتهاد جز نام و عنوانی بیش نمانده است و هزار سال از زمان شیخ طوسی تا بکنون اجتهاد می‌شود ولی نه بمنظور استنباط مصالح وقت بلکه برای نگهداشتن بنائیکه در هزار سال قبل بدست شیخ ساخته شده، به بیان روشنتر اجتهاد در تقلید از شیخ است. میکوشند تا از آنچه او گفته منحرف نشوند. میکوشند تا حرف تازه‌ای نشنوند، تا رای و عقیده‌ی نوی صدور و ظهور نیابد.

بدون تعارف عموم فقهای که پس از شیخ آمده‌اند راهی در استنباط به جز طریقه‌ی شیخ نداشته‌اند. به گفته شهید ثانی ( ) اکثر فقهای که پس از شیخ آمده‌اند بحسن ظنی که بشیخ داشته‌اند عمل او را بمضمون اخبار ضعیف حجت گرفته و بر آن فتوی دادند تا عمل به بسیاری از اخبار ضعیف مشهور شد. آنگاه متاخرین آن شهرت را جا بر ضعف اخبار گرفته و حجت قرار دادند. در حالیکه شهرت پس از شیخ پیدا شد و قبل از او کسی از علما بآن اخبار ضعیف اعتنا نداشت.

همین مطلب را صاحب معالم از پدرش نقل می‌کند که او در کتاب الرعایه

چنین فرموده ( ) .

## روش شیخ در اجتهاد

چنانچه می‌دانید شیخ در کتاب تهذیب به جمع آوری اخبار صحیح نکوشیده بلکه رساله نوشته و اخباری را که موافق رای و عقیده‌ی خودش یا استاد بزرگوارش مفید ره بوده اعم از صحیح و سقیم آورده، تهذیب در حقیقت تائید و تحکیم فتاوی شیخ مفید است.

شیخ طوسی ره در مراجعه باخبار متوجه شده که بسیاری از فتاوی استادش

برخلاف بسیاری از نصوص و روایات است . بناچار به تاویل و توجیه برخاسته آنها را حمل بر تقیه و یا کراهت و اسباب کرده است .

من باب مثال وقتی در باب زکوه می بیند استادش گفته زکوه بر بیش از نه چیز ( گندم ، جو ، خرما ، مویز ، گاو ، گوسفند ، شتر ، طلا و نقره ) تعلق نمیگیرد آنگاه می بیند احادیث فراوانی از ائمه معصومین رسیده که زکات برنج و ذرت و ارزن و عدس و کنجد و زیتون و بلکه تمام انواع حبوبات واجب است . میکوشد هر کدام را به بهانه ای رد کند . بعضی را به عذر ضعف سند ، بعضی به بهانه ضعف دلالت ، بعضی را به اتهام موافقت با عامه و بعضی را بعد از اینکه واحد است تا فتوایی را که داده بر کرسی نشاند و حال آنکه وقتی می خواهد احادیث دیگر را شاهد صحت فتوای استاد قرار دهد هیچ کدام از این رعایتها را نمی کند و درایت حدیث ندارد . یعنی احادیث احاد ضعیف - السند و ضعیف الدلاله را بلکه حتی آنچه دلالت برخلاف مقصودش دارد و بسیاری از آنچه موافق نظر عامه و مخالف مکتب اهل بیت است می آورد .

عذر طرد احادیث

همه احادیثی را که میگوید زکات بهمه چیز تعلق می گیرد رد میکند و حال آنکه زکات بر اشیاء نه گانه موافق نظر عامه است نه مخالف . پس اگر او می خواست قانون ( خدما خالف العامه ) را برای یافتن آراء ائمه اطهار بکاربرد لازم بود فتوای استادش را با احادیثی که آنرا تأیید می کند حمل بر تقیه کند و این همه اخبار را که خلاف مذهب عامه است دور نریزد .

باری و شما می بینید که فقهای عالی قدر ما همه از مکتب شیخ پیروی کردند و برای یکبار زحمت تتبع در اخبار و سیره رسول خدا و ائمه اطهار را بخود ندادند . زیرا تتبع شیخ را کافی می دانستند ، افراط در اعتماد باو موجب شد کتاب او را که رساله و مجموعه آرای او به صورت اخبار است یکی از بزرگترین و کاملترین منابع احکام گرفتند و از او تقلید نمودند . انصاف آن بود که تهذیب رساله عملیه شناخته شود نه یکی از اصول اربعه .

## آب زندگی

بطور کلی تقیه اگر بمعنای پوشیدن و پنهان کردن باشد پوشیدن عقیده شخصی بمنظور مصلحتهای بزرگتر است . نه پوشیدن عقیده‌ی نوع که آن پوشیدن حق است و کسانیکه حقایق اجتماعی را می‌پوشانند در لعنت و نفرین خداوندند .  
الذین یکتُمون ما انزل الله . . . اولئک یلغهم الله ویلغهم اللاعنون .

مسلمان و بلکه هر انسان حق دارد که درجائی که مصلحت نیست خود را بنام یک مسلمان یا شیعه معرفی نکند یعنی پرده تقیه روی خود بکشد تا شخص او را شناسند . ولی حق ندارد پرده روی اصل دین اسلام یا تشیع بکشد و کاری کند که مردم دین و مذهب را شناسند .

بهمین جهت کسی که وظیفه‌ی رسالت پیدا کرد حق ندارد کتمان کند یا به‌بهانه تقیه حقایق را وارونه نشان بدهد ولی اگر ما مورتبلیغ نیست میتواند سکوت کند یا شخص خود را وارونه نشان بدهد .

### وظیفه رسالت

گاهی عالم بجای امام می‌نشیند و می‌خواهد تبلیغ شده را لباس عمل بپوشاند یعنی حکومت کند . در این مقام حق دارد تقیه کند زیرا با اینگونه تقیه کسی گمراه نمی‌شود .

گاهی عالم در مقام حکومت نیست بلکه وظیفه تبلیغ دارد چون حقیقت هنوز روشن نشده . در این مقام او وارث پیامبران است و تقیه برای او جایز نیست . که گفته‌اند العلماء ورثه الانبیاء . و انبیاء در وظیفه‌ی رسالت خود تقیه نداشتند اگر داشتند در امامت بود .

## ابواسحاق مجاهد

صاحب کتاب الغارات ، در زمان غیبت صغری می زیست ، احساس وظیفه رسالت کرد . زیرا می دید حقایق پشت پرده رفته و مجهول مانده است . می پرسید از شهرها و مرد کجا است که از مکتب شیعه بیگانه ترند ؟ گفتند اصفهان که در آنروز جای ناصبیان ، ( دشمنان بد زبان آل علی (ع) ) بود . با شور و هیجان با آنجا روان شد . تبلیغ کرد و با علم و عمل نشان داد تا اصفهان توانست پایگاهی بزرگ برای تشیع گردد .

ابواسحاق عقیده داشت عالمان زمان او وظیفه رسالت دارند و وارثان پیامبرند . مانند درخت نیستند که مردم از اطراف بسوی آنان بیایند و از سایه و میوه شان برخوردار شوند . بلکه آب روان از کوهسارانند که باید سرازیر شوند و خود را بزمین های مرده و لب های تشنه رسانند و حیات دهند و جنبش و حرکت ، هر چند بر سر راهشان سنگها افکنند و بر سر و رویشان خاک بپاشند . پلیدی ها در آن ریزند و بیالایند . باید حرکت کنند و جاری شوند و کثافتها را بسینه سنگها کوبند و منفجر سازند و گذارند گذرند .

اگر برابرشان سد کنند راه خود را بسمت دگر بگردانند . اگر نشد به زمین فرو روند و به صورت چشمه از آنطرف سد بجوشند . اگر نشد بروی هم سوار و بصورت آبشار بریزند . هیچ چیز نباید مانع جریان آنها شود که آب زندگی اند .  
دعا و نیایش

در شیعه یکی از منابع بزرگ معارف اسلام دعاها و نیایشها است که از رسول خدا و عترت معصوم او نقل شده و در آن میان امام چهارم زین العابدین علیه السلام بیش از دگران این باب را بروی اسلامیان گشوده است . صرف نظر از آنکه وظیفه روحانی او بود . مقتضیات زمان و زندگی آنجناب ایجاب میکرد که صدایش را از حلقوم دعا و نیایش بلند کند . وقتی نمی گذاشتند آزاد از راه منبر و تدریس و مناظره اظهار حق کند چاره جز آن نبود که صحیفه های دعا بنویسد و در فیافه ادعیه چهره واقعی

## سید بن طاووس

از میان علمای بزرگوار تشیع سیدجلیل رضی‌الدین علی ابن موسی این امتیاز را پیدا کرد که نیایشها را جمع آوری و به‌خوبترین اسلوب در اختیار گذارد. سید با آنکه در زمان هلاکوخان نقابت سادات علوی را پیدا کرد و طبعاً می‌بایست رجلی سیاسی و نظامی گردد اما بعکس از اثر و نفوذ دعاها در دل و روان او شخصیتی دیگر پیدا کرد که بکلی با آنچه از او انتظار داشتند منافات داشت.

خوض و تعمق در نیایشها سید را اهل ورد و ذکر و گوشه نشینی و گرفتار و وهم و خیال کرد بگونه‌ای که در وضع سنتهای خیالی صاحب اولیات شد.

نخستین کسی بود که در زندگی برای خودش تهیه‌ی قبر دید و در نجف نزدیک قبر امیرالمومنین برای خود معین کرد. و حال آنکه هیچکدام از ائمه‌ی اطهار باینکار نپرداختند. و در جای دفن رسول خدا میان اصحاب اختلاف افتاد.

نخستین کسی بود که دستور داد نام خدا و اسمهای ائمه را روی عقیق حکاکی کنند تا پس از مرگ بزیر زبانش بگذارند و تواند باسانی پاسخ نکیر و منکر را بدهد. عمل سید تا زمان ما سنتی ثابت و جاری مانده. هیچ نمی‌اندیشند که اگر به راستی میت با همین زبان و دهان تن باید پاسخ بدهد پس چرا چانه‌اش را می‌بندند چرا پنبه در دهانش می‌چنانند؟ اگر باهمین گوش است که می‌شنود و بهمین جهت سر بگوشش می‌گذارند و می‌گویند اسمع. افهم یا عبدالله. یعنی بشنو و بفهم ای بنده‌ی خدا. پس چرا به دوسوراخش پنبه فرو می‌کنند.

قرآن کسانی را که برابر دعوت و ندای انبیاء انگشت بگوش می‌گذاشتند که نشنوند توبیخ کرده و کافر می‌شمرد. پس چگونه شما ای جماعت مومنین برادر مومنان خود را که مرده و بیچاره است در صف کفار می‌برید و از شنیدن نام خدا و انبیاء محرومش می‌کنید؟

## تلقین

از آن می‌گذریم که روایات معتبر و صحیح تلقین فقط در مورد مختصراست. کسی که لحظات آخر زندگی را طی می‌کند حالیکه اگر چشمش نمی‌بیند گوشش شنواست. برای او گفته‌اند که نام خدا و رسولان و رهبران دینش برده شود. از بهشت و دوزخ و حساب و کتاب و عدل و رحمت حق یادآور شوند. تا دلش را بیاد لطف خدا و توکل بر او گرم کنند و او را که در سخت‌ترین احوال و احوال مضطرب است آرامش دهند.

باری از آن می‌گذریم ولی همین تلقین میان قبر هم از هرکه رسیده باشد بهترین درس و تنبیه است اما برای زندگان.

نزدیکترین کسانی که میراث می‌برند بکنار قبر می‌نشانند، آنگاه شانه مرده را تکان می‌دهند و بگوشش می‌خوانند که بشنو و بفهم و پاسخ بده و چنین و چنان بگو. تا کسانی که به‌بینند که بیدار نمی‌شود. خوابش این‌بار همچون خوابهای گذشته نیست که با یکی چند تکان و صدا چشمانش را باز کند. تا عبرت بگیرند و پیش از آنکه چنین خوابی آنان را بگیرد از غفلت هشیارشوند و بفهمند و بکار بندند که خدایشان بی‌شریک و دینشان اسلام و کتابشان قرآن و امامانشان عترت پاکیزه‌ی پیغمبرانند. و برآستی که بهترین موعظه در خوبترین شکل و حساسترین موقعیت است. ولی متأسفانه مفهوم نشد. دانسته نشد که دیگر سروکار او با بدن نیست. دیگر خانه او و ملک او زمین و خاک نیست.

باری دیگر از اولیات مرحوم سید استخاره است که به چند طریق تعلیم کرده و گاهی نسبت بمعصوم داده متأسفانه استخاره که در نخست کاری صحیح و سیره اهل بیت بود با راهنمایی سید صورت خرافه گرفت قرن‌ها است که مؤمنین به هنگام تحیر متوسل بدان‌های تسبیح و جفت و تک افتادن آن می‌شوند یا به صفحات و آیات قرآن فال میگیرند.

حالیکه اگر به تاریخ و تفسیر مراجعه می‌کردند می‌دانستند این سنت مشرکین



جاهلیت بود جز اینکه آنان به تیرهای دراز ( ازلام استخاره ) و مومنین بدانه‌های رگرد ، ( فرقه همین رگرد و دراز است ) آنان به علامتهای کاهن ، اینان بآیتهای قرآن .

### سنت اهل بیت

خاندان پیغمبر (ص) چون در کاری در میماندند و از مشورت با کسان نتیجه نمی‌گرفتند به نماز و نیاز می‌پرداختند و تصدق می‌دادند و از خدا می‌خواستند که از دودلی درآیند و تقاضا می‌کردند آنچه خیر و مصلحت است برایشان بیاورد . این همان استخاره‌ی صحیح و عبادت و دعا است که خدا می‌پذیرفت و مستجاب می‌فرمود . و آنان شیعه را بهمین کار دستور فرموده‌اند . نه بازی با تسبیح و قرآن .

### نماز قضا برای اموات

سید از تقوی و احتیاط فراوان که در دین داشت تن به کار قضاوت نداد با آنکه ریاست علویها را داشت از دخالت در کارهای سیاسی و اجتماعی پرهیز داشت . اینگونه تقوی که معلول همان غرق شدن در دعا و ذکر و نیاز بود با اجازه نداد که در فقه و مسائل احکام کتاب بنویسد . تنها رساله‌ای در نماز قضا برای اموات نوشت که اینهم خاصیت همان طرز تفکر و بینش و گرایش او بود .

کسانیکه با حدیث ائمه اطهار آشنا و بروح اسلام واقفند می‌دانند کوچکترین دلیلی در دست نیست که از طرف مرده کسی را اجیر کنند برایش نماز و روزه بگیرند . آنچه هست وظیفه‌ی شخصی فرزند بزرگ است . چون فرزند دنباله‌ی وجود پدر و مادر است و طبیعی است که پاره‌ای از اعمال او در حساب پدر و مادر برود . این یک نوع واجب عینی است نه کفائی . یعنی از فرزند خواسته‌اند که نماز را قضا کند نه خود نماز را بخواهند بوسیله هر کس که خوانده شود .

## دعاخوانیها

علاقه‌ی وافر سید به دعا و نیایش و موقعیت او که محترم و متبوع بود فصلی در زندگی شیعه بعنوان دعا خوانی گشود. کتابهای دعا نوشته شد با تیراژی خیلی زیاد منتشر گشت، بحدی ترویج و محترم شد که قرآن را عقب زد. حتی در بقاع متبرکه که شیعه صاحب آن بقعه‌ها را یکی از دو ثقل گرامی شناخته و بسته به قرآن از قرآن خبری نیست. کتاب دعا است.

مجالس دعا خوانی، وقفهای تعیین شده برای دعاخوانی، مولود کتابخانه مرحوم سید است که در کتاب اقبال گوید شصت مجلد و در مهج الدعوات گوید هفتاد مجلد و بیشتر. کتاب دعا در کتابخانه‌ی من موجود است.

## (۱۵۴) فقیه و آگاهی به زمان

لا یكون الفقیه فقیها الا من كان . . . عالما بزمانه .  
امام صادق علیه السلام میگفت کسی فقیه نمی‌شود مگر اینکه از جمله عالم باوضاع زمان باشد.

زمان و اوضاع در تغییر است. پس آنچه بمقتضای زمان و اوضاع قابل تغییر مقرر می‌شود موقت است.

بسیاری از مقرراتی که بوسیله ائمه اطهار نهاده شده تابع زمان موقت و شرایط محدود بوده ولی بی‌توجهی باین واقعیت موجب شده که آنها را همچون احکام دین و شریعت ثابت و جاوید بدانند.

## سودانی‌ها

در صدر اسلام مردم سودان عموماً "مشرك بودند و چون قربانی مسلمین مشرك حرام است، بر سودانی‌ها تحریم شد و روایاتی که در تحریم خوراندن گوشت

قربانی به سودانی‌ها رسیده مربوط به همان زمان بوده ولی هنوز با استناد آن روایات فتوی به تحریم می‌دهند. چرا؟ چون نمی‌دانند که مردم سودان بالاخره مسلمان شدند و بلکه بسیاری از آنان با صفا و دوستدار اهل بیت هستند.

اگر این فقیهان آشنا به زمان و اوضاع متغیر جهان بودند نمی‌گفتند که گوشت قربانی بر یهودان حلال است و بر سیاهان سودان حرام و یا ازدواج با گُردها را تحریم کنند که آنان کافران از اجنه‌اند. روایاتی در مذمت اصفهان و مردم آن رسیده است ولی نمی‌دانند که مربوط بزمانی است که عموم مردم آن ناصبی یعنی بدخواه و بدگو به آل علی (ع) بودند و ربطی با امروز ندارد که دارالمؤمنین شده است.

#### نیشابور و سبزوار

مردم ایران پس از پذیرفتن اسلام دستخوش دگرگونیهای زیاد شدند از جمله در عهد خلفاء راشدین میان ایمان و ارتداد، میان تشیع و تسنن تقسیم یا گرفتار تحیر بودند. فشارها و تبعیضها از ناحیهی برخی از خلفاء بسیاری از آنان را از اسلام دور و بعضی را به آل علی که مظلوم و مهجور شناخته شدند نزدیک کرد سبزوار از جمله شهرهایی است که بر اثر فشارهای سنگین از مالیات (زکات و خراج) و تبعیص‌های ناروا دست به قیامهای خونین زدند. برضد حکومت برخاستند ولی به جای خروج از اسلام بدامن آل علی ریختند. و بعکس شهر نیشابور طرفدار جدی خلفا شدند، زیرا امنیت آنان غالباً از حملات خونین شهر سبزوار تهدید می‌شد و پاسخ حمله‌های آنان را حکومت می‌داد.

این دو شهر چنان به مذهب مردم خود معروف شد که هر کس را می‌گفتند سبزواری یعنی شیعه، نیشابوری یعنی سنی.

بی‌هق ناحیه‌ای از سبزوار بود و مردم آنجا در علاقه به آل علی (ع) خیلی تعصب می‌ورزیدند.

بی‌هقی احمد بن حسین صاحب کتاب (سنن بی‌هقی) در این شهر زندگی میکرد.

و از اینجهت او را رافضی ( یعنی شیعه افراطی ) می دانستند .

حکومت که نفوذ او را در مردم بزرگ دید احساس خطر کرد و او را به عنف به شهرنیشابور آورد میادا محرک مردم سبزوار شود . حکومت از او خواست که کتابی در شرح حال صحابه پیغمبر منتشر و مردم را به احترام آنان وادار کند . بییهقی پذیرفت ولی آنرا مجالی برای ذکر فضایل علی و اهل بیت پیغمبر گرفت که علی خود از بزرگترین صحابه ی رسول خدا است . بییهقی در نشر فضایل اهل بیت و بخصوص علی ( ع ) چندان کوشید که رمی بر افضی و افراطی شد .

از جمله احادیثی که نقل می کند حدیث مشهوری از رسول خدا درباره ی علی است که می فرمود هر کس می خواهد آدم را در علمش به بیند و نوح را در تحملش ، ابراهیم را در پایداری و موسی را در بی پروائی و عیسی را در پارسائی به علی نگاه کند .

او با نقل اینگونه فضایل مورد غضب دستگاه زمان قرار گرفت

### (۱۶۱) اخباریها و اصولیها

قرنها است که مسلمین باین دو دسته تقسیم و مقابل هم ایستاده اند . هر دو دسته معتقدند که دین و شریعت اسلام کامل است و احکام هر چیز در قرآن و سنت بیان شده جز اینکه اخباریها می گویند حتی بیان جزئی ترین و کوچکترین مسئله ، مانند خراش پوست بدن و کندن یک تار مو از تن . اما اصولیها می گویند قرآن و سنت باین تفصیل بیان نکرده بلکه در بسیاری از موارد اصول کلی به دست ما داده که فروغ لازم را باید از آن استنباط کنیم .

### لزوم اجتهاد و تقلید

پس به عقیده ی اخباریها اجتهاد برای بدست آوردن فروع احکام لازم نیست ولی بقول اصولیها اجتهاد اگر نباشد شریعت ناقص است .

به عقیده اخباریها مسلمان احتیاجی به تقلید از غیر معصوم ندارد و بلکه حرام است. و به قول اصولیها مسلمانی که نمی تواند اجتهاد کند ناچار باید از مجتهد تقلید کند هر چند مجتهد معصوم نباشد.

اخباریها می گویند به حکم اخباری که از رسول خدا و اهل بیت رسیده تقلید از غیر معصوم جایز نیست.

اصولیها می گویند به حکم همان اخبار تقلید عوام از فقهای جامع الشرایط لازم است. اخباریها می گویند مقصود از فقیه جامع الشرایط همان معصوم است. اصولیها می گویند رای و استنباط فقیه در حقیقت همان رای و گفته معصوم است که استنباط شده است.

### خلط و اشتباه

حقیقت آنست که مسئله تقلید آنچنانچه باید تنقیح نشده و اختلافها همه ناشی از خلط دو مفهوم تقلید و دو مفهوم استنباط است.

کسانیکه توفیق تتبع در آثار را داشته اند نیک می دانند که تقلید بردو گونه است یکی قبول فرمانهایی به عنوان احکام شریعت از غیر معصوم. دیگر قبول اوامر اولی الامر که مقام سوم است.

تقلیدی که در اخبار بان سفارش شده جز قبول احکام ولایتی و سیاسی نیست که از مقام سوم صادر می شود.

تقلیدی که از آن مذمت شده قبول احکامی به عنوان احکام شریعت از غیر معصوم می باشد بدون دلیل.

اجتهاد نیز بر دو گونه است

- ۱ - اجتهاد برای بدست آوردن احکام دین و شریعت.
- ۲ - اجتهاد برای بدست آوردن احکام سیاسی و ولایت.

برای دسته اول لازم نیست که کتاب و سنت چیزی فروگذار نکرده و بلا بیان نگذاشته .

برای دسته دوم همیشه لازم است زیرا اوضاع و احوال مردم و شرایط زندگی همیشه در تغییر است پس در هر شرایطی مقررات دیگری باید استنباط شود .  
 خلط و درهم شدن این دو مفهوم بهم موجب شده که مسلمانان به دو گروه اخباری و اصولی تقسیم شوند . گروهی طرفدار تقلید و گروهی منکر آن . و عجیب است که بزرگانی عالیقدر بر اثر بی توجهی باین تفکیک به مخالفت و تخطئه بلکه گاهی به تکفیر و تفسیق هم برخاسته اند .

#### محمد امین استرآبادی

در آغاز در صف مجتهدین بزرگ و صاحب رای بود . مقام استادی او را در فن اجتهاد صاحب معالم و صاحب مدارک قبول داشته و اجازه فتوی داده اند .  
 طولی نکشید که تحت تاثیر منطق و روش استادش میرزا محمد بن علی استرآبادی خط مشی خود را تغییر داد و چنانچه خودش در رساله ای که نامش را دانشنامه شاهی گذاشته می گوید استاد من میرزای استرآبادی پس از آنکه جمیع احادیث را بمن فراداد از من خواست که طریقه ای ایشان را زنده کنم و شبهه هائی را که مخالفان ایراد کرده اند بردارم و من پس از تفکر بسیار و تضرع به درگاه خدا و طلب توفیق و توسل بارواح اهل عصمت علیهم السلام مجدداً " نظر به احادیث و کتابهای عامه و خاصه انداختم تا به لطف خدا و برکت سید المرسلین و ائمه طاهرین موفق شدم و کتاب ( فواید مدنیه را ) پرداختم .  
 در این کتاب اجماعی را که اصولیین یکی از مدارک اجتهاد می دانند با دلایلی رد می کند .

در رد اصل براءت می گوید محقق در کتاب المعبر قائل است که این اصل فقط در مسائل نادره که عام البلوی نیست رعایت می شود . زیرا مسائلی که مورد نیاز

همگان است در شریعت تمام بیان شده .

آنگاه می‌گویم با اعتقاد من این اصل قبل از اکمال دین و شریعت حجت بوده و اما پس از اکمال شریعت و تواتر اخبار دیگر جای عمل باین اصل نیست . زیرا اخبار یقینی رسیده که حتی دیه خراش به پوست بدن در شریعت گفته شده و آنجا که کسی نمی‌داند به حکم دستور ائمه باید سکوت کند و توقف و گرنه برخلاف حکم خدا فتوی می‌دهد و کسیکه بغیر آنچه خدا نازل کرده فتوی بدهد به حکم قرآن کافر است .

### خواب و رویا

آنگاه مرحوم گوید در بیداری و خواب درهائی پیرویم برای وصول به حق باز شد و وعده‌ی خدا را که فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا . مصداقش را در باره‌ی خود یافتیم . . .

سحرگاه شب جمعهای در مکه معظمه رویائی داشتم . کسی از خوبان مرا مخاطب کرد و این کویمهی از قرآن را بخواند و من یوءت الحکمه فقد اوتی خیرا " کثیرا " . سبب این رویا آن بود که آن شب در حالیکه غصه می‌خوردم که چرا عمرم بیشتر صرف مطالب پوچ شده و از راه درست نرفته‌ام . خوابم برد و پس از رویا و بیدار شدن برای فصلی که منظورم بود کتاب اصول کافی را گشودم . چشم به همان آیه و حدیثی که تفسیرش را کرده بود افتاد و در آن بود که مراد از حکمت احادیث اهل بیت است ( ذوق و علاقه‌ی با حدیث در من زیاد شد . به برکت آن هر آنچه می‌خواستم یافتم و از قیدوبند تقلید آزاد شدم ) .

### حرف اصولی‌ها

باری حرف اصولی‌ها اینست که در اخبار صحیح از ائمه اطهار رسیده که اصول را ما می‌گوئیم و فروع را خودتان از اصول استنباط کنید . مانند احادیثی که محمد بن

ادریس حلی در باب آخر کتاب ( السرائر ) آورده است . از جمله حدیثی است که از کتاب جامع بزندی ( اصحاب امام رضا ع ) نقل کرده که هشام ابن سالم از امام صادق ، حدیث میکند ، آنحضرت می فرمود انما علینا ان نلقى الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا . و حدیث دیگر بنقل احمد بن ابی نصر از حضرت رضا ( ع ) که علینا القاء الاصول وعلیکم التفریع . یعنی بیان اصول بعهدہ ما و بدست آوردن فروع بر عهده ی شماست . اینگونه احادیث بهترین دلیل بر جواز بلکه وجوب اجتهاد و استنباط است .

### حقیقت امر

حقیقت امر آنست که احکام استنباطی بردو گونه است . قسمتی همان احکام ولایتی و سیاسی است که ما از آنها با احکام دسته سوم یا مقررات موقت تعبیر می کنیم . و قسمت دیگر احکام شخصی است که بیان وظایف اشخاص می کند نه بیان وظیفه ی نوع . اینگونه احکام را احکام قضائی می گویند و مجتهدی که این گونه احکام را استنباط می کند و بآن حکم می دهد قاضی است .

مثلاً " وقتی بر سر سفره مسلمان میهمان شده ایم و نمی دانیم کدامین از گوشتها خوردنش حلال است و کدامین حرام ، استفاده از بعضی از آن گوشتها برای ما حلال است . طبق حدیثی که میگوید کلشیء فیه حلال و حرام فیهولک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه . وقتی قسمت حرام را به عینه شناختیم فقط از همان اجتناب می کنیم .

یا وقتی که نمی دانیم این رطوبت پاک است یا نجس با آن معامله طهارت می کنیم ، به حکم حدیثی که میگوید کلشیء لک طاهر حتی تعلم انه قدر . اینگونه احکام ، احکام شریعت نیست زیرا احکام شریعت بیان وظایف نوع امت است درحالیکه اینها بیان وظیفه شخصی دون شخص دیگر است مثلاً " یک رطوبت برای آنکه میدانند بول است نجس و برای دیگری که نمی داند پاک است .



## رساله نویسیها

اکنون باید دید رساله نویسیها از پراکندن رساله ها چه می خواهند اگر مقصودشان بیان احکام شریعت اسلام است . اینکه نام و عنوان نمی خواهد . زنده و مرده ندارد . نام مرده از رویش برداشتن و اسم و عنوان دیگری به جایش گذاشتن چراست ؟ حالیکه احکام شریعت احمدی ثابت و غیرقابل تغییر است . چنانکه خودش نماند ولی آئینش جاوید بماند .

علاوه کتاب و سنت خود روشن و گویا است . تفسیر و توضیح لازم ندارد . اگر مقصود بیان احکام سیاسی است که متأسفانه از آن در رساله ها خبری نیست . اگر مقصود احکام قضائی است ( حقوقی و جزائی ) آنهمه که می بینیم واقعیت غیر از ادعا است . اولی ناقص و دومی ضمانت اجرایی ندارد .

احکام عبادی آن هم که یقینی نیست در حالی که اصل اعتقاد به کتاب و سنت برای آنست که خدا را از روی عیریقین نپرستیم و فقیهان مستنبط انصاف داده اند که آنچه بنام عبادت خدا از مردم خواسته اند ظنی و احتمالی ( یا میلی و خیالی ) است ( ظنی الصدور و ظنی الدلاله ) .

## (۱۲۷) استبداد به رای یا عامل تفرقه

حتماً زیاد شنیده اید که در منطق اسلام تفسیر برای ممنوع است .

مقصود از تفسیر برای تفکر نیست زیرا تفکر از بزرگترین عبادت ها در اسلام شمرده شده . و هم مقصود خودداری از اظهار عقیده نیست زیرا اینهم حقی است برای هر انسان که در اسلام به رسمیت شناخته شده و هرکس می تواند آنجا که فساد نباشد رای و عقیده ی خود را اظهار کند .

تفسیر به رای اینست که پیش از تعقل و اندیشه و قبل از مراجعه ی به دلیل رای و عقیده ای پیدا کنیم آنگاه برایش دلیل بتراشیم . مثلاً آیات و روایات را بر آنچه قبلاً پذیرفته ایم تاویل کنیم و تحمیل نمائیم .

آراء و اقوالی که قبل از مراجعه به قرآن و سنت برای مسلمان موجود یا پدید می‌آید بردو قسم است. یک قسمت فطری و وجدانی است. اینگونه رای‌ها در انسانهای فطری و اندیشه‌های پاک، همان دین خداست. مانند عقیده بوجود و یکتائی و علم و قدرت و عدالت حق.

قسم دیگر مولود تلقین و تبلیغات است این قسم همان آراء مذمت شده است.

### افی‌الله‌شک

احکامی که مربوط به اصل دین است محتاج به دلیل نیست زیرا خدا آنها را در فطرت همه انسانها گذاشته است و برای هیچ انسانی گم و ناشناخته نمی‌باشد. هر انسانی فطرتاً به آن معتقد است و لذا به آنها اصول می‌گویند.

دلیل‌هایی که برای اثبات اینگونه اصول می‌آورند برای برداشتن جهل نیست بلکه در یدن پرده‌ی غفلتهاست. چه اساساً "انسان عاقل و فطری نمی‌تواند در وجود آنها تردید کند و از آنست که قرآن می‌گوید افی‌الله شک؟ آیا در خدا جای شک هست. تا محتاج به دلیل باشد؟

اما احکام شریعت فطری نیست کلی و جهانی نیست. بلکه قراردادی است و بدون دلیل کسی نمی‌تواند به آنها آگاه شود. و از اینست که در شریعت قبل از مراجعه‌ی به دلیل کافی شرع قبول رای ممنوع است.

تفسیر به‌رای که همان تحمیل آیات و روایات بر میل و عقیده است چیزی است که اگر جلوگیری نشود همه احکام و معارف شریعت را نابود می‌کند. و شریعت را که عامل جمع‌آوری دینداران است میان اهل‌رای و قیاس تقسیم و پاره‌پاره می‌سازد. هرکس به خیال و میل خود آنها را تفسیر می‌کند. و منظور صاحب شرع بکلی فراموش می‌گردد. متأسفانه با همه سفارشها که رسول خدا و ائمه اسلام در اجتناب از تفسیر رای کرده بودند. بدون استثناء همه اهل‌مذاهب اسلام به آن آلوده شدند.

بجای آنکه به تحقیق و تتبع کوشند تا حق را بیابند. آنچه را که تبلیغ یا القاء شده مسلم گرفته‌اند آنگاه برایش دلیل تراشیده‌اند.

در تسنن|وقتی به بعضی از بزرگترین کتاب‌ها و مدارک فقهی آنان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نویسندگان این کتابها در نقل و جمع روایات کوشیده‌اند که دست به ترکیب آراء و معتقداتشان نخورد. و آنچه را که مذهبشان تلقین کرده یا استادشان تعلیم نموده اصل گرفته‌اند و روایت‌ها را برشهبی نقل و جمع کرده‌اند که آنها را تصویب کند. من باب نمونه سنن بیهقی نوشته احمد بن حسین از محله بیهق است که بقول سمعانی ( در کتاب الانساب ) ابو عبدالله شافعی به‌گردن همه شافعیان حق استادی دارد . بجز بیهقی که او به‌گردن استاد حق پیدا کرده چه اگر او سنن خود را منتشر نمی‌کرد فقه شافعی آنچنانکه بود شناخته نمی‌شد .

در تشیع . تهذیب شیخ طوسی رحمه الله علیه را می‌بینیم که چگونه آراء استادش را ( در کتاب المغنیه ) اصل گرفته و به‌نهایت کوشیده‌است آن رای و فتوایها را اثبات کند . در تصویب فتوایهای استاد از نقل روایات ضعیف چشم‌پوشیده و در برابر از بسیاری از احادیث صحیحه که منافی آراء او بوده صرف‌نظر کرده . بعضی از اخبار را چون از نقل آن ناچار بوده ( بدلیل آنکه منابش دردسترس مردم بوده ) تمام نیاورده و اگر اینکار را هم نتوانسته بتاویلها پرداخته . بعضی را بدون جهت مثلاً " به‌بهانه‌ی اینکه از احاد است طرد کرده یا تخصیص زده تنها مرحوم شیخ الطایفه نیست بلکه قبل از او محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه نیز همین روش را داشته و کتاب کافی او در حقیقت نقل آراء و عقاید اوست . بدلیل آنکه بسیاری از روایاتی را که نمی‌خواستند نقل نکرده است .

## اصول اربعماه

لابد شنیده‌اید منابع اخبار شیعه محصور در چهار کتاب نبود بلکه قریب چهارصد کتاب و رساله بود که دست بدست و سینه بسینه میگشت. بزرگواران آنها را در چهار مجلد در آوردند و این خدمتی بزرگ بود ولی متأسفانه کوتاه آمدند و بقول . . . . اگر همه اخبار را آنچنانکه هست نقل می‌کردند خیلی چیزها غیر از این بود که دانسته شد .

باری از مطلب بدور افتادیم سخن آن بود که بمنطق شیعه رای و قیاس در شریعت ممنوع است . زیرا شریعت برای ایجاد وحدت است و اما اظهار عقیده‌های شخصی موجب پریشانی مردم و مایهی نقض غرض است .

### خلاصه از این کتاب

روحانیت امروز با این تشکیلات غیر صحیح نمیتواند فرهنگ واقعی اسلام باشد و روحانیون رهبران دین و شریعت .

روحانیت امروز برخلاف شعار و معنای کلمه یکسره مادیت شده و از روح و معنویت دور گردیده است .

گویندگان مذهبی یک گروه عمده‌ی آنان آوازه خوانها و نوحه سرایان و مداحهای چاپلوس اند و گروههای دیگر در قالب واعظ و روضه خوان بیشترشان از علوم و معارف اسلام بی‌خبر و از پاکی نیت و طهارت رفتار برکنارند .

رساله نویسان بیشتر همان مقلدهای چشم و گوش بسته‌ی قدما هستند که دارای هیچ‌گونه قدرت استنباط و آزادی فکر نمی‌باشند .

مرجعیت امروز بجای آنکه جامع افکار پریشان و دل‌های متفرق شود بیشتر مایه تفرقه مردم و جنبه بندیها شده و هرکس از گوشه‌ای صدائی بلند کرده گروهی را برابر دیگری بسیج میسازد . اگر قدرت تحریک و تهییج نداشته باشد گله میسازد و چوپانی میکند .

روحانیت امروز شغل و دکان و حرفه‌ی نان شده با این تفاوت که روحانی تعهدی در برابر آنچه میگیرد ندارد .

مسئول هیچ‌مقامی نیست . هرچه دلش بخواهد میگوید و می‌نویسد و منتشر

میسازد. هرچه بخواهد برای قدم و نفسش نرخ میگذارد و بالا میکشد. هرچه درآمد و ثروت داشته باشد مشمول قانون و وجوهات نمیشود و کسی از او حق مطالبه عوارض و مالیات یا خمس زکات ندارد.

اسلام و ایمان را هر جور دلش بخواهد تفسیر میکند.

هر کس دلش خواست میتواند بشغل و لباس روحانیت وارد شود عبا و عمامه و قبا بپوشد.

هیچگونه امتحانی و قید و بندی و نظم و حسابی در کار نیست. و اینها بیشتر در روحانیت شیعه است.

### روحانیت در تسنن

روحانی در تسنن چون از طرف حکومت و دولت تعیین میشود خود سرانه نیست. هر کس نمیتواند ادعای مقام و عطا یا قضاوت و اجتهاد کند. هر کس نمیتواند در لباس شکل روحانی درآمد. ولی چون وابسته بدولت است در اظهار حقایق آزاد نیست گفتن و نوشتن او محدود بخواسته و اجازه دولت است. اگرچه در شیعه نیز چنین شده است ولی با این تفاوت که تبعیت سنی از دولت خود طبیعی و بر پایه ایمان و اعتقاد است (اطاعت از اولی الامر) ولی در شیعه با جبار و قهر و تقیه است. روحانیت در سنی از خود استقلال ندارد و بلکه بلندگوی حکومت است. و پیرو مصلحت طرفدار قدرتست و طالب مصلحت.

در شیعه اگرچه از دولتها آزاد و جداست. اما اسیر و گرفتار عوام مردم است. برای اینکه توده‌ی عوام از او پشتیبانی بکند ناچار است تابع امیال و خواسته‌های مردم باشد.

روحانی سنی میکوشد دولت را از خود راضی کند و شیعه ملت را. به بیان روشنتر او میکوشد ایادی قدرت را خوشنود کند این میکوشد عوامل جهالت را و هیچکدام بر انجام وظایف روحانیت خود توانا و بلکه آگاه نیستند.

### فرهنگ تشیع

فرهنگ تشیع چون از آغاز وابسته بمقام خلافت و حکومت نبود حمایت نشد،

و بلکه چون مخالف و مزاحم بود کوبیده و پاشیده شد .  
 ائمه شیعه آزادی سخن نداشتند . قلمها شکسته ، دهانهاشان بسته ، گفتن  
 و اظهار عقیده کردنشان جرم و جزایشان شکنجه و اعدام بود .  
 ائمه سنیان در پناه دولت خود محفوظ و محترم بودند و بازای نقل احادیث  
 و موعظه‌های... پاداش می‌گرفتند .  
 احادیث از طریق تشیع سینه بسینه و دهان بدهان می‌گشت و در نقل و بیان  
 آنها و هر لحظه احساس خطر می‌شد .

احادیث از طریق سنی با کمال سهولت و استفاده از همه امکانات ترویج  
 میشد . شیعه از آنجهت که حامی و مامن نداشت . بلکه مخالف و دشمن ، نتوانست  
 بفرهنگ خود تشکیلات منظم دهد . ولی سنی در حمایت دولت و قدرت صاحب  
 تشکیلات منظم شد . پس جا داشته که معارف از طریق سنیان به بهترین صورت و  
 کتابهای زیبا انتشار بیابد و چاپهای مکرر شود و حق داشته که شیعه هنوز هم  
 نتوانسته همه معارف خود را در اختیار جهانیان بگذارد و بسیاری از مجموعه‌های  
 علوم و تحقیقات بزرگان رنگ چاپ بخود ندیده و درموزه‌ها و کتابخانه‌های دیگران  
 بصورت خطی بایگانی شده است .

### تشیع شناخته نشد

وجود دشمنان ، خونخوار ، نبودن نظام مقتدر برای تشیع ، هرج و مرج در  
 تشکیلات روحانیت . ورود اشخاص بی صلاحیت یا ایادی مرموز . آمیختن حق‌ها و  
 باطلها ، راستها با دروغها ، جعل خرافه‌ها و موهومه‌ها ، تحریف حقایق و ماسکها  
 و تظاهرهای پوچ ، زهد فروشیها ، دعا خوانیها و صدها عوامل دیگر همه دست‌بدست  
 هم بالاخره نگذاشته‌اند که شیعه شناخته شود .

تشیع بمعنای واقعی خود هنوز محجوبست . در دخمه‌های... چله‌نشین .  
 درسیه چالهای... زندانی . گلویش بریده و صدایش خاموش است .

## مرجعیت

در سنی مرجعیت شرعی از طرف دولت و هیئت حاکمه است و بلکه چیزی بجز همان هیئت حاکمه نیست و از آنست که دچار تعدد و اختلاف نمیگردد. ولی دارای استقلال و آزادی فکر و عقیده نیست.

در شیعه مرجعیت ابتدا از طرف خدا و رسول و سپس در زمان غیبت انتخاب شده مردم بوده. استقلال داشته و ناظر بر هیئت حاکمه بوده است ولی امروز چیز دیگر است.

نه منصوب از طرف معصوم، نه منتخب از طرف مردم، نه مانند تسنن صد در صد از جانب دولت است. هیچکدام نیست چیز دیگر است. مقداری خودشان، مقداری خواست و میل و قدرت دگران است که مرجعیت می سازد.

امروزه توده‌ی مردم کوچکترین تاثیر و دخالتی در انتخاب مرجع ندارند آن مراجعند که مرید و مقلد می سازند. یا دست‌های دیگر است که مقلد می سازد و اختلاف می اندازد.

## باین آسانی

کتاب فروشیه‌ها را می بینند و هزینه‌ی چاپ مجدد فلان رساله مشهور را میپردازند باین شرط که نام و عنوان روی جلد بنام و عنوان حقیر عوض شود. بحاشیه اینجانب و بمهر و امضای این ضعیف، (البته حقیر و ضعیف من باب تعارف. و گرنه جامع - المعقول و المنقول. استاد الفقهاء و المجتهدين زعيم الملّه والدين حجه الاسلام و المسلمین آیت الله العظمی فی العالمین...)

خدایش بیا مرزد که همین اخیراً از دنیا رفته و هرگاه نام فلان ز عیم محبوب را پیش او میبردند میگفت او شاگرد من بوده و آرزو میکرد بنقلی صریحاً می گفت دلم می خواهد تا نمرده‌ام حاشیه و امضایم را در پشت و روی رساله‌ها به بینم و البته بآرزویش رسید اما خیلی کوتاه و زودگذر بود و درگذشت.



## ابوسفیان و نقشه شوم

علی علیه السلام را ملاقات کرد . کی گفته است شما با این شرافت و مقام تحقیر شوی ، چرا با آنکه خلافت حق شما است قیام نمیفرمائی . اگر از کمبود انصار و قوا نگرانی ، جای اندیشه نیست . هم اکنون من با تو بیعت میکنم و صد هزار شمشیر زن در رکاب تو گرد میآورم ، قیام کن . . .

نگاهی تند باو کرد که دور شو و برو . ( برو این دام بر مرغ دگر نه . . . )  
 من از مقصد شوم تو آگاهم . و براستی که آگاه بود و میدانست ابوسفیان دلش بحال مردم نسوخته و برای محرومیت علی و آل علی متاثر نیست بلکه از وحدت مسلمین و شوکت اسلام و دولت دین نگرانست . او می خواهد اختلاف بیندازد و نابود کند .  
 اگر روحانیت مرکز و انتظام داشت هر روز رساله بر رساله ها و شکافی بر شکافهای دگر افزوده نمیگشت .

## ایادی مرموز

معروفست که در گذشته یکی از آیات در کار و نقشه خود از دامادش که روحانی بصیری بود پرسید مردم در باره من چه میگویند ؟  
 گفت میگویند از فلان سفارت انگلیخته شده ، و پول گرفته است .  
 پیر مرد ریش سفید خود را میکشید و میگفت عجباً من در این سن با این ریش ؟ روانشاد گفت نه . شما خودتان بلا واسطه نه . بلکه با چندین واسطه خدمت رسیده اند . پیر مرد با انصاف متاثر شد و گفت اگر چنین است یحتمل بیشتر چنانست .

وقتی دیدند و آزمودند که تمرکز روحانیت و وحدت کلمه بسودشان نیست و با وجود وحدت در مرجعیت نقشه های شوم عملی نمیشود . انگلیخته ها خدمت آقا و مولا میرسند . که شما با این مقام در اجتهاد و تقوی چرا رساله نمی دهید ؟  
 ج - پول و وسیله تبلیغ در اختیارم نیست که فلک ب مردم نادان دهد زمام مراد . . . مهم نیست شما دین خود را با سلام ادا کنید . این وجه ناقابل از بابت سهم و از این پس خدا بزرگ و کمکها در عقب است .

با سرمایه اولی حقوقی برای طلاب مقرر و پاداشی بکسانیکه تقریرات آقا را می‌نویسند. هزینه‌ای برای حساب و نشر رساله و عکسها بدر و دیوار و تقویمها. رسیدن ایام تعطیل ( محرم و ماه رمضان و . . . ) تبلیغ در شهرستانها و دهات. باین ترتیب شکافی بر شکافتهای قبل افزوده میشود و سودش برای کیست؟

### چه باید کرد

اگرچه خودتان بهتر میدانید. خودشان بهتر می‌دانند ولی نمی‌خواهند. اگرچه دشمن نمی‌گذارد. اگر دشمن خارجی شکست بخورد یا غفلت کند، دشمن داخلی و باطنی مسلطست و غافل نیست. میل و علاقه بریاست و شهرت نمی‌گذارد ولی بازهم با احتمال اینکه شاید کمی بشود مینویسیم و یادآور می‌شویم باید روحانیت تشکیلات منظم پیدا کند.

باید مجتهدین و صاحبان قدرت استنباط از رساله پراکنی دست بردارند و تکروی نکنند. تشکیلات روحانی راس و ریاست لازم دارد

### شکل حکومت

حکومت روحانیت در قالب محراب و منبر شکل گرفته است پس ابتدا باید بشکل مسجد و منبر پرداخت.

در هر ناحیه شهر یک مسجد بزرگ و مرکز جماعت مردم همان ناحیه، مسجدهای جوامع تحت نظارت مسجد اعظم.

پیش نمازهای مساجد از آگاهترین مردم باوضاع زمان عالمترین و پارساترین مردم در دین و همه تحت ولایت امام جمعه شهر و همه امامان جمعه ها تحت ولایت مرکز روحانیت و مرجع کل. و عاظم و گویندگان مذهبی و نویسندگان همه تحت نظارت حوزه علمیه و مرکز . . .

## بوسیله کی؟

با شرایط فعلی امید اینکه طراز اولی‌ها خود بخود بهم نزدیک شوند البته نیست جز در مواردی که دچار اضطرار شدند و فشار و اجبار داشته‌اند بهم نزدیک و باهم تشاور نداشته و نخواهند داشت.

اگر دشمنهای خارجی مغلوب شود دشمن باطنی (حب ریاست) نمیگذارد که از میان خودشان یکی را ریاست دهند و دگران مرئوس و مطیع، با وجود این دشمن روحانیت نمیتواند شکل و نظام واحدی پیدا کند. پس اینجا وظیفه‌کی است.

### فضای درجه دوم

تنها فقها و مجتهدینی که رساله نداده‌اند و مقلدی و مریدی نخریده‌اند میتوانند تعیین رئیس کنند. ریاست را بفرد صالح آن دهند و اطاعت را بر دگران تحمیل کنند. در صورت مخالفت بیزاری خود را از مخالف و حدت اعلام و عدم صلاحیت او را اعلان کنند.

در صورت وجود تشکیلات صحیح است که روحانیت میتواند رسالت خود را انجام دهد.

### منبریها

امروز منبریها اعم از واعظ و روضه خوان و مداح دارای هیچ مدرک شایستگی نیستند. صالح و ناصالح آنان از هم شناخته نیست.

اگر روحانیت تشکیلات داشت هر ناصالحی نمیتوانست بنام این طبقات بخانه‌ها برود به منبرها بجهد. رسوائیها برآورد و نظام روحانیت نمیتوانست عدم صلاحیت آنان را اعلام کند. بجای کورها و افلیجهها، بیسوادهها و بی تقویها، رندها و قلاشها، بجای این پلیدها می‌توانست صلاحیتدارهای پاکیزه را معرفی کند. خانوادهها و اعظ و مشاور خانوادگی داشته باشند. معلم و مربی اخلاق داشته باشند. اجتماعات رهبرهای صالح و اندرزگوهای مشفق و آگاه داشته باشند.

### کتابها و نشریهها

باید در کنترل اداره روحانیت باشد. اعلام کنند که هیچ نشریه و کتابی

بدون تصویب مقام مسئول اعتبار ندارد و نمیتواند سندا اعتقاد و عمل مسلمان باشد .  
**سهم امام و وجوهات**

باید پذیرفته شود که سهم امام سهم مقام امامت است و سهم و ملک شخصی نیست .

باید وجوهات صندوق واحد داشته باشد و دارای حساب و کتاب . باید قبول کنند که مصرف وجوهات تنها طلبه درست کردن و رساله منتشر ساختن نیست بلکه رفع نیازمندیهای عمومی است . مسکن ، بهداشت ، معالجه بیمارها و علاج گرفتارها فرهنگ ، اخلاق ، ازدواج ، ورشکستگی ها و سایر درماندگیهای اجتماع از وجوهات باید جبران و زندگی مردم تامین شود .

اگر وجوهات صندوق واحد و حساب و کتاب داشت اینهمه حیف و میل نمی شد آقا زاده ها ، . . . . موزه ها ، . . . . گردشها و عیاشیها . . . . حق بگیرها . . . . ، محرومیت شایسته ها ، بدبینی ها ، سلب اعتماد و اعتقادها . . . .

نبودن تشکیلات صحیح و حیف و میلها است که شایسته هارا مجبور بسکوت و گوشه گیری میکند که محتاج بنان و مجبور به پیروی از فلانند .

تشکیلات غلط البته نمیتواند احتیاجات ضروری طلاب را تامین کند و مجبورند با روضه خوانی و افسانه سازی و چاپلوسی از پولدارها و ملاکین و کدخداهای دهات کمبود خود را تامین کنند . برای آنکه به زلف یار و دماغ کسی بر نخورد حقایق را کتمان کنند و دروغ ساز و دروغ پرداز باشند .

### کار و امرار معاش

لازم است برای طلاب در شبانه روز لااقل چهار ساعت کار تهیه شود تا از آن امرار معاش کنند .

تولید کار تولید درآمد بیشتر است . اگر از اینهمه پولها که مثل سیل بدامنها میریزد ( ویک قلم آنرا که سربچندین میلیون زد و پیشکار فلان آقا بنام شخص خودش

مال ملت بیچاره ( خمس و زکات ) را در فلان بانگ خوابانید و ناکام مرد . ( کارخانه ای احداث کنند یا بکار کشاورزی و باغداری و یادام پروری و مرغداری و امثال آن بیندازند هر دانش آموزی روزانه چهار ساعت یا هفته سه روز تمام در اینگونه مؤسسات کار کند بزرگترین مشکل روحانیت حل خواهد شد .

### تامین بودجه

فرض میکنیم مقدار وجوهاتی که فعلاً " مردم میپردازند چندان نیست که بتوان بآن دست بچنین کارهای پر هزینه زد . اما کسری بودجه را چگونه تاءمین میکنند؟ - آیا در مواردی که برای پرداخت حقوق طلاب کسری داشته اهل خیر و ام نگرفته است ؟ چرا برای تاسیس اینگونه مؤسسات وام نگیرد . در حالیکه در آنجا راهی برای پرداخت وام بجز وجوهات نداشت ولی در اینجا کار و درآمد کارخانه و مؤسسات ، اعتبار و ضمان طبیعی وام است .

اصولاً " قابل انکار نیست که بسیاری از اهل خیر و انفاق هستند که چون به مشکلات فعلی روحانیت خوشبین نمی باشند خودشان مستقیماً " یاب و سایل دیگر انفاق میکنند . همینان وقتی به بینند که روحانیت با تشکیلات صحیح دست بکارهای مفید و بزرگ میزند بی دریغ کمک خواهند کرد .

وقتی مردم به بینند که تشکیلات مذهبی دست بتاسیس بیمارستانهای مجهز و درمانگاههای مجانی ، اندرزگاهها و کاریابیها و تاسیسات فنی و کشاورزی و فرهنگی زده در پرداخت وجوهات بی دریغ خواهند شد .

وقتی مردم به بینند روحانیون از مردم چیزی برای خودشان نمی خواهند بلکه خودشان هم انفاق میکنند ضعیف ترین مردم از حیث مال و درآمد به انفاق و کمک تشویق خواهند شد .

اینها خیالیافی نیست بلکه تجربه شده و طبیعی است .

تا روحانیت از جیب و درآمد مردم قطع طمع نکند نمی تواند ربانی باشد و تربیت کند و هدایت .

تا پول و حق و حساب میگیرد . تاحق النفس و حق القدم و . . . می‌ستاند کاسب و رند و قلاش است و روحانی نیست . سخن و دعوت او از روی خلوص نیست . اگر باشد پذیرفتنی نیست .

زبانش دراز و حکمش نافذ نیست و میگویند تنور را برای پختن نان خودش گرم می‌کند ( یجرالنار لقرصته ) .

### لباس روحانیت

اگر چه عمامه و عبا در آغاز مخصوص سران و رجال دولت اسلام بود بهنگامیکه ریاست میکردند . امام جماعت می‌شدند و خطبه می‌خواندند و فرمان میراندند عمامه بسر می‌پیچیدند و لباس دائمی آنان نبود . زیرا منبر و محراب شغل دائمی آنان نبود . اولین کسی که عمامه و عبا را پوشید بشاگردان خود پوشانید ابو یوسف قاضی بود . که هرکه بدرس او میرفت مشروط بداشتن عمامه و رداء شد .

بهر حال اگر چه چنان نبود ولی اکنون که چنین شده می‌بایست با اجازه رسمی باشد . باید اعلان شود و مردم را آگاه کنند که عمامه بسرهای خود سر را نپذیرند .

امروزه لباس عمامه و عبا برای روحانی زندان شده باید اجازه دهند هر وقت لازم باشند بهر لباس که صلاح باشد در آیند چون بالباس غیر رسمی میتوانند در مجالس و جمعیت‌های ورود کنند و اثر بگذارند که در لباس عبا و عمامه میسر نیست .

### مجالس ذکر و دعا و توسل

امروزه در عموم شهرهای شیعه نشین مجالس ذکر و دعا و توسل در مسجدها و تکیه‌ها و خانه‌ها فراوان است . و مردم عموماً " این مجالس را از روی علاقه و ایمان تشکیل می‌دهند ( جز عده معدودی که مقصودشان عوام فریبی است ) .

اگر روحانیت شیعه تشکیلات درست داشت بهترین بهره‌برداری را میتوانست از این مجالس بکند ولی متأسفانه از آن غافل است و اختیاریا بدست مردم نادان و یا بدست رندان خیانتکار است . بجای تبلیغ دین و دانش ، ترویج جهل و خرافات و موهومات میشود . وقتها و پولها مصرف آوازه خوانی و مسئله‌های تکراری و افسانه‌سرائیها و خیالپردازیها می‌گردد .

سرگرم نوحه و ناله و گریه‌های دروغین (تباکی می‌شوند مسخره و بازیچه یک مشت بیسواد و بی‌هنر خواهند شد .

## رساله‌ها

رساله‌ها باید به سه بخش و شامل سه دسته از احکام خدا و رسول و اولی‌الامر باشد .

در بیان احکام خدا و رسول عین آیات و روایات نقل شود . احکام اولی‌الامر که نتیجه استنباط فقیه و رای اوست از دو دسته اول جدا و باینکه مقرراتی مشروط و موقت است تصریح شود . باید بمردم تفهیم کنند که آراء فقیه جامع‌الشرایط اگر چه قبولش واجب است ولی مانند احکام خدا و رسول ثابت نیست و بلکه بمردن او از اعتبار ساقط است و گاهی در حیات او هم تغییر می‌یابد .

وقتی احکام دین و شریعت را از قالب خود آیات قرآن و روایات عرضه کنند مردم خود را در برابر قول صریح خدا و سنت رسول می‌بینند و بدیهی است که احساس عظمتی که از اینگونه احکام میکنند و روح و معنویتی که در آیات و روایات می‌بینند یک هزارم آراء در آراء مجتهد نمی‌بینند . و اینگونه احساس چه اندازه در تعلیم و تربیت مردم موثر است خدا میداند .

## قرآن و حدیث

تشکیلات روحانی ما خیلی بیش از آنکه ترویج معارف اسلام کند مبلغ بیگانه است .

فنونی مانند منطق ارسطو و فلسفه یونان و کلام و این علم اصول با تفصیلی که پیدا کرده اگر چه فن و صنعت و هنر است اما علم دین و معارف اسلام نیست .

اسلام را از راه این خیال‌بافیها جستجو کردن از آب کره گرفتن است .

تا روحانیت ما به عصر ائمه دین و مکتب آنان برنگردد ربانی نیست ، تا قرآن کتاب تدریس و مطالعه نشود تا نهج البلاغه و حدیث از ردیف دروس قابل بحث نگردد . امید باینکه اسلام شناخته و شناسانده شود در کار نیست .

## تاریخ ننگین

خلفای عباسی در سایهٔ حرمت اهل بیت به فرمانروائی بر امت اسلام رسیدند ولی خیلی زود بناسپاسی برخاستند .

ابو جعفر منصور که رسماً از شاگردان امام صادق (ع) بود و از آنحضرت نقل حدیث میکرد و در ایوان مسجد کوفه می‌نشست و میگفت حدیثی الصادق ابن الصادق جعفر بن محمد . چو از قضا بخلافت رسید نخست گامی که در راه اصلاحات برداشت تعطیل دانشگاه آل علی و مکتب صادق بود ، قدغن کرد ، تهدید کرد ، حبس و زجر و اعدام نمود ، برای آنکه حس دانشجوئی مردم را نیز اشباع کند . برای آنکه مدرسه یا دکانی برابر دانشگاه واقعی اسلام بسازد فرمان داد فرضیه‌ها و خیال پردازیهائی را از فلسفه وطب و نجوم و افسانه‌های سگ و شغال و خرس و خوک ( کلیله و دمنه ) از زبان هندی و یونانی عبری ترجمه و ترویج کردند . شاگردان امام صادق را تا توانست با پول و وعده مقام بخود جلب کرد و یا بتهدید پراکنده ساخت . مالک ابن انس را مجبور کرد تا فقهی منظم ترتیب دهد و رواج داد .

هرون و مامون امثال ابویوسف قاضی ، یحیی اکثم را مقام فتوی و قضاوت دادند و در برابر مکتب عرفان و اخلاق اهل بیت صوفیگری هند و بودا را ترویج کردند . امثال فضیل بن عیاض از اولیاء الله و مستجاب الدعوه شناخته شد و هرون بدیدن او و شنیدن موعظه‌ی او میآمد ، اما موسی بن جعفر در زندانهای تاریک به غل و زنجیر و شکنجه بسر میبرد .

تاریخ این جنایتها را ثبت کرده تا عبرت ما بشود . مسیر ما را روشن کند متأسفانه نشد و تشکیلات مذهبی ما کوچکترین شباهتی با مکتب امام صادق و اهل بیت ندارد .

تشکیلات مذهبی اسلام از دیرزمانی دچار انحراف شد از آن وقت که دو ثقل گرامی پیغمبر از میان مردم بکنار رفت و مهجور شد .

باید کوشید آن تاریخ ننگین سیاه شود و قابل خواندن و تکرار نگردد .



## اختناق در روحانیت

روحانیت اگر نماینده‌ی واقعی مکتب روحی و امامت بود عقل‌ها را مهار نمی‌کرد سد راه فکر و نظر برای عموم نمی‌شد. و به این اختناق موجب دسته‌بندی‌ها و پیدایش مذهب‌های مختلف نمی‌گشت. وقتی مردم را در تعقل و اظهار عقیده آزاد نگذاشتند. وقتی اعلان کردند که اظهار رای و نظر برخلاف عقیده‌ی فقهاء برخلاف شریعت است و گناه. وقتی اظهار رای و نظر را برای کسی اجازه دادند که فقط از راه و مکتب آنان رفته و اصطلاحات آموخته باشد.

وقتی به هر آنکس که آشنا به اصطلاحات فنی آنان آشنا نباشد عامی گفتند و گفتند که تو باید تقلید کنی و بی دلیل بپذیری.

وقتی چنان شد که هر که بیرون از چهارچوبه‌ی آنان خواست دری بگشاید و اظهار نظری بکند مسئول و متهم و محکوم شد.

باری وقتی استبداد و اختناق حاکم شد ناچار دین و شریعت به مذاهب مختلف تقسیم می‌گردد. زیرا صاحب نظران و آزاداندیشان برای آنکه قدرت اظهار نظر بیاسد ناچار تشکیل جبهه و جمعیت می‌دهند. هم عقیده‌ها به گرد هم جمع می‌شوند و برابر دگران می‌ایستند و ایستادگی نشان می‌دهند.

## خدا را شکر

عقب ماندگی‌ها و انحطاط هر قوم معلول علل بسیار است و در مسلمین بزرگترین علت‌ها تعطیل عقل و تقلیدهای کورانه بود. (پاهست)

ولی خدا را شکر که این زنجیر اسارت و شیطانی مقاومت خود را از دست داد و مردم زمان ما به بیداری و آزادی گرائیده‌اند.

امروز دیگر تبعیت کورانه عبادت حساب نمی‌شود.

مغزهای امروزی از تقلید و قبول بدون دلیل وحشت دارند. عامیان می‌کوشند تا به فقه اصیل اسلام برگردند.

فقیهان روشن ما پذیرفته‌اند که فقه اصیل اسلام، یافتن روح احکام و فلسفه قانون شریعت است.

روشن نگران آزاده‌ی ما حصار کهنه و تنگ گذشته را در هم شکسته‌اند و دیگر می‌پسندند که اسلام و معارف اسلام را در آن خانه‌های تنگ و تاریک رسدانی کنند.

### عتذار

می‌دانیم در این پراکنده‌ها گاههائی افسار قلم از آنچه کسان متوقعند گسیخته‌ده ولی عذرخواه ما حق و حقیقت است. که نمی‌توانست بیش از این در پرده بماند. بش از این در دخمه‌های تاریک زندانی باشد.

ما از اینکه بجای تقدیر و تشکر از هر سوی بتارید و باسزا گویند نگران نیستیم ه آنان که دانسته با واقعیت و حق می‌جنگند باید چنان باشند که طبیعت کزدمان بدن و زهر ریختن است. آنانکه نمی‌دانند و در اشنیاهند دبر یازود بیدار می‌شوند برای قربانیان حق از خدای حق آمرزش و بخشایش می‌طلبند.

و بگفته‌ی آن اندیشمندان، پیروز کسی است که طاقت شنیدن فحش و افتراء داشته‌ند. اگر صبر کند دیری نمی‌گذرد که دشنام دهندگان افتخار مصاحبت با او را خواهند شست.

## پاورفی ہا

- ۱- صحیفہ سجادیہ .
- ۲- لیس العلم فی السماء فینزل علیکم ولا فی تخوم الارض فیخرج لکم بل العلم فیکم ( وانتم به مجبولون ) تخلقوا باخلاق الروحانیین یکشف لکم ( علی علیہ السلام )
- ۳- اقتباس از انجیل یوحنا .
- ۴- اذاریتم العالم محبا" للدنیاہ فاتهموه . ( رسول اللہ ص ) .
- ۵- نهج البلاغہ - المنتقل باناتنا الی الدار التی نقیم فیہا .
- ۶- یا ایہا الدین آمنوا استحبوا اللہ و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم
- ۷- انک لاتسمع الموشی . ما انت سمع من فی القبور .
- ۸- و اما الحوادث الواقعه فارجعوا غیبها الی رواہ احادیثنا .
- ۹- اذا سمعتم منا حدیثا" فاسئلوا این هو فی کتاب اللہ .
- ۱۰- احادیثنا احادیث ابائنا الی رسول اللہ ( ص ) و ما نقول برائنا شیئا" .
- ۱۱-
- ۱۲- سورہ جن .
- ۱۳- یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک . . . .
- ۱۴- متون فقہیہ .
- ۱۵- الصلوہ تنہی عن الفحشاء و المنکر
- ۱۶- الفتاوی الکبری
- ۱۷- خذیدک ضعنا" فاضرب به ولا تحنت . سورہ ص آیہ ۴۴ .
- ۱۸- ما یرید اللہ لیجعل علیکم من حرج ولكن یرید لیطہرکم . سورہ ما؛ آیہ ۶ .
- ۱۹- و در بعضی از روایات اقر فکم آمدہ . یعنی یکی از خودتان را کہ بہتر تمازمی خواند جلو سندا زید .
- ۲۰- ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النہار لآیات لا ولی الالباب .

- ۲۱-  
 ۲۲- لقد جائكم برهان من ربكم . . . . و موعظه .  
 ۲۳- قل انما اعظكم . سوره سبا آیه ۴۶ .  
 ۲۴- من لم يجعل الله له من نفسه و اعظا" فان مواعظ الناس لن تغني عنه شيئا"  
 ( امام عسکری (ع) ) .  
 ۲۵- افضل الجهاد كلمه عدل ( حق ) عند امام جائر . ( امام صادق ع ) .  
 ۲۶- مقصود از شعر و شاعری خیال پردازی است نه حکمت منظوم .  
 ۲۷- لولا التشهد كانت لائه نعم .  
 ۲۸- الهامی که بقلب آیت الله زنجانی شده . اکمال الوسیله .  
 ۲۹- سوره بقره .  
 ۳۰- دماوند - لواسانک - اوین - درکه - اوشون - فشند و خلاصه شمیرانات .  
 ۳۱- الراد عليهم كالراد علينا و الراد علينا كالراد على الله  
 ۳۲- سوره انعام ، آیه ۵۷ و ۶۲ .  
 ۳۳- سوره مائده .  
 ۳۴- سوره انعام ، آیه ۳۳ .  
 ۳۵- سوره الشعراء ، آیه ۱۵۱ .  
 ۳۶- سوره عنكبوت ، آیه ۸ .  
 ۳۷- مصوبه یعنی فتوی دهندگانی که هرچه استنباط کنند صواب و رضای خداست .  
 ۳۸- هرچه مفتی بآن فتوی بدهد حکم خداست .  
 ۳۹- احتجاج طبرسی و حارالانوار مجلسی .  
 ۴۰- ثلاث لا يغفل عليهن قلب مسلم . اخلاص العمل لله والتصميمه للائمه المسلمين  
 و اللزوم لجماعتهم ( خصال صدوقی ره ) .  
 ۴۱- تسبیح البلاقده .

۴۲- کتابهای رجال .

۴۳- سوره انبیاء .

۴۴- اما حقکم علی فالنصیحه لکم و توفیر فیئکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و

تادیبکم کیما تعلموا و اما حق علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و

المغیب و الاجابه حین ادعوکم و الطاعه حین امرتکم . نهج البلاغه ، خ ۳۴ .

۴۵- اصول کافی .

۴۶- اصول کافی و نهج البلاغه ابن ابی الحدید .

۴۷- توقیع امام زمان ( عج ) .

۴۸- سوره ماعده ، آیه ۴ .

۴۹- اصول کافی و عموم کتابهای معتبر شیعه .

۵۰- علینا بیان الاصول و علیکم التفریع .

۵۱- در عموم نمازهای واجب ( جماعت ) بنا را بر اکثر گذارید و در مستحبات

( انفرادی ) بنا بر هر چه مایلید .

۵۲- مانند حدیث نحن معاشر الانبیاء لانورث و غصب فدک و مانند حدیث الائمة

من قریش و حکومت طبقه .

۵۳- حدیث لایزال الاسلام عزیزا" ما ولی اثنا عشر امیرا" من قریش .

۵۴- انفقوا مما رزقناکم ، سوره منافقون ، آیه ۱۰ . انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما

اخرجنا لکم من الارض . یعنی از هر چه به شما روزی داده ایم انفاق کنید . از هر

پاکیزه ای که بدست می آورید و ما از زمین برایتان بیرون آورده ایم انفاق نمائید .

سوره بقره ، آیه ۲۶۷ .

۵۵- قد هربتم من القرآن الی الاحادیث لانکم وجدتم القرآن کتابا" دقیقا" حوسبتم

فیه علی النقییر و القطمیر و الفتیل و حبه خردل فضاک علیکم فهربتم الی الی الی

اتسعت لکم ( رجال کشی ) .

۵۶ - هرکس سوره یس را یکبار بخواند ( در تمام عمر یکمرتبه ) خداوند او را می‌آمرزد ( هرچه ظلم و گناه کرده باشد ) اجر دوازده نوبت ختم قرآن باو می‌دهد . و ( دیگر لازم نیست خود را به زحمت بیندازد ، وقت خود را در قرائت تمام قرآن تلف کند ) .

۵۷ - در همین کتاب و در کتاب ( اسلام در تشیع ) .

۵۸ - " " "

۵۹ - الامن عصمه الله

۶۰ - علی افضل الصحابه لكثرة جهاده و عظم بلائه و لانه اعلم لقوة حدسه و شدة ملازمته للرسول و رجوع الصحابه اليه و لقول النبي (ص) فيه . اقضاكم على . و استناد الفضلاء في جميع العلوم اليه و كان از هدالناس و اعبدهم و احلمهم و آثر منهم و اقد مهم ايماناً و افصحهم لساناً و اسدهم راياً و لا انتفاء سبق كفره و تميزه بالكمالات النفسانية و البدنية و الخارجية . ( اعترافات الامام المعتزلي ) يعنى على برترين اصحاب است بدليل زيادتي جهاد و بزرگي بلايش و باينكه داناتر از همگان بود . چون هوشش نيرومند و هميشه ملازم رسول خدا بود و باينكه صحابه در فهم مسائل باو مراجعه مي‌کردند ولي او به كسي رجوع نمي‌کرد و به شهادت پيغمبر در باره‌ي او كه مي‌فرمود داناترين شما به قضاوت على است و به دليل آنكه تمام فضلا در همه‌ي علمها به او استناد مي‌كنند او پارساترين مردم و پرستنده‌ترين و بردبارترين ، سخي‌ترين آنان بود . از همه مسلمين جلوتر ايمان آورد و فصيحترين زبان‌آوران بود .

رايش از همگان محكمتر بود و سابقه‌ي كفر نداشت . به كمالات نفساني و بدني و امكانات بيرون از جان و بدن امتياز داشت . اينها گواهي بزرگي از علمای اهل جماعت يعنى امام معتزلي است .

۶۱ - منصور به حضرت صادق نوشت پيش ما بيا و ما را نصيحت كن . امام پاسخ داد كه طالب دنيا ترا نصيحت نمي‌كند و طالب آخرت پيش تو نمي‌آيد .

۶۲- به شهادت تاریخ .

۶۳- کتاب المناقب للنعمان ابوحنیفه ( مکی ) ج یکم ، صفحه ۱۷۱ .

۶۴- زندگانی امام جعفر صادق (ع) .

۶۵- عموم کتاب های رجال و شرح الفقه العراقي ج اول ، صفحه ۱۶۸ . و الفوائد

البهیه صفحه ۲۲۱ .

۶۶- رافضی یعنی کسیکه از دین حق برگشته و در نخست به معنای طرد و یاری نکردن

بود که زید بن علی بن الحسین آنرا در مورد یاران بی وفایش بکار برد .

۶۷- المناقب للشافعی تالیف فخر رازی .

۶۸- از کتب رجال -

۶۹- " " " " -

۷۰- لوعلم ابوذری ما فی قلب المسلمان لقتله اولکفره .

۷۱- ان امر علیکم عبد حبشی فاسمعوا واطیعوا ما قادم بکتاب الله .

۷۲- بر امام واجب است که به آنچه خدا فرمان داده داوری کند و ادای امانت . پس

اگر چنان بود البتّه اطاعت او بر همه مسلمانان لازم است .

۷۳- خطبه سیدالشهدا (ع) ، از صفحه ۱۴۱ .

از آن پس که گفتگوهای فردی با حر و لشگریانش نتیجه نداد بپا خاست و خطاب

بعموم : هان ای گروه مسلمان رسول خدا گفت که هر که سلطان ستمکاری به بیند

که حرام خدا را حلال شمرده و عهد خدا را شکسته و با سنت رسول مخالفت

می ورزد ، در میان بندگان به گناه و ستم فرمان می راند ، پس به هیچ گونه عملاً

یا قولاً براو عیب نگرفت . حق خداست که او را به همانجا ببرد که سلطان جائر

را خواهند برد .

آگاه ، که این گروه طاعت از شیطان را لازم و اطاعت از رحمان را فرو-

گذاشته اند . فساد را آشکار و حدود ( قوانین جزائی اسلام ) را تعطیل کرده اند .

ثروت ملی و طبیعی کشور را اختصاص بخود داده اند . حرام را حلال و حلال

را حرام ساخته‌اند . من بیش از همه کس سزاوار قیام و نهضتم . نامه‌ها و پیامهای شما مرا اینجا آورده . اگر سر پیمان خود ایستاده‌اید . اگر چنانکه گفته‌اید مرا تسلیم دشمن نمی‌کنید ، اینک من همان حسین فرزند علی و فاطمه‌ام . خود و خانواده‌ام را با شما و خانواده شما یکی حساب کرده‌ام . ( من سلامت و امنیت خود و اهل‌م را بیش از سلامت و امنیت شما نمی‌خواهم ، همه با هم می‌بایست فداکاری کنیم جز اینکه نخست من جلومی‌افتم و اهل‌بیت خود را جلومی‌اندازم ) ، پس شما به دنبال ما حرکت کنید و جانفشانی ما را سرمشق خود قرار بدهید .

۷۴- والمولفه قلوبهم .

۷۵- عموم تاریخها و کتابهای معتبر .

۷۶- صحاح سته و کتابهای دیگر .

۷۷ و ۷۸- الکفایه اخوند ملا محمد کاظم خراسانی .

۷۹- " " "

۸۰- انهاک عن خصلیتن فیهما هلاک الرجال . انهاک ان تدین الله بالباطل و تفتی الناس بما لاتعلم .

۸۱- من افتی الناس بغير علم ولا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب ولحقه و زرمن عمل بفتنایه - ( اصول کافی ) .

۸۲- من اخذ دینه من کتاب الله و سنة نبیه زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ من افواه الرجال رده الرجال .

۸۳- رجوع به کتاب اسلام در تشیع .

۸۴- به صفحات آتیه رجوع شود .

پایان پاورقی ۱۳۵۵ شمسی هجری نصیرالدین - امیر صادقی



( الف )

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	آمادگی
۴	تاریخ و ارزشها
۵	روحانیت در اسلام روح و روحانی در قرآن
۶	در دعاها - در کلیسا
۷	در قرن هفدهم - باطنیه - دثار قبل از شعار
۸	جادوگران - روح خدا - رهبانیت در اسلام
۹	دنیاپرستی
۱۰	زهد و تجمل - پرتگاه
۱۱	علی و پارسائی - اختراع رهبانیت

( ب )

- ۱۲ کلیسا و مقدسها - حکومت کلیسا
- ۱۳ دنیا و آخرت - تحریف و بردگی
- ۱۴ شئون روحانیت - حیات ایمانی
- ۱۵ رکود و انحطاط - دین انبیاء - نظام شریعت - قوانین و مقررات
- ۱۶ تغییر شریعتها - شریعت اسلام
- ۱۷ اطاعت از سه مقام - دو گونه سنت به مقتضای دوشان
- ۱۸ بی‌نهایت تکلیفها - حوادث واقعه
- ۱۹ راویان احادیث - زکات و اقتضای شرایط
- ۲۰ دگرگونیها - رهبر امروز - استنباط - گفتار شیعه
- ۲۱ اجتهاد و قضاوت - تقلید از غیر معصوم - دین و تعقل
- ۲۲ استنباط حوادث - شریعت از نظر شیعه
- ۲۳ داوری علی (ع) - سرایت بیماری
- ۲۴ گواهی قرآن - تبلیغ و ابلاغ
- ۲۵ وصیت - تحدیث - رسول خدا چکاره بود - پیغمبران از نظر خدا
- ۲۶ آیا کوتاه آمده؟ - وحی و محدث
- ۲۷ احادیث نبوی - رسالت اصحاب و امت - پیغمبر از نظر فقها
- ۲۸ تمامیت کتاب - مجمل و مفصل
- ۲۹ قرآن و بیان همه چیز - بیان موضوعات - رجوع به عرف
- ۳۰ بیان شریعت - گزاف‌گویان - دلیل نقص
- ۳۱ ناتوانی پیغمبر از بیان - متمم قرآن - فرصت کم
- ۳۲ با اهمیتها را چگونه بشناسیم؟ - درسهای قرآن
- ۳۳ بازار روز - دنیای ایده‌آل

( پ )

- ۳۴ تحریف فقاہت - دین در انحصار فقیہان
- ۳۵ منگنه شده‌ها - فرزند ناخلف
- ۳۶ ملاک تقسیم - صحت و قبول - یاد و رضای خدا
- ۳۷ خدا در اجتماع - جامعہی بی خدا
- ۳۸ قصد و مقصود
- ۳۹ رخصت در گناه
- ۴۰ بازی با شریعت
- ۴۱ افراط و تفریط
- ۴۲ احتیاج به عوام و حیلہ‌گری - فریب خوردگی و انتقام
- ۴۳ روحانیت دیروز - روحانیت امروز
- ۴۴ طبقات روحانیون - مجتہد در دیروز - ادلہ تفصیلیہ
- ۴۵ وظیفہی عوام - حکمت - پیغمبر خدا مجتہد می‌سازد - کوثر یا خیرکثیر
- ۴۶ نقش اہل بیت - عامہ و خاصہ
- ۴۷ روح قانون - عوام دیروز و امروز
- ۴۸ پیشنمازها - راتب
- ۴۹ کانون اخذ تصمیمات اجتماعی - نماز جمعہ و فطر - امام جمعہ
- ۵۰ پیش‌نمازهای امروز - طبقات روحانیت در گذشتہ
- ۵۱ واعظ و موعظہ - واعظ حرفہای
- ۵۲ استقلال فقرا - استعمار و استثمار
- ۵۳ گذران واعظ - آیا حرام است؟
- ۵۴ صندوق اجتماع - واعظ شہیر
- ۵۵ روضہ‌خوان

( ت )

- ۵۶ صفوی‌ها
- ۵۷ مداحی - کشکول پول و پلو - درویشی و برگشت به طبیعت
- ۵۸ مجاهد - قیاس مع الفارق
- ۵۹ شعر و شاعری
- ۶۰ محتشم کاشانی - مداحی اهل بیت - کمیت شاعر
- ۶۱ ابراهیم ابن هرثمه شاعر
- ۶۲ منصور نمیری
- ۶۳ ابن قرایا - فرزندق شاعر
- ۶۴ دو چهره‌ی تابناک - عاشورا و کربلا - آشتی نور و ظلمت
- ۶۵ سفره‌ی گدایان
- ۶۶ بی‌نظمی در روحانیت - لباس روحانیت
- ۶۷ تعدد مرجعیت - رقابت
- ۶۹ اختلاف امت ( اختلاف امام حسن و امام حسین (ع) )
- ۷۰ نقبای بنی اسرائیل - چگونه بر تعداد مراجع افزوده می‌شود؟
- ۷۱ دست‌غیب یا ایادی مرموز - وظیفه‌ی طلاب
- ۷۲ مساجد - خانه‌ی مردم
- ۷۳ دارالشوری - پرستشگاه - خدمات‌های به‌نوع
- ۷۴ خانه‌ی اشخاص و اصناف - سرقفلی
- ۷۵ امام جماعت - علم و تقوی
- ۷۶ امتیاز در اسلام - رسول خدا در ساختن مسجد مدینه - باجگیران
- ۷۷ قدرت
- ۷۸ دو کس پشت مرا شکست ( علی علیه السلام )

( ث )

- ۷۹ پناه ضعفا - مسجد برفراز قبرها  
۸۰ سجده‌گاه  
۸۱ محراب - بلندی‌ها از گودی‌ها - مهر کربلا  
۸۲ اقتدای شیعیان  
۸۳ سجاده‌ی معصوم - تربت کربلا - سجده و خاک  
۸۴ تخت‌خواب فنری - زینت مسجدها  
۸۵ آگاهی عوام  
۸۶ پند پیرانه - سفارش امام رضا (ع)  
۸۷ شیعیان ما - حدیث الراد  
۸۸ خلط دو مقام  
۹۰ نیروی سه‌گانه - مفتی در اسلام  
۹۱ علم به‌قانون - اطاعت از برخلاف‌ها - اطاعت پس از معرفت  
۹۲ تقلید - مصوبه و مخطئه  
۹۳ حق اعتراض - بدعت‌گزاران یا خلافکاران  
۹۴ تقلید یا استعباد - اوصیای پیامبران  
۹۵ اطاعت محض - تعلیم و تربیت - تقلید در زبان عرب  
۹۶ شاهد از تاریخ - شاهد از حدیث  
۹۸ تسلیم در برابر کی؟  
۹۹ حق استیضاح حتی از معصوم (ع)  
۱۰۰ تقلید در تشیع - تقلید یا تعبد  
۱۰۱ تخصص و اشتباه - علوم اسلامی  
۱۰۲ امام صادق و تقسیم علوم - اهل ذکر

(ج)

- ۱۰۳ روایت‌ها - اشتباه بزرگ
- ۱۰۴ شان امام و وظیفه‌ی او - قانون و ارشاد
- ۱۰۵ موقعیت عترت - وظیفه‌ی امام
- ۱۰۶ آنچه خیر و صلاح بشر است خداوند اختیار کرده است
- ۱۰۸ اکمال دین - مرجعیت در اسلام
- ۱۰۹ الوالامر و حوادث - ولایت - فکر اسلامی در شیعه
- ۱۱۰ راویان احادیث - روایت
- ۱۱۱ احادیث - جانشینان - امام و مراجع
- ۱۱۲ پناه ضعفاء
- ۱۱۳ صلاحیت‌دارها
- ۱۱۴ جانشینان
- ۱۱۵ سرگردانی و تحریف اجتهاد
- ۱۱۶ اجتهاد برای همه - تنبلیها - احادیث احکام
- ۱۱۷ تعلیمات واقعی
- ۱۱۸ گرایش به احادیث - سخت‌گیری و دقت قرآن
- ۱۱۹ سلمان فارسی
- ۱۲۰ شکایت مولا (ع) - آخرین سخن - پایمال شدن وصیت
- ۱۲۱ شرم‌آور نیست؟ - تاثر ندارد؟
- ۱۲۲ اختلاف و باب تقیه - راه علاج
- ۱۲۳ خیانت بزرگ - بهانه‌ی دشمنی
- ۱۲۴ عامه - وسیله‌ی کشف
- ۱۲۵ تقیه یا بهانه‌ی تفرقه

(ج)

- ۱۲۶ آنجا که تقیه نشد - طبع تشیع
- ۱۲۷ تقیه و اتحاد - هدف
- ۱۲۸ ابومسلم خراسانی - عباسیان در آغاز کار
- ۱۲۹ روسای مذاهب
- ۱۳۰ بی انصافی و ناسپاسی
- ۱۳۱ ابوحنیفه در یاری اهل بیت
- ۱۳۲ ابوحنیفه راوی اهل بیت
- ۱۳۳ دین خدا - شایسته‌ی امامت
- ۱۳۴ نوح ابن مریم - مالک ابن انس
- ۱۳۵ دلیل امامت مالک - ابو عبدالله شافعی
- ۱۳۶ تشیع شافعی
- ۱۳۷ احمد حنبل
- ۱۳۸ مسند احمد - احمد و معتصم
- ۱۳۹ تقیه و حفظ وحدت و اجتماع
- ۱۴۱ من وکیل مدافع شخص نیستم
- ۱۴۲ جای تقیه - سخنرانی امام حسین (ع)
- ۱۴۳ تصرفات خلفاء - سوء تفاهم
- ۱۴۴ نماز تراویح - سکوت و اعتذار
- ۱۴۵ عبادت‌های فردی
- ۱۴۶ مناجات
- ۱۴۷ شکارگاهها
- ۱۴۹ براساس یقین

(ح)

- ۱۵۰ پیروی از گمان
- ۱۵۱ پس چه فایده؟ - دلیل گمانیها
- ۱۵۲ احتمال ضرر یا فساد
- ۱۵۳ حکومت ظن
- ۱۵۴ پدر امت - نقش فقیه
- ۱۵۵ تخصص - تبعیت از رسول خدا و آل
- ۱۵۶ کتاب و سنت - روح تشیع
- ۱۵۷ خلط دو اصطلاح - چه نیازی به رسالهها است
- ۱۵۸ جای تقلید نیست
- ۱۵۹ اختلاف در عرفیات
- ۱۶۰ فقط در موارد اختلاف - رساله نویسی - در روزگار ما
- ۱۶۱ احکام ولایت
- ۱۶۲ تاریخ رسالهها
- ۱۶۳ منابع رسالهها - شیخ طوسی و تقیه
- ۱۶۴ احکام تقیه
- ۱۶۵ اجتهاد زنده - روش شیخ در اجتهاد
- ۱۶۶ بهانههای طرد احادیث
- ۱۶۷ آب زندگی - وظیفه رسالت
- ۱۶۸ ابواسحاق - دعا و نیایش
- ۱۶۹ سید بن طاووس
- ۱۷۰ تلقین اموات
- ۱۷۱ سنت اهل بیت - نماز قضا برای اموات
- ۱۷۲ دعاخوانیها - فقیه و آگاهی به زمان - سودانیها



(خ)

- ۱۷۳ نیشابور و سبزوار
- ۱۷۴ اخباریها و اصولیها - خلط و اشتباه
- ۱۷۶ محمد امین استرآبادی
- ۱۷۷ خواب و رویا - حرف اصولیها
- ۱۷۷ محمد بن ادریس در السرائر
- ۱۷۸ حقیقت امر
- ۱۷۹ رساله نویسها - استبداد بهرای
- ۱۸۲ اصول اربعماه (۴۰۰) کتاب
- ۱۸۳ خلاصه از کتاب
- ۱۸۳ روحانیت در تسنن - فرهنگ تشیع
- ۱۸۵ تشیع شناخته نشد
- ۱۸۶ مرجعیت - باین آسانی
- ۱۸۷ ابوسفیان و نقشه شوم - ایادی مرموز
- ۱۸۸ شکل حکومت - چه باید کرد؟
- ۱۸۹ بوسیله کی؟ فضلی درجه دوم - منبریها - کتابها
- ۱۹۰ سهم امام و وجوهات - کار و امرارمعاش
- ۱۹۱ تامین بودجه
- ۱۹۲ لباس روحانیت - مجالس ذکر و دعا
- ۱۹۳ رسالهها - قرآن و حدیث
- ۱۹۴ تاریخ ننگین
- ۱۹۵ اختناق در روحانیت
- ۱۹۶ خدا را شکر - اعتذار - پایان کتاب
- ۱۹۷ پاورقیها

۲۰  
۱/۲

